

ذوالفقار

در حرمت کشیدن تریاک

حاج ملاعلی نورعلیشاه گنابادی

نورعلیشاه ثانی، علی بن سلطان محمد، ۱۲۸۴-۱۳۳۷ ق.
ذوالفقار: در حرمت کشیدن تریاک / مآلعلی نورعلیشاه گنابادی. - تهران:
حقیقت، ۱۳۸۲.
۱۸۰ ص.

ISBN 964-7040-49-0: ریال ۱۵۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. مواد منخدر - جنبه های مذهبی - اسلام. ۲. تریاک. ۳. تریاک - اعتیاد.
الف. عنوان. ب. عنوان: در حرمت کشیدن تریاک.

۲۹۷/۶۳۵

BP۲۵۲ / ۲۵ / ۹ ذ ۹

م ۸۲-۳۰۰۶۰

کتابخانه ملی ایران

ذوالفقار

تألیف: مرحوم حاج مآلعلی نورعلیشاه گنابادی

مجموعه محبوب: شماره ۸

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۲ الف

صندوق پستی: تهران، ۳۳۵۷-۱۱۳۶۵

تلفن: ۸۷۷۲۵۲۹ فاکس: ۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

ویراستار: حبیب الله پاک گوهر

چاپ اول جدید: ۱۳۸۲

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

بها: ۱۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۴۹-۰

ISBN: 964-7040-49-0

فهرست مطالب

ه	مقدمهٔ چاپ چهارم
۱	مقدمهٔ چاپ سوم
۵	مقدمهٔ چاپ دوم
۹	شرح حال مؤلف
۲۱	ذوالفقار
۲۵	مقدمه: در تحریر مبحث
۲۹	فقرهٔ اولی: در مضارّ شرب افیون
۵۱	فقرهٔ دوم: در حرمت تریاک کشیدن به دلیل عقلی و اتفاق
۵۵	فقرهٔ سوم: در حرمت کشیدن تریاک به عمومات آیات قرآن
۶۱	فقرهٔ چهارم: در علل مستنبطه از کتاب و سنّت بر حرمت شرب افیون
۹۳	خاتمهٔ کتاب
۱۱۹	استفتاء راجع به تریاک

ذوالفقار	د
ملحقات	۱۲۳
ترجمه از بیان السعادة	۱۲۵
افیون و اثرات آن	۱۳۹
چند دستور در ترک تریاک	۱۵۹
فهرست‌ها	۱۶۳
آیات قرآنی	۱۶۵
اخبار، احادیث و عبارات عربی	۱۶۷
اشخاص	۱۷۱
اشعار	۱۷۵
اماکن	۱۷۷
کتاب‌ها	۱۷۹

مقدمهٔ چاپ چهارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشکلی که امروز تمام ملت‌ها به آن گرفتارند و تا اندازه‌ای خاطر مدیران جامعه اعم از مصلح یا غیرمصلح را به خود مشغول کرده، مسألهٔ مواد مخدر است. مواد مخدر موجب تضعیف فکر و اعصاب معتاد می‌شود و به‌خصوص در جوان‌ها اثر فراوانی دارد و آنها را از فعالیت فکری و هرگونه تلاشی باز می‌دارد. به‌طوری‌که حتی بنا به بعضی اقوال، بعضی از دیکتاتورهای سابق که چندان به جلوگیری از مواد مخدر توجه نمی‌کردند، به‌صورت ظاهر خود را طرفدار منع آن می‌دانستند هر چند که عملاً کاری نمی‌کردند. اما امروزه به‌سبب وخامت اوضاع نه‌تنها همهٔ دولت‌ها، در مبارزه با مواد مخدر سازمان‌هایی تشکیل داده‌اند بلکه مجموعه ملت‌ها هم در سازمان ملل به این مشکل پرداخته‌اند و سازمان مذکور نیز همگام و همراه ملت‌ها در ریشه‌کن کردن این موضوع اقدام کرده است زیرا

این مسأله‌ای است که امروز، دول و ملل دنیا را به خود مشغول کرده است.

در اینجا وظیفه رهبران معنوی مردم است که جلوی این فساد را بگیرند و الّا جلوی عادات مردم را به وسیله قانون و زور نمی‌توان گرفت؛ حتی به وسیله دولت عادل و دموکرات هم، چنین امری ممکن نیست. باید مراقب و به اصطلاح محتسب درونی یعنی وجدان افراد را به کمک گرفت. و وجدان اخلاقی هم در این مورد چندان مؤثر نمی‌تواند باشد کما اینکه بسیاری از کسانی که معتقد به مسائل اخلاقی هم هستند دارای عاداتی خلاف اخلاق می‌باشند که در عین اقرار به خلاف بودن آنها نمی‌توانند جلوی نفس خود را بگیرند. در این زمینه رشته احساسات و عواطفی که از همه عواطف می‌تواند قوی‌تر باشد احساسات مذهبی است که متأسفانه در دوران اخیر سعی شده است که مذهب و عواطف مذهبی تضعیف گردد و از طرفی به این نکته که می‌توان از همان باقی مانده احساسات مذهبی برای رفع این عادت مواد مخدر استفاده نمود توجه نشد. از این رو وظیفه درواقع روحانیون و رهبران مذهبی جامعه است که توجه به این قسمت کنند. از وظایف مجتهدین کثرالله امثالهم که ذکر کرده‌اند این است که نه تنها مقتضیات روز را در نظر بگیرند بلکه چه بسا با دوراندیشی جلوی خطراتی را که فعلاً کوچک به نظر می‌رسد ولی در صورت عدم مبارزه با آن بزرگ خواهد شد، بگیرند.

در این موضوع مرحوم حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی

ملقب به سلطان‌علیشاه که از عرفای بزرگ و فیلسوف، متکلم، فقیه، مفسر و حتی طیب بودند به این نکته توجه کردند.

اعتماد السلطنه مؤلف کتاب المآثر والآثار که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده، درباره اخبار مملکت می‌گوید: در این سنوات استعمارگران ماده مخدری را که در هندوستان تبلیغ و توسعه داده‌اند، در ایران هم آورده‌اند و کشت آن را در کرمان شروع کرده و تشویق می‌کنند. این محصول که به نام خشخاش است، ماده مخدر آن تریاک است. به این جهت باید فکر چاره کرد.

در همان ایام از طرف مرحوم حاج ملا سلطان محمد به این مسأله توجه شد. با وجود این که این موضوع در آن موقع ظاهراً آنقدر بی‌اهمیت بود که جلب توجه دیگری را نکرده بود ولی مشأئیه در تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة در ضمن تفسیر آیه ۲۱۸ سوره بقره: *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا...*، حرمت استعمال تریاک را که در آن موقع تنها ماده مخدر موجود بود استنباط کردند و صریحاً حکم به تحریم آن دادند. بعد از آن، مرحوم آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه جانشین و فرزند ایشان کتاب مستقلى به نام ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک - که باید گفت حرمت استعمال مواد مخدر است چون عمده مواد مخدر از تریاک گرفته می‌شود که شیره گیاه خشخاش است البته وقتی که اصل تریاک منع بشود مواد مخدر به طریق اولی ممنوع شمرده می‌شود - تألیف کرده‌اند که تاکنون سه بار چاپ شده است و

اینک چاپ چهارم آن با مزایایی نسبت به چاپ‌های قبل انشاءالله منتشر می‌شود.^۱ البته چون در آیه مذکور ضمن تحریم خمر و قمار اشاره‌ای به وجود منافع مختصر شده است، در این کتاب از جنبه‌هایی این منافع مختصر را هم بیان کرده‌اند.

بعد از آن تحریمی که در تفسیر بیان السعاده به عمل آمد، جناب سلطان‌علیشاه و بعداً همهٔ جانشینان ایشان در وصیت‌نامه‌های خود به فرزندان و ارادتمندان‌شان توصیه کردند که به مواد مخدر مبتلا نشوند و حتی نوهٔ ایشان آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه تصریح کرده‌اند که نمی‌گویم ماترک و ارث من به فرزند معتاد داده نشود ولی در قلب خودم راضی نیستم که ارث من ولو به اندازهٔ ذره‌ای به مصرف مواد مخدر برسد. بدین طریق می‌توان گفت که خوشبختانه در نسل آقای سلطان‌علیشاه معتادی وجود ندارد یا بسیار انگشت‌شمار است.

البته این وظیفه علما است که حرمت آن را بیان کنند. لذا در همان زمان تألیف ذوالفقار هم از علمای وقت استفتائاتی به عمل آمده که در آخر کتاب ذکر شده است و در واقع اعلام حضور چنین خطری را آقایان متذکر شده‌اند. بعد از آن تاریخ، علمای بعدی، هیچ‌گونه توجهی به این مسأله نداشتند تا در سال ۱۳۳۴ شمسی که

۱. کل کتاب در این چاپ مجدداً حروفچینی و ویرایش و اغلاط چاپی اصلاح شده است. کلمات مشکل و عبارات عربی نیز ترجمه و در پاورقی آورده شده و با علامت (و) مشخص گردیده است. مآخذ روایات نیز حتی المقدور پیدا شده است. از مزایای دیگر این چاپ اضافه نمودن فهرس مختلف در انتهای کتاب است (ناشر).

زنگ خطر مواد مخدر به صدا درآمد و وزیر بهداشت وقت به خدمت مرحوم آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی گزارشی تقدیم کرد و از ایشان درخواست کرد که در این صورت اگر حرام می‌دانند، اعلام فرمایند. ایشان هم آن را تحریم کردند و خبر آن هم در جراید چاپ شد ولی کوشش دولت وقت در سلب اعتقادات مذهبی مردم موجب شد که متأسفانه ایران هم مانند بسیاری ممالک دیگر به این بلیه دچار گردد خوشبختانه اینک تقریباً تمام علما این حرمت را بیان نموده‌اند.

و اما چاره‌ای که دولت‌های سابق به خیال خود اندیشیدند این بود که اصلاً کشت خشخاش را منع کنند لذا قوانینی در این باره، تصویب کردند. ولی منع کردن کشت خشخاش همان معنا را می‌دهد که مثلاً برای اینکه جرایم ناموسی و زناکم شود وسیله بدنی این جرم از بین برده شود. یا اینکه فی‌المثل برای اینکه سیانور که از سموم بسیار قوی است تولید نشود تمام کارخانه‌های سیانور دنیا را ببندند و حال آنکه سیانور با مصرف بسیار کم برای بعضی از بیماری‌های عصبی مفید است. به هر جهت در خود ایران لطمه بزرگی به کشاورزی و کشاورزان وارد کرد. در ایام سابق، یعنی قبل از جنگ دوم، جامعه ملل اولین بار قانونی وضع کرد که کشت خشخاش ممنوع شود مگر در جاهایی که سازمان ملل اجازه می‌دهد. و این قانون را آوردند که در ایران هم تصویب شود. گویا مرحوم مدرس موافقت نکرد و می‌گفت به شرط اینکه نام ایران را هم جزء این موارد بنویسید این قانون تصویب می‌شود. اما پس از جنگ دوم که

نفوذ انگلیس تبدیل به نفوذ آمریکا شده بود، آمریکا به منظور ایجاد این فکر که ایران چون نفت دارد لازم نیست تریاک داشته باشد، اجازه کشت تریاک را به ترکیه و افغانستان داد که مرتباً در تمام مدّت منع کشت خشخاش چندین برابر محصولی که در ایران احیاناً تولید می شد از افغانستان و ترکیه وارد می کردند، حال آنکه همان هزینه و زحمتی که برای کنترل منع کشت به کار می رود اگر برای کنترل ضبط محصول به کار رود، و کاملاً محصول از دسترس مردم عادی خارج شود، و در اختیار کارخانجات مرفین سازی و داروسازی قرار گیرد بسیار مفیدتر می باشد و حتی می توانند از تریاک ایرانی که بسیار مرغوب است به جهت مصارف دارویی بهره ببرند. به هر جهت اصل عدم استعمال مواد مخدّر از ارکان مهم سلوک عرفانی تلقی می شود و بعد از آن تحریم، تأکید بیشتری در این حرمت به عمل آمده است به طوری که اگر کسی معتاد باشد او را در قلمرو تصوّف و عرفان نمی پذیرند و لذا تعداد معتادین در بین ارادتمندان سلسله نعمت اللّهی گنابادی تقریباً می توان گفت منحصر به آنهایی است که بعداً بنا بر بعضی شرایط معتاد شدند که کوشش بسیار در رفع اعتیادشان می شود. و در مقالات فاضلانهای که در مقدمه های چاپ های قبلی این کتاب نوشته شده کاملاً این مسائل توضیح داده شده است. امیدوارم خداوند این بلا را از همه بندگان خودش رفع نماید. انشاءالله.

حاج دکتر نورعلی تابنده
مجنوب علیشاه

مقدمه چاپ سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِيمَانِ وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى حَبِيبِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَىٰ وَصِيِّهِ وَ خَلِيفَتِهِ بِإِفْضَالِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَلَىٰ آلِهِ آلِ اللَّهِ.

دین مقدّس اسلام جامع همه دستورات دینی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی است و از هیچ امری که برای حیات روحی و زندگانی دنیوی بشر لازم است فروگذار نفرموده و دستورات اجتماعی احکام خمسّه - واجبات، محرّمات، مستحبات، مکروهات و مباحات - عموماً بر مبنای دلیل عقلی و اجتماعات بشری می باشد؛ چنان که شراب و قمار که مفسد آن محسوس و مشهود است عقل صحیح بر حرمت آنها حکم می کند و همچنین حرمت سایر محرّمات عموماً مبتنی بر دلیل عقلی می باشد.

کشیدن تریاک هم دارای مفسد زیاد روحی و بدنی و مادی

است که جدّ امجد اعلیٰ جناب حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه قُدّس سرّه در تفسیر شریف بیان السّعادة در ذیل آیه شریفه یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ^۱ در سوره بقره شرحی مفصّل و استدلالی در تحریم آن بیان فرموده‌اند و جدّ بزرگوار جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه طاب ثراه نیز پیش از هشتاد سال قبل رساله مخصوصی درین باب به نام ذوالفقار تألیف فرموده و حتی از علمای زمان نیز در آن بابت استفتاء نموده و رأی به حرمت داده‌اند که در آخر کتاب ذکر شده است. و همان طور که مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی اعلیٰ الله مقامه فتوایی در حرمت کشیدن تنباکو در همان اوقات^۲ صادر نمودند و بر اثر همان فتوی شکست بزرگی به کسانی که قصد استثمار و استفاده مادی و سیاسی از ایران داشتند وارد آمد، رساله ذوالفقار نیز با آنکه بیان حکمی از احکام دینی و ذکر حرمت یکی از بلاهای خانمانسوز بشریت است و جنبه دینی و فقهی دارد ولی در ضمن باعث عقب‌نشینی استعمارگران گردید. چون آنها می‌خواستند از این راه روح تنبلی و بی‌حالی و بی‌کاری را در ملت ایران ترویج کنند و ازین طریق به منافع مادی و منظور سیاسی خود که تسلط و غلبه بر ملت مسلم ایران باشد، برسند و آنها را نیز مانند ملت هند تحت تسلط خود درآورند و می‌توانیم بگوییم

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۲. هرچند بعضی معتقدند که این فتوی به نام ایشان صادر شد و منتسب به ایشان است ولی به هر حال بسیار مؤثر و بجا بود و اثرات بسیار نیکویی داشت.

که این رساله به جلوگیری از آن کمک نمود. لذا این رساله اضافه بر تشریح یکی از احکام اسلامی که سلسله نعمت‌اللّٰهی گنابادی از سابق بدان عمل نموده و حرمت آن نزد آنان مسلم بود، اهمیت ملی و اجتماعی نیز دارد و تاحدی نسبت به جلوگیری از این بلای بزرگ مهلک مؤثر و مفید واقع شد.

این رساله شریفه تاکنون دو مرتبه به چاپ رسیده و در چاپ دوم آن ترجمه فقیر به فارسی از شرح تفسیر آیه شریفه مذکوره که در بیان السّعادة ذکر شده با مقاله‌ای که در ایام تحصیل در این باره نوشته‌ام به چاپ رسید و اکنون چاپ دوم نیز نایاب است و از طرفی چون این اوقات توجه اولیای امور دینی و اجتماعی به جلوگیری از تریاک و ریشه کن نمودن آن مصروف گردیده است، عدّه زیادی جویای این رساله می‌باشند و متأسفانه نایاب گردیده است از این رو تصمیم گرفته شد که برای سومین بار تجدید چاپ شود.

در این موقع برادر مکرم آقای حاج حسینعلی خان مصداقی حفظه‌الله و زید توفیقه که همواره به انجام امور خیر شائق و راغب می‌باشند، از موضوع مطلع شدند و خواهش کردند که ایشان مخارج چاپ را بپردازند و فقیر هم پذیرفتم. برادران مکرم آقایان رضا حسّاس و شهریار صبوحی نیز زید توفیقهما تحت نظر و مراقبت و دستور برادر مکرم محترم جناب آقای حاج سید هبه‌الله جذبی زیدت توفیقاته افتخاراً تصحیح و رسیدگی به امور چاپ را به عهده گرفتند.

از خداوند مهربان اجر و مزید توفیق برای همه آن آقایان مَسْتَلَّت دارم.

امیدوارم این رساله شریفه بیش از پیش برای جامعه مفید واقع گردد و خوانندگان از مطالعه این کتاب و دستورات آن بهره کافی ببرند.

والسّلام علينا و علی عبادالله الصّالحین

فقیر سلطان حسین تابنده گنابادی

به تاریخ یازدهم ذی القعدة الحرام ۱۴۰۰

مطابق روز تولّد حضرت رضا علیه السّلام

سیام شهریور ۱۳۵۹

مقدمهٔ چاپ دوم

به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت
یکی از بلاهای خانمانسوز که امروز گریبانگیر جامعهٔ ایرانی
شده و بسیاری از افراد را گرفتار خود نموده، کشیدن تریاک است که
از سموم مُهلِکِه و مخالف عقل و دین و اجتماع و اقتصاد و بهداشت
است و به هیچ وجه نفعی بر آن متصوّر نیست. بر هر فردی که به
مضرات آن آگاه باشد لازم است که در حدود توانایی خود از آن
جلوگیری کند و مضارّ آن را گوشزد نماید.

این موضوع در سلسلهٔ جلیلهٔ نعمت اللّٰهیه از سابق نیز مورد
توجه بزرگان و پیشوایان سلسله بوده و عموماً از آن منع
می فرموده اند چنان که جدّامجد اعلای نگارنده مرحوم حاج ملا
سلطان محمد سلطان علی شاه گنابادی در تفسیر بیان السّعادة در ذیل آیهٔ
شریفهٔ وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ تا آخر، در آن باب مفصّلاً بحث
نموده و حرمت آن را بیان کرده اند.

مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه جدّ امجد نیز پیوسته از آن نهی اکید می فرموده و اکنون نیز پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه از آن جدّاً منع می فرمایند و در پند صلاح هم بدان اشاره فرموده اند. کتاب ذوالفقار نیز که اکنون مورد نظر ما است تألیف جدّ بزرگوارم مرحوم نورعلیشاه است که به طور تفصیل در آن باب بحث نموده و در سال ۱۳۱۸ قمری به طبع رسیده و از چند نفر از مراجع تقلید آن زمان هم در این باب استفتاء شده و از آن نهی نموده اند که آنها نیز در آخر کتاب به چاپ رسیده است.

این کتاب در سالهای اخیر نایاب شده و دسترسی بدان نبود لذا در چند سال قبل برای تجدید طبع آن مذاکره شد و پدر بزرگوارم نیز اظهار میل فرموده و نگارنده بر طبق دستور ایشان در آن موقع آن را تحریر نموده و با نسخه اصل مقابله و تصحیح کرده و بعض مطالب را که محتاج به توضیح بود در پاورقی توضیح دادم و مقدمه ای هم در شرح حال جدّ بزرگوار بر آن افزودم.

در آن هنگام جناب سرهنگ دکتر سراج که از درویش با اخلاص و ثابت قدم و باعلاقه می باشند، داوطلب چاپ این کتاب گردیدند ولی به واسطه کسالت های متوالی ایشان و موانع دیگر که پیدا شد تجدید چاپ به تأخیر افتاد و از این نظر ایشان نیز ناراحت و نگران بودند تا آنکه در این اوقات که پدر بزرگوارم بر اثر ابتلا به کسالت و احتیاج به عمل جراحی مجبور به مسافرت سوئیس شده و در مراجعت بر اثر عارضه فلجیت که پس از عمل جراحی پیدا شده

بود، ناچار به توقف بیشتری در تهران گردیدند، دستور فرمودند که برای تجدید چاپ آن اقدام شود که منظور آقای سرهنگ سراج نیز عملی گردد و درضمن از سابق مذاکره بود که چاپ گراوری شود لذا آقای مرتضی عبدالرسولی که از درویش باایمان و از خطاطان معروف می‌باشند راغب شدند که آن را با خط مرغوب بنویسند و برای گراور آماده نمایند و مقدمه آن را نوشتند^۱ ولی چون پدر بزرگوارم امر به تعجیل چاپ آن فرمودند لذا از چاپ گراوری صرف نظر شد و از آقای عبدالرحیم نبهی کرمانی که از دانشمندان و مؤلفین و از درویشان باصدق و محبت می‌باشند خواهش شد که عهده‌دار زحمات چاپ آن شوند و ایشان نیز از فرط محبت و اشتیاق به خدمت با آغوش باز این تقاضا را پذیرفته و با جدیت کامل و عجله به چاپ آن مشغول شدند و در تصحیح آن و زیبایی چاپ و سایر قسمت‌های مربوط بدان سعی بلیغ نمودند. ابتدا چاپ کتاب ذوالفقار و مقدمه آن شروع و پس از آن نیز ترجمه قسمتی از تفسیر که مربوط به حرمت کشیدن تریاک است و به قلم این جانب می‌باشد چاپ و بعداً نیز مقاله‌ای که خود نگارنده در ایام تحصیل خود برحسب دستور وزارت فرهنگ در این باب نوشته‌ام به ضمیمه چاپ می‌شود.

نگارنده به نوبه خود از مساعی آقایان محترم نامبرده نهایت تشکر و امتنان را داشته و توفیق آنان را از درگاه خداوند مهربان

۱. خطوط پشت جلد و ذیل تمثال‌ها را آقای عبدالرسولی نوشته‌اند.

خواهانم.

از خوانندگان محترم خواهشمندم که از لغزش‌های قلمی
این‌جانب درگذرند و مرا به نیکی یاد کنند و نیز قبل از شروع
به‌خواندن کتاب اغلاط را از روی غلطنامه تصحیح نمایند.

سلطان‌حسین تابنده گنابادی

۲۵ صفر ۱۳۷۴ اول آبان ۱۳۳۳

شرح حال مؤلف

به نام خدای توانا

و

درود بر روان مهین پیشوای ما محمد بن عبدالله (ص) و جانشینان او

جناب حاج ملاعلی فرزند جناب حاج ملاسلطان محمد گنابادی
ملقب به سلطان علیشاه فرزند ملا حیدر محمد فرزند ملاسلطان محمد
فرزند ملا دوست محمد بن ملا نور محمد بن حاج محمد بن حاج
قاسمعلی بوده و مادرش صبیئه مرحوم حاج ملاعلی بیدختی بود که از
زهّاد و علمای معروف زمان خود در خراسان بوده و در بیدخت
گناباد ساکن و میان اهالی گناباد محبوبیتی بسزا داشته و خانواده
پدری و مادری او در حاج محمد بن حاج قاسمعلی به یک دیگر
پیوسته و بعداً نیز مرتباً رشته موصلت در میان آن دو خانواده
برقرار بوده و هر دو رشته به واسطه زهد و علم و عفتی که داشتند نزد

تمام مردم گناباد محبوب و دارای مقام ارجمند بوده‌اند. و زن و مرد در حفظ نوامیس شرع مقدّس و اجتناب از محرّمات جهد بلیغ و سعی وافر مبذول می‌داشتند و مادر حاج ملاسلطان محمّد و عیال ایشان مادر حاج ملاعلی از زاهده‌ها و نیکان مشهورهٔ زمان خود بوده و دوست و دشمن به‌خوبی آنها اعتراف داشتند.

مرحوم حاج ملاعلی در هفدهم ربیع‌الثانی سال هزار و دویست و هشتاد و چهار قمری در بیدخت متولّد گردید و مادرش در سال ۱۲۸۶ قمری به مرض وبا درگذشت. ایشان از اوایل مراهقت مشغول خواندن و نوشتن شد و چون دارای هوش سرشاری بود در دروس خود از همدرسان سبقت می‌گرفت و به‌زودی به ترقّیات شایانی نایل آمد و در فنون ادبی و منطق متبحّر شده و علوم اصول و فقه و کلام و حکمت و طب را نیز نزد پدر آموخت و در سایر علوم نیز از قبیل هیئت و نجوم و حساب و هندسه و غیر آنها تلمّذ نموده و بر همهٔ آنها در اندک مدّتی آگاه گردید به‌طوری که در هفده و هیجده سالگی در بیشتر این علوم ماهر بود و در آن وقت که شانزده ساله بود به‌قصد تکمیل تحصیلات به مشهد حرکت کرد و از آنجا برای تحقیق و تفحص در امور دینی بدون اطلاع پدر تصمیم سیاحت گرفت و به‌طرف ترکستان مسافرت نمود، سپس به افغانستان و کشمیر و هندوستان و حجاز و عراق عرب و دیگر کشورهای اسلامی سفر کرد و در هر جا با بزرگان و کسانی که دعوی پیشوایی دینی داشتند معاشرت و مذاکره نمود و با هر فرقه و طایفه ارتباط

پیدا کرده بر ادعای آنها واقف گردید.

در تمام مدت مسافرت فقط دو نامه یکی از بخارا و دیگری از کشمیر به پدر نوشت و زیاده بر آن اطلاعی از حالات خود نداد و قطع رابطه نموده بود. حتی در سال هزار و سیصد و پنج قمری که پدرش به مکه مشرف شده بود، او نیز به طور تصادف در همان سال به قصد حج به مکه آمده بود و پدر را دید و شناخت ولی چون تحقیق او کامل نشده بود در مقابل مقصد عالی و هدف بزرگ خود جلوی احساسات قربتی را گرفته و احساسات دینی بر آن غلبه یافت.

تا آنکه در سال هزار و سیصد و شش قمری در کربلای معلی موقع تشرّف در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام پس از تمام شدن تحقیقات و گردش تمام ممالک اسلامی، حال انقلابی برای او رخ داده و این طور درک کرد که باید به گناباد برگردد؛ لذا عازم گناباد شده و در اوایل هزار و سیصد و هفت وارد گناباد گردید و نزد پدر بار یافت و مورد لطف پدر واقع شد و این سفر هفت سال طول کشید و در خلال این مدت علاوه بر تحقیقات مذهبی در تمام علوم متداوله زمان مهارت یافت و علوم شرعی و عقلی و فنون غریبه را مطابق کتب قدیمه تحصیل نمود.

چون به گناباد آمد با دختر خالوی خود عروسی نمود و برخلاف سابق نسبت به پدر نهایت تواضع و فروتنی معمول و هرروزه در مجلس درس پدر استفاده می نمود و صبح ها هم خودش تدریس می کرد و به دستور پدر به ریاضاتی مشغول بود تا آنکه در

ماه رمضان سال هزار و سیصد و چهارده قمری از طرف پدر اجازه دستگیری و راهنمایی یافته و در طریقت "نورعلیشاه" لقب یافت. در سال هزار و سیصد و هیجده به احتیاط اینکه شاید سفر اول بدون اجازه پدر بوده، مجدّد به قصد حج به مکه معظمه مشرف گردید و در بین راه در تمام شهرها مورد استقبال و تکریم شایان قرار گرفت.

در سال هزار و سیصد و بیست و هفت قمری که پدر بزرگوارش را در شب شنبه بیست و ششم ربیع الاوّل هنگام سحر مخنوق نموده و شهید کردند، به جای پدر پیشوای سلسله فقرای نعمت اللّٰهیه واقع شده و فقراء از همه جا روی ارادت به درگاه او آوردند، ولی دشمنان که پدرش را کشته بودند درصدد از بین بردن ایشان نیز برآمده و هر روز به وسایلی اذیت و آزار می نمودند، از جمله به سالارخان بلوچ - که از یاغیان و هرج و مرج طلبان خراسان بود و جمع زیادی را کشته بود من جمله مرحوم مبرور حجّة الاسلام آقای صدرالعلماء تربتی را به قتل رسانیده بود - اطلاع دادند که اگر استفاده کامل می خواهد باید ایشان را از بین ببرد؛ لذا او به گناباد آمد و موقعی که جنابش به دیدن او رفته بود دستور توقیف ایشان را داده و در همان موقع امر کرد که منزل ایشان و اقوام ایشان را غارت کردند و چهل روز در توقیف بود. بعداً ایشان را حرکت داده خواست از راه جنگل به تربت و مشهد ببرد بر اثر تلگرافات متوالی که از تهران و مشهد شده بود ایشان را آزاد نمود که به گناباد مراجعت کردند.

پس از چندی برای خواباندن فتنه و فساد به تهران حرکت کرد و چند ماهی در آنجا توقف نمود و در اواخر سال هزار و سیصد و بیست و هشت قمری به گناباد مراجعت ولی باز هم از شرّ دشمنان خلاصی نداشت. تا آنکه در زمان جنگ بین الملل اول تهمت دیگری از طرف دشمنان بدیشان زده شد و به روسها اطلاع دادند که ایشان با آلمانها ارتباط دارند، در صورتی که بزرگان این سلسله در هیچ موقع و به هیچ وجه در امور سیاسی دخالت ننموده و با هیچ حزب و جمعیتی بحمدالله بستگی نداشته و ندارند، ولی دشمنان از هیچ تهمتی فروگذار ننموده و اکنون هم تا بتوانند از هیچ تهمت و افتراء و دروغی حتی آنچه که توخّش و بی دینی و لامذهبی خود تهمت زنده را ثابت می کند مضایقه ندارند و تعقل هم نمی کنند که مدّعیان دین نباید تهمت و افتراء بر کسی ببندند.

روسها هم یک عده سالدات در ماه رمضان هزار و سیصد و سی و سه قمری فرستاده و ایشان را در اول افطار دستگیر کرده و با خود به تربت بردند، ولی در آنجا کنسول روس موقعی که ملاقات کرده بود پی برده بود که آنچه بدیشان نسبت داده شده افتراء محض است و فوراً نظریّه خود را به مشهد و پتروگراد (لنینگراد کنونی) گزارش داده و درخواست استخلاص ایشان نموده و دستور آزادی ایشان صادر گردید و مستخلص شده، بعداً طبق خواهش کنسول چند روز بانهایت احترام در تربت توقف نمود و همه اعیان دیدن کردند و خود کنسول هم هر روز به منزل ایشان رفته ملاقات نموده و سوالات

مذهبی می نمود و پس از چند روزی بانهایت تجلیل و احترام از تربت حرکت نموده و در میان استقبال مفصل اهالی وارد گناباد گردید.

ولی باز هم دشمنان دست از اذیت و آزار برنداشته و چندین مرتبه درصدد اذیت و آزار بلکه قتل آن جناب برآمدند تا آنکه در سال هزار و سیصد و سی و شش قمری موقعی که شنید دشمنان مجتمع شده و تصمیم گرفته اند به بیدخت بتازند و از اذیت و آزار فروگذار ننمایند، شب مخفیانه خائفاً یترقب به طرف تهران حرکت کرد و فرزند خود جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه را به نیابت خود در گناباد گذاشت. و چون دشمنان از حرکت او آگاه شدند از تصمیم خود موقتاً صرف نظر نمودند و جنابش از راه کاشمر و سبزوار به تهران رفت و چندی در تهران زیست، سپس مسافرتی به اراک و همدان نمود و پس از مراجعت از آنجا به خواهش دوستان کاشان بدان حدود مسافرت نمود و در آنجا ماشاءالله خان پسر نایب حسین که تقاضاهایی داشت و مورد قبول واقع نشد ایشان را مسموم نمود و چون آثار مسمومیت در خود احساس کرد فوری به طرف تهران حرکت نمود و در کهریزک، سحر پانزدهم ربیع الاول سال هزار و سیصد و سی و هفت قمری جان را به جانان تسلیم نمود. و جنازه را بانهایت احترام به حضرت عبدالعظیم حمل کردند و در صحن امامزاده حمزه در جوار مزار مرحوم حاج محمد کاظم اصفهانی سعادت علیشاه که قبل از سفر کاشان دستور تعمیر و

ساختمان آن را داده و در آن موقع کار ساختمان آن تمام شده بود، مدفون گردید.

از آن جناب پس از رحلتش چهار پسر و یک دختر به یادگار باقی ماند ازین قرار: جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه فرزند بزرگتر و خلیفه ایشان، حاج حسینعلی آقاسعدتی، فخرالاطباء، حاج میرزا ابوالقاسم آقا نورنژاد و سلطان محمد نوری. بقیه فرزندان در حیاتش بدرود زندگی گفتند.

آن جناب در علوم متداوله زمان خود متبحر بود و آثار علمی زیادی از ایشان به یادگار مانده که بعضی استنساخ هم نشده یا مفقود گردیده یا بعد از آن صرف نظر نموده است. از قبیل: کتاب نخبه و زاد الحجاج افغان و دم آدم و حسابان حساب و رساله اسطرلاب و علویه کلام و رساله در رمل و رساله رمزی در صنعت و اوراق و نقشه سیاحت و صحیفه مکاشفات.

نام مؤلفات دیگر ایشان که اکنون در دسترس می باشد و بعضی از آنها چاپ شده از این قرار است:

- ۱- رافع الاحراض: به عربی در نحو و صرف عربی و اشتقاق.
- ۲- معین ادراک: مختصر نحو به فارسی.
- ۳- سهل و آسان: در نحو و صرف عربی برای مبتدئین به زبان فارسی به طوری که بدون معلم نیز می توان فهمید.
- ۴- نظم: به عربی؛ هزار شعر است مطابق عدد جمل این کلمه که به بحر رجز در علم معانی و بیان و بدیع گفته شده است.

- ۵- تذهیب التّهذیب: شرح مزجی تهذیب المنطق.
- ۶- کتاب کامل: در منطق.
- ۷- مناهج الوصول الی معالم الاصول: در شرح معالم الاصول در علم اصول.
- ۸- کتاب حکوما: در علوم غریبه.
- ۹- کتاب سلطان (مشهور به سلطان فلک سعادت): در الهیات
اخصّ مشتمل بر مطالب کلام و حکمت و عرفان.
- ۱۰- کتاب سلطنة الحسین در دو جلد: در مرثیه و شرح حال حضرت سید الشهداء و ائمة اطهار.
- ۱۱- کتاب قلزم: در اخبار و تواریخ دارای هفت جلد بزرگ.
- ۱۲- نجد الهدایة: در اختلاف مذاهب و ملل و در عقاید و اعمال و مشتمل بر مهمّات تواریخ و بعض عجایب عالم و اشاره مختصر به علوم رسمیه و علوم غریبه در دوازده جلد، ولی فقط یک جلد آن تمام شده و یکی هم ناتمام نوشته شده و فرصت نوشتن بقیه را ننموده است.
- ۱۳- رجوم الشیاطین: در شرح حال پدر بزرگوارش جناب حاج ملاسلطان محمد و مقدمه و تقریظ بر تفسیر بیان السعادة که در زمان حیات پدر نوشته شده و در همان زمان هم به چاپ رسیده است.
- ۱۴- خوبی نامه: به زبان دهاتی ساده که برای کودکان و بر بیست و سه ورق مرتّب و نوشته شده است.
- ۱۵- کتاب صالحیة: در امّهات مطالب شریعت و عرفان

مشمول بر پنج حضرت: حضرت اولی در نقطه و مبدأ حضرت دوم در قوس نزول و عالم ملکوت، حضرت سوم در قاعده تا مقابل نقطه که مظهر است، حضرت چهارم در قوس صعود و معاد، حضرت پنجم در انسان کامل. این کتاب را می توان از بهترین کتب عرفانی که در رموز طریقت و اسرار سلوک نوشته شده دانست که اشاره به اسرار شریعت و طریقت نموده است و دانشمند محترم کاظم زاده ایرانشهر در یکی از مراسلات خود که به نگارنده نوشته این موضوع را مشروحاً مرقوم داشته اند.

۱۶ - رساله محمدیه در احکام عملیه مشتمل بر چهار شریعت: شریعت اولی در آنچه در شریعت اسلام بدان امر شده است؛ شریعت دوم در نواهی؛ سوم در سیاست المدین؛ چهارم در آداب و سنن ولی قبل از شروع به نوشتن شریعت چهارم آن جناب را مسموم نمودند و فقط سه شریعت نوشته شده و دو شریعت از آن به چاپ رسیده است.

۱۷ - کتاب ذوالفقار: در حرمت کشیدن تریاک که اکنون مورد توجه و مطمح نظر ماست. این کتاب به طرز رساله های فقهی عملی نوشته شده و حرمت آن از ادله عقلیه و مبتنی بر ادله شرعیّه اثبات شده و مسائلی نیز بر آن متفرع نموده است.

طرز نوشتن این کتاب خیلی ساده و به زبان عوام است که دهاتی ها هم بفهمند و همه از آن استفاده کنند زیرا منظور استفاده عموم بوده؛ از این رو مقتید به اصطلاحات نگردیده و طرز نوشتن فارسی نیز در آن زمان مطابق دستور امروز زبان فارسی نبوده، ولی

با مقایسه به کتب فارسی آن زمان ملاحظه می‌کنیم که در نهایت سلاست و روانی نوشته شده است.

موضوع حرمت کشیدن تریاک که جنابش در این کتاب ذکر نموده در سلسله فقری و طریقتی او خیلی مورد اهمیت بوده و پدر بزرگوارش جناب حاج ملاسلطان محمد در تفسیر بیان السعادة که تألیف آن در سال ۱۳۱۱ قمری تمام شده در تفسیر آیه شریفه: و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا اشاره به مفسد و مضار کشیدن تریاک نموده و حرمت آن را به ادله عقلیه و نقلیه ثابت کرده و پیروان را از آن نهی اکید نموده و بر کشنده تریاک لعن کرده است. آن جناب نیز در این کتاب همان موضوع را با زبان ساده به طور تفصیل ذکر کرده و در سفر ۱۳۱۸ در عتبات کتاب را به مراجع تقلید داده و اکثر مراجع تقلید عصر هم حرمت کشیدن تریاک را فتوا داده‌اند که در آخر کتاب ضمیمه شده است.

امروز بعضی مردم عوام و مانند آنان گمان می‌برند که لازمه درویشی کشیدن تریاک و چرس و بنگ و عدم تقید به آداب شرع و تنبلی و بی‌کاری است، در صورتی که این توهم خطای محض و افترا است زیرا به عقیده ما و طبق فرمایش بزرگان سلسله نعمت‌اللّٰهیه لازمه درویشی تقید به آداب شرع و حفظ نوامیس شریعت مطهره است و همچنین بزرگان ما به تمام پیروان خود کسب و کار را دستور داده از تنبلی و بی‌کاری که صاحب آن کَلِّ بر جامعه می‌باشد و منجر

به دزدی یا گدایی می‌شود نهی فرموده‌اند و فعالیت را در کارهای دنیوی مخالف خداپرستی ندانسته و بلکه فرموده‌اند کارهای دنیوی را هم که مخالف شرع نباشد اگر به یاد خدا انجام دهند عبادت است پس تقیّد به آداب شرع و همچنین کسب و کار لازم است و کسانی که برخلاف آن عمل کنند بدنام کننده نکونامی چند و مخالف آداب شریعت و سلوک رفتار نموده‌اند و این امر در هر سلسله و مذهبی موجود و یک عدّه نااهل موجب بدنامی دیگران گردیده‌اند، مانند بسیاری از مسلمین امروزه یا پیروان تشیع که غالباً به همان ادّعا فریفته شده و از عمل دوریم و موجب بدنامی دین اسلام و بزرگان اسلام شده‌ایم.

موضوع کشیدن تریاک نیز یکی از این موضوع‌هاست که بعضی گمان برده‌اند لازمه درویشی است در صورتی که اشتباه محض است چنان‌که نگارنده در سفر عتبات که به واسطه سابقه آشنایی خدمت علامه شهرستانی (سید هبه‌الدین) رسیدم همین موضوع مورد بحث شده و نگارنده شرح دادم که بزرگان این سلسله آن را حرام دانسته و پیروان را از آن نهی نموده‌اند و جدّ امجد در کتاب تفسیر خود آن را شرح داده (در ذیل آیه شریفه و یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)^۱ و ما ترجمه آن را عیناً در آخر این کتاب ضمیمه نمودیم. و جدّ خود حقیر هم کتابی درین باب به نام دُؤَالْفَقَار نوشته‌اند و پدر بزرگوارم نیز همیشه ابراز تنقّر و انزجار از

۱. ص ۱۰۶ تفسیر بیان السّعادة، چاپ اوّل و ص ۱۹۴ چاپ دوم، جلد اوّل.

معتادین به آن می‌کنند. این موضوع مورث تعجب آقای شهرستانی شده و فرمودند من برعکس گمان می‌کردم که در سلسله شما هم بدین امر دستور داده شده و بعداً خواهش کردند که چون راجع به مضارّ تریاک رساله‌ای می‌نویسند یک نسخه از رساله ذوالفقار برای ایشان بفرستم که مورد استفاده قرار گیرد و نگارنده هم برحسب وعده در مراجعت به ایران کتاب را برای ایشان فرستادم.

کتاب ذوالفقار در سال هزار و سیصد و هیجده قمری به طبع رسیده ولی اکنون نسخ آن کمیاب است و امید است به زودی تجدید طبع و در دسترس خوانندگان قرار گرفته عموم هم میهنان از خواندن آن بهره‌مند شوند.

سلطان حسین تابنده گنابادی

۲۰ شعبان ۱۳۶۷ - تیر ماه ۱۳۲۷

ذوالفقار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد سزاوارِ کاملِ جامع، میرا از عیوب و حکیم رؤوفِ ساترالعیوب است و درودِ کامل، قرینِ روانِ کامل، مکملِ هادی و شافعِ مشفعِ معاصی است و استمداد می جوییم از قانعِ قلاعِ ظلمت و جفا، و کاشفِ غطاء از عینِ صفوت و صفا، علیِّ عالی، روحی و روح العالمین له الفدا.

و بعد، چون به اغوای شیطانِ معصیتی در عمومِ بلادِ خصوصاً ایران انتشار یافته و باعث خرابی ابدان و ادیان مردم، سیما ضعفای اهل ایمان گردیده و شیطان بالاتر ازین دامی هرگز گمان نمی برد که مسمی است به "قلیان تریاک" و به مضمونِ خبرِ اِذَا ظَهَرَ الْبِدْعَةُ فِي الْعَالَمِ فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ^۱ و آیهٔ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۲، بر هرکس که اهل خبره باشد لازم که در پی دفع آن

۱. هرگاه بدعت در عالم پدیدار شود، پس باید عالم علم خود را ظاهر کند.
۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۴: باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

کوشیده و به زجر و منع، ناهی باشند و آن کس که استطاعت این امر را نداشته باشد به زبان در تدارک تخریب این بنیان باشد و الاً به قلب منکر باشد و کلام لسانی را به همه جا و همه کس و همه زبان‌ها نشود رسانیدن و به کلام کتبی بهتر توان انکار این عمل شنیع را انتشار دادن و از علمای معروف کم کس متعرض این فقره گردیده و بعضی هم که نوشته‌اند درین باب نوشته آنها از کثرت اختصار و عوام فهم نبودن عبارات، چندان مفید نیفتاده؛ لهذا این احقر "علی" شرح این موضوع را بر خود لازم شمرده و این مسأله را رساله‌ای قرار دادم و آن را ذوالفقار نام گذاشتم. امید که در دفع این فساد و اصلاح عباد و تعمیر بلاد فایده بخشد و این رساله را مرتب گردانیدم بر مقدمه و چند فقره و خاتمه.

مقدمه

در تحریر مبحث

بدان که بعضی از جمله عادات خود قرار داده‌اند کشیدن دود تریاک را به نفس، و اقسامی برای آن وضع کرده‌اند، چنانچه در اوایل رسم شدن آن، و هم‌اکنون در بعضی بلاد مثل بخاری قلیان آتشی دارند که کوزه کوچکی را سوراخ کوچکی کرده در کمر او، و بر در او نیی به استحکام چسبانیده و سر آن نی را به دهان می‌گذارند و حبی تریاک را به آتش اندک گرم کرده بر آن سوراخ کوچک چسبانیده و با انبر آتشی را نزدیک آن تریاک برده به دهان می‌کشند و آن تریاک دودی می‌کند و نظیر فس فس چیزی از آن نی و از دهان ظاهر می‌شود و قدری که سوخت و تریاک روان شد سیخی باریک بر روی آن تریاک در آن سوراخ می‌دوانند و باز به انگشت مثلاً اطراف آن را بر در سوراخ جمع کرده و باز دمی دیگر می‌کشند و هکذا تا آن حب تمام شود حبی دیگر می‌گذارند و هکذا و این

زمانها به جهت تسهیل در اغلب بلاد قلیان چراغی رسم کرده‌اند و کیفیتش به همان قسم است مگر آنکه چراغی و فتیله‌ای روشن می‌کنند و بر سر او شیشه‌ای مثلاً می‌گذارند که شعله یک منفذ مثلاً داشته باشد تا شعله را جمع کند و سوراخ کوچک قلیان را نزدیک آن شعله و سوراخ گشاد را به دهان گذاشته می‌کشند. و فرق این دو آنست که در این قسم باید تکیه کند شخص کشنده تا قلیان به سر شعله رسد مگر به کلفت او را بلند نماید و در آن قسم نشئه هم هست و زحمت قسم اول بیشتر است لهذا بیشتر طول می‌کشد ازین جهت به آن قسم کمتر کشیده می‌شود و از این بابت است که ضرر او کمتر می‌نماید و الا سگ زرد برادر شغال است^۱. و قسم اول را منسوخ کرده‌اند، و در هر دو قسم حبّش به حسب اشخاص تفاوت دارد، از نیم نخود الی دو نخود و زیاده هست. کشنده‌ها هم تفاوت دارند در کشیدن، بعضی دو سه قلیان می‌کشند بعضی زیاده الی چهار پنج مثقال و زیاده و تمام اوقات بیداری و بعضی بیشتر مبتلاگشته و گرفتار جوهر^۲ شده‌اند و آن‌چنان است که تریاک که کشیده شد و صَفُوش^۳ و لطیفش به نفس جذب شد فضله و جرمی از آن

۱. منلی است معروف که در مقام تشبیه یک چیز در قبیح و بدی به چیز دیگر ذکر می‌شود.
 ۲. حالت تریاک طوری است که وقتی گرم شد نرم می‌شود و هرچند خیلی خشک باشد و چون به آتش رسد ذوب شده و جریان پیدا می‌کند و دودش که خارج شد سیاه‌تر و کثیف‌تر می‌شود، ولی مجدّد هم که به آتش رسد آب می‌شود و آن را به‌اندازه معین با تریاک مخلوط کرده و در ظرفی می‌جوشانند و جرم آن که گرفته شد آن را می‌کشند و آن را جوهر می‌نامند.
 ۳. صَفُوش: خالص (و).

به استعانت همان سیخک داخل آن سوراخ شده و در بطن آن می ماند کم کم جمع شده آن را آب می کنند و می جوشانند و از آن صَفْوِی می گیرند و نام آن را جوهر تریاک می گویند و شیر افکن لقبش گذاشته اند و در واقع شیر افکن است، لهذا کسانی که مدتها عادت به قلیان تریاک دارند و از باب آنکه عادت سبب آن است که آن کیفیت چندان محسوس آنها نمی شود و ازین جهت هم روز به روز زیاد می کنند. در قلیان پس از عجز از زیادتی آن از بابت کم کیفیت بردن یا وسعت نداشتن بیست و چهار ساعت مثلاً به جوهر می پردازند و هر قلیان آن کار بسیار قلیان تریاک می کند و شیره کش ها باز در میان تریاکی ها محسوس می شوند و قیمت گزافی هم به جوهر آن سوخته^۱ گذاشته اند، بلکه مذکور شد که بعضی عمداً تریاک را به قصد جوهر می سوزانند. بالاتر از همه اینها آنکه جوهر کشیدن اسباب آن شده است که بعضی دکان وا کرده اند و به اصطلاح اهل آن فن پاچراغ قرار داده اند که تریاکی ها آنجا جمع می شوند و صاحبخانه به خدمات آنها مشغول است که آنها بر قلیان او تریاک می کشند که سوخته برای او بماند و همین اسباب آنست که هرزه ها و تریاکی ها دور هم جمع شده بعضی جوان های بوالهوس را در دام می اندازند و علاوه بر ضلال اضلال غیر می نمایند و همین

۱. تفاوت قیمت که بین آن دو هست در آن زمان بوده ولی در ازمئه اخیره از قرار مسموع از بلادی که معمولاً وافور می کشند مانند اراک، اصفهان، فارس و بعض محال کرمان سوخته آن را به قاینات و خراسان که جوهر می کشند حمل کرده می فروشند.

باعث زیاد شدن تریاک کش است، بلکه در بعضی جاها پاچراغها باج هم به بعضی می دهند که بایها مفتوحةً للدّاخلین^۱ بوده آنها را منع از ادخال رجال نمایند و بعضی از حالات و کیفیات آن در طی این رساله ذکر خواهد شد و همه اقسام آن حرام است عقلاً و شرعاً و عرفاً و ملتاً و دَوْلَتاً و دیناً و دُنْیویّاً؛ اگرچه آخر اشدُّ حرمةً از اوسط و اوسط اشدُّ حرمةً از اوّل است و لکن لا تمايُزُ بَیْنَ الْأَعْدَامِ وَالشُّرُورِ^۲ و در حرمت آن ادله است از کتاب و سنت و عقل و نقل.

۱. در آن بر روی داخل شوندگان باز است (و).

۲. بین امور عدمی و بدیها فرقی نیست (و).

فقره اولی

در مضار شرب افیون

بدان که تریاک اسمش افیون است و افیون به معنی مُسبِت است یعنی چُرت آورنده و بی حال کننده و در درجهٔ چهارم^۱ سرد و خشک^۲ است و مناسب طبیعت موت است نه حیات و لهذا دو درم

۱. اطبای سابق برای اثر دوا و غذا چهار درجه قائل بودند و تعبیراتی از آن نموده اند که یکی این است که اگر اجزای حازه و بارده و رطبه و یابسه مساوی بودند معتدل نامند و اگر یکی دوبرابر بود مثلاً اجزاء حازه یا سایر پس از مساوات یک برابر علاوه بود که اثر آن خفی باشد و به تکرار ظاهر شود درجهٔ اول است و اگر سه برابر بود (یعنی دو برابر زیادتر از او بود) و اثر آن هم آشکار ولی نه به طوری است که اذیت در مزاج بنماید درجه ثانی و اگر چهار برابر بود و صدمه به مزاج رسانید ولی طبیعت مقاومت نموده و مقلوب نشد درجه سوم و اگر زیادتر بود به طوری که طبیعت در مقابل اثر آن فاسد شده و مغلوب گردید درجه چهارم است و تمام سموم در درجه چهارم خشکند و گرمی یا سردی آنها هم در درجه چهارم است.

۲. اطبای یونانی هر جسمی را که حرکت ذاتی دارد مخصوصاً ادویه و اغذیه که به خوردن آن بدن انسان به واسطهٔ سرعت جریان خون گرم می شود گرم می نامیدند و عکس

آن کُشنده است^۱ و مُخَدَّر^۲ است و مُتَوَّم^۳ و بی‌خبرکننده عضو در اوجاع^۴ و مُسْقِطِ اشتها. پس از آنکه این را دانستی بدان که خداوند به قدرت کامله خود قلب را منبع حیات قرار داده و متصل در جوش است و مثل چراغ که فتیله دارد و روغنی و روشنی او به اطراف خانه متفرق می‌شود، خدا هم در کارخانه انسان رطوبتی قرار داده و حرارتی که آن حرارت به واسطه آن رطوبت برجا و آن رطوبت به آن حرارت مشتعل است به جای روغن و چراغ و نور حیات به آن واسطه از قلب به اطراف متفرق می‌شود و خالص آن به مغز سر می‌رود و منبع حواس آنجاست، و در اوّل سن رطوبت وافره و حرارت کامله است و هرچه به سن پیری می‌رود آن حرارت کم‌کم

→

آن را سرد می‌گفتند، که امروز محرک و مسکن گویند و هرچه زودتر متأثر شود و نقش پذیرد و زودتر هم اثر آن برود و صورت را ببازد آن را تر و عکس آن را خشک می‌نامیدند مثلاً حیات را گرم و تر و موت را سرد و خشک می‌گفتند و خون را موافق حیات می‌دانستند و به‌طور کلی محرکات را گرم و مخدرات را سرد می‌گفتند.

۱. به‌طوری که اگر فوری آگاه شوند و برگردانند قابل‌معالجه است و اگر قدری بگذرد که در معده حل شود و داخل خون گردد حالت چُرت و خواب می‌آورد و منجر به هلاکت می‌شود و علاج آن به استفراغ تریاک و دادن پادزهرهای محرک و مانع شدن شخص مسموم از خوابیدن است و در میان عوام برای استفراغ تریاک به خوردن فضله انسان معالجه کنند که بالطبع هم برای استفراغ گویا مؤثر است و الحاق برای اشخاص نادانی که عمداً تریاک می‌خورند و خود را مسموم می‌کنند معالجه مناسبی است!

۲. مخدرات چیزهایی را گویند که اعصاب را سست و حواس را کند می‌کند، مثلاً برگ عناب اگر جویده شود بعداً اگر چیزی را بخورند طعم آن را درک نمی‌کنند که جنبه مخدر دارد.

۳. متَوَّم یعنی خواب‌آور مانند خشخاش.

۴. جمع وَجَع: درد، بیماری (و).

آن رطوبت را تمام می‌کند و تیشه بر ریشه خود می‌زند و آن حرارت هم به تدریج کم می‌شود تا آنکه آن رطوبت تمام می‌گردد آن حرارت هم خاموش می‌شود چنانچه چراغ به تمام شدن روغن خاموش می‌شود و لهذا در پیرها قوت حرارت غریزی کم می‌شود و حرارت غریبه^۱ مستولی می‌گردد و رطوبت در آنها کم است و رطوبت غریبه زیاد و محتاجند به خوردن حبّ تریاک یا سفوف^۲ یا ریاضت^۳ یا نحو ذلک و هرچند زودتر آن رطوبت تخفیف یابد عمر زودتر تمام می‌شود و هرچه باعث نقصان آن رطوبت و اطفای آن حرارت است باعث بر کم شدن عمر است، از این است که کسانی که حرکات بسیار متعبه بجا می‌آورند و تحمّلات شدید می‌کشند و کارهای شاقّه می‌کنند مثلاً حمال‌هایی که بی‌باکانه کار می‌کنند غالباً کم عمر می‌باشند. و لهذا آنها که همیشه در غمند صاحب عمر کم‌اند که حرکات روحانی و نفسانی زیاد دارند. و کسانی که صاحب هم‌عالیه‌اند و به مقصود خود نمی‌رسند دقّ^۴ می‌کنند. و بسیاری در

۱. اشخاص پیر به واسطه کم شدن حرارت طبیعی بدن آنها در تقویت مزاج به حرارت خارجی احتیاج دارند و هکذا به واسطه کمی رطوبت غریزه رطوبت خارجی و غریبه غلبه می‌کند.

۲. سفوف لغتی است عربی و در اصطلاح طبّی ترکیبی است از چندین چیز که آنها را ساییده و با یکدیگر مخلوط کرده باشند و برای آن اقسام زیادی ذکر شده که هر کدام دارای خواصی است و هر یک برای مرض خاصی نافع است.

۳. ریاضت به معنی مشقّت و زحمت است و در اصطلاح اطبای سابق ورزش بدنی است ولی مقصود در اینجا کم خوردن و کم خفتن و مانند آن می‌باشد که به اصطلاح عرفانی نزدیکتر است.

۴. دقّ: نوعی بیماری جانکاه + لاغری + سل (و).

تحصیل علوم و کمالات به هلاکت می‌رسند بلکه خجالت کشیدن مفرط و فرح مفرط اسباب هلاک می‌شود. و خود تریاک طبعش برودت است که ضد حرارت است و صاحب یبوست که ضد رطوبت است و مُجَفِّف و خشک‌کننده است و در وقت کشیدن صَفُوش به طریق دود و بخار به شُش می‌رود و به واسطهٔ ریه به قلب و باعث تمام کردن رطوبت غریزیه و خاموش کردن حرارات غریزیه است به طبعه و لهذا اغلب تریاک‌کش‌ها نسبت به آن اندازه که از هیکل آنها و قیافهٔ آنها از گوش و کف دست و پیشانی و غیره و از طالع آنها و هم سن‌های آنها و ارحام و اهل بلد مثلاً استنباط می‌شود که عمر خواهند کرد کمتر عمر می‌کنند بلکه اغلب کم عمر می‌شوند و علامت کم عمری آنها در حیاتشان نیز معلوم می‌شود از آنکه اعضای آنها از حس و حرکت به اندازهٔ خود آنها می‌افتند و این مطلب هم قیاساً معلوم است هم به تجربه مضبوط است.

دیگر آنکه خداوند برای قلب انقباض و انبساطی قرار داده که در وقت انقباض هوای کثیف شده^۱ را بیرون اندازد و در وقت انبساط و وا شدن هوا را از خارج به خود جذب می‌کند تا آن هوا را که

۱. هوایی که استنشاق می‌شود اکسیژن آن که برای حیات بدن ضروری است و قابل احتراق می‌باشد جذب شده و کربن و گاز کربنیک که مورد احتیاج بدن و قابل جذب نیست دفع می‌شود و اکسیژن به واسطهٔ تنفس و ریه داخل خون و از خون به نسوج بدن منتقل می‌شود و در عوض اسید کربنیک که در نتیجه احتراقات بدنی حاصل شده از نسوج وارد خون و از خون به هوای داخل ریه برمی‌گردد و از آنجا خارج می‌شود و به این ترتیب یک تبادل دائمی بین اکسیژن و اسید کربنیک هوا و بدن موجود است که نتیجهٔ تنفس می‌باشد و از ضروریات اولیهٔ حیات شمرده می‌شود.

درون آن بوده و غلیظ و کثیف شده و باعث تیرگی قلب بوده به حال آرد و ترویج شود و تنسیم دهد و لهذا در بدن رگهای جهنده^۱ قرار داده که هوا را از مسامات بدن به درون بکشند. هرچه هوا بهتر است و تازه تر است روح شادتر و قلب با انبساط تر است و ازین باب است که اگر کسی را در خانه ای کنند و سد مسامات آن خانه کنند به حیثیتی که هوا از خارج داخل نشود به اندک فاصله ای^۲ که هوای صاف آن خانه را بکشد به درون و بیرون دهد نفس بر او تنگی می کند زیرا که هوایی نمی آید که ترویج کند و آن هوا که هست کثیف شده به بخار دخانی که از قلب بیرون انداخته شده و قلب دوباره قبول نمی کند آن را و لهذا در زیر جامه خواب نفس تنگی می کند و ماهی در آب کم غیرجاری زود می میرد که بر ناظر معلوم می شود که کانه آن آب را طبعش بر نمی دارد و سرش را از آب بیرون می آورد و لهذا است که بعضی بخورها اسباب نشاط می شود و بعضی مرتاضین و مسخرین ارواح بخورات مناسبه آن روح تبخیر می کنند که بعضی اشیاء آنها را مشاهده می شود و اغلب در فصل بهار و کنار سبزه و آب روان و

۱. شرائین.

۲. انسان به طوری که دانشمندان فیزیولوژی تعیین کرده اند در سن رشد چهارده تا شانزده مرتبه در هر دقیقه نفس می کشد و در هر دم فرو بردن (شهیق) مقدار نصف لیتر هوا وارد ریه می شود و بنابراین در هر بیست و چهار ساعت ظاهراً باید در حدود ده هزار لیتر هوا برای تنفس کافی باشد ولی این طور نیست چون در تنفس انسان در هر ساعت با هوای ذفیری (دم برآوردن) مقداری که از اسید کربنیک خارج می شود برای فاسد کردن ده هزار لیتر طبیعی کفایت از این رو در هر ساعت تقریباً ده هزار لیتر هوا برای تنفس احتیاج داریم.

هوای خوب خوش برای نفس پیدا می‌شود و در هواهای مُنْتِنَه^۱ خفگی و تیرگی و انقباض می‌آید و بوی خوش و بوی کاهگل مثلاً سبب به هوش آمدن غالب بی‌هوشان است و لهذا در شریعت امر شده^۲ به جاروب کردن خانه و بیرون بردن کثافات. و یک سر در منع طول دادن در بیت الخلاء همین است و سرایت و با از باب تعفن^۳ هوا است و هوایی که از روی جیفه و اشیای مُنْتِنَه می‌آید اغلب موجب امراض ردیه است^۴ و مسلماً هوایی که کشیده شود از دود پیه و یا آتش و بعد عبور بر تریاک و بعد بر آن دوره قلیان که از تعفن آن جالسین مجلس متأذیند و بعد بر نی عبور می‌کند خصوص در آن خانه‌های کثیف و پاچراغهای کثیف و به قلب برسد و مدتها هم بر این منوال باشد البته باعث تیرگی قلب می‌شود، خصوص آنکه باید به شدت هم بکشند و به یک نفس حتی آنکه تریاکی عادت می‌کند که قلیان تنباکو را هم به یک نفس می‌کشد و هر دو قلیان را دودش مدتی در دهان نگاه می‌دارد و دهان را به هم می‌گذارد و بعد که جرم دود در ریه و آلات سینه و دهان نشست صَفُو دود را رها می‌کند^۵ و

۱. بدبو(و).

۲. در دیانت مقدسه اسلام به نظافت و پاکیزگی اهمیّت زیاد داده شده و در خبر است: التّظافه من الايمان. و در بسیاری از احکام رعایت حفظ نظافت نیز شده است.
 ۳. تعفن هوا سبب آلوده شدن به میکروب‌های مختلفه است از این رو ایجاد امراض مانند وبا و حصبه و مطبقة و امثال آنها می‌کند.
 ۴. از این رو هواهای محل‌های بیلاقی و کوهستان و جاهایی که هوای آزاد دارد صاف تر و مردمان آنجا سالم تر و قوی تر می‌باشند.
 ۵. و اثر این دود در دهان و دندان نیز باقی می‌ماند و رنگ آن را تیره و مایل به سیاهی می‌کند.

لهذا تریاکی کثیرالانبساط بسیار کم دیده شده.

دیگر آنکه هر دود و دخانی اگر اندک در جایی بماند چه جای آنکه مدت‌ها باشد خصوصاً اگر محل با رطوبت باشد لامحاله جرم آن دود بر آنجا می‌چسبد چنانچه خانه‌ها به اندک آتش سیاه می‌شود و چنانچه در قلیان‌های تنباکو به اندک زمانی ممر دود سد می‌شود، با آنکه دود آن از میان آب عبور می‌کند و این مطلب در چلیم‌های^۱ ترکمان‌ها خوب مشهود می‌شود، پس البته جرمی از آن در قلب و ممر حلق و مری و ریه و صدر می‌نشیند که اگر نبود حرکت‌های زیاد و روغن و شیرینی خوردن تریاکی البته به زودی خفه می‌شدند و مبتلا به امراض بد می‌گشتند ولیکن در اعضای جوف کم‌کم آن جرم می‌ماند و بالاخره البته مضر است.^۲

و دیگر آنکه ریه جسمی است صاحب چشمه‌ها و مسامات که آن بخاراتی که از معده به سبب طبخ اول^۳ و از کبد به سبب طبخ دوم

۱. چلیم ترکمان سابقاً مرسوم بوده.

۲. علامت مهم آن این است که تریاکی می‌تواند بیشتر از سایرین حبس نفس کند زیرا حرارت لازمه که برای احتراق در مجاری تنفس لازم است کم است. ولی تنفس عمیق - که بیشتر جذب اکسیژن و دفع مواد سمی می‌کند و موجب دوران بیشتر خون است و دلیل بر بلندی همّت صاحب آن نیز دانسته‌اند - ندارد.

۳. اطباء مراتب هضم را چهار قرار داده و از آنها به طبخ هم تعبیر شده است: هضم اول در معده است که در آنجا مواد غذایی به یکدیگر مخلوط شده و کیلوس نامیده می‌شود که شبیه به کشک آب می‌باشد و این عمل مکانیکی معده است و عمل شیمیایی آن عبارت از ترشح عصیر معدی است به نام پپسین که ورود در شرح آن از طور اختصار خارج است. هضم دوم در کبد است که بر اثر امتزاج کامل مواد غذایی مواد زائد از روده‌ها دفع می‌شود و زبده

و از قلب به سبب طبخ سوم به سینه می آید و رطوبات فضلیه می شود آنها را ریه کم کم به خود برمی چیند که همه با هم جمع نمی شوند که اگر جمع شود امراض ریه و سینه و جنب پیدا می شود مثلاً ذات‌الجنب و برسام و ذات‌الصدر و ذات‌الریه و امثال ذلک پیدا می شود و در کشیدن تریاک جرم متخلخل^۱ ریه متکاثف و رطوبت ریه را جذب و مسام او را تنگ می کند و او را خشک می کند که آن رطوبات به جرم آن فرو نرود و به این جهت آن رطوبات کم کم جمع می شود و چنانچه سابقاً معلوم شد که هرچه رطوبات اصلیه کم شد و حرارت غریزیه کم شد رطوبت غریبیه زیاد شده و حرارت غریبیه مستولی می شود پس بسیاری از آن‌گونه امراض پیدا می شود و لهذا اغلب دیده شده که تریاکی‌ها به این‌گونه امراض مرده‌اند بلکه تریاکی بسیار کم است که مبتلا شود به مرض سینه و جنب و خصوص ریه که چاره شود بلکه به محض گرفتن کشته است و اغلب

→

و خلاصه کیلوس وارد کبد می گردد و تولید اخلاط چهارگانه: خون، بلغم، سودا و صفرا می کند که آن را کیموس گویند. هضم سوم در عروق است که خون در رگها منتشر می شود و هضم چهارم در اعضا است که هر یک از آنها مورد احتیاج خود را جذب می کند. ولی نخستین مرحله هضم در دهان است که تأثیر مهمی در عمل هضم‌های داخلی دارد و دارای عمل میکائیکی جویدن و عمل شیمیایی صالح قراردادن موادغذایی است برای دخول در بدن که توسط موادی که در بزاق انجام می شود و هرچه بیشتر غذا جویده شود این عمل کاملتر می گردد. و در علم وظایف الاعضاء (فیزیولوژی) عمل هضم را به‌طور کلی دارای سه مرحله: هضم در دهان، هضم در معده و هضم در امعاء ذکر کرده‌اند. ۱. تخلخل حقیقی عبارت است از زیادتی مقدار حجم جسم بدون زیادی اجزاء، تکاثف حقیقی کم شدن حجم جسم است بدون نقصان اجزاء.

آنها به زودی به این‌گونه امراض مبتلا می‌شوند مگر نادراً کسی حرکت زیادی داشته باشد که به آن سبب آن رطوبت به عرق یا نحو ذلک به تحلیل برود.

و از آنچه گفتم معلوم شد سر آنکه چگونه است که تریاکی‌ها آواز آنها خراب می‌شود به اندک مدتی، اگرچه بسیار خوش آواز باشند و آن گردش که در آواز می‌دهند به سبب تجفیف اعضای صدر و ریه نمی‌توانند به آسانی بدهند.

دیگر آنکه به واسطه‌کند شدن روح حیوانی حرکت از اعضا و حواس اعضا کم می‌شود و لهذا دیده شده کسانی که بسیار چابک بوده‌اند به سبب تریاک چنان دیر راه و کاهل می‌شوند که کأنه تغییر کرده‌اند.

دیگر آنکه نمو و روئیدن و هم سمن و چاق شدن لامحاله به مَصَوْرَه^۱ و مُعَيَّرَه و مُلَصِّقَه و مُشَبَّهه است و اینها هم نشوند در

۱. مَصَوْرَه قوه‌ای است که هر جزء از اجزای منی را در رحم به‌شکلی که اقتضا دارد درمی‌آورد و معیره دو قسم است: یکی معیره نخستین که هر جزئی از اجزای منی را برای عضوی مخصوص مهیا و آماده می‌کند و عمل او قبل از عمل مَصَوْرَه است. و معیره دوم از توابع قوه‌غذاییه می‌باشد و عبارت است از آن قوه‌ای که غذا را از صورت اصلیه خارج نموده و مناسب اعضا و قوای معتدی می‌کند و چون عمل اولی در هر نوزاد مقدم بر دومی است از این‌رو نخستین را معیره اولی و دومی را معیره ثانیه گفته‌اند. ملصقه و مشبهه نیز از قوای غذاییه می‌باشند زیرا قوه‌غذاییه عبارت است از مجموع سه قوه محصله و ملصقه و مشبهه؛ محصله آن است که همیشه درصدد تهیه جوهر بدل مایتحلل می‌باشد. ملصقه آن را گویند که غذا را به هر عضوی که احتیاج به غذا دارد نزدیک نموده و بدان اتصال می‌دهد. مشبهه غذا را به صورتی شبیه بدان عضو درآورده که بتواند جزو آن گردد.

مولود مگر بعد از کار کردن غذایه؛ و غذایه را چهار شعبه است: یکی جاذبه که جذب غذا کند در معده از راه فم و در باقی بدن از کیلوس و کیموس و دم و جذب حرکتی است و حرکت محتاج است به حرارت.

و دیگری ماسکه که غذا را نگاه دارد تا قوه هاضمه کار خود را بکند و نگاه داشتن غذا به جمع کردن معده است لیف خود را بر آن و آن هم حرکت است.

و دیگر هاضمه که غذا را طبخ کند و معلوم است که این محتاج تر است به حرکت از آن دو و دیگر دافعه که زیادتی را به بول و ثفل^۱ و عرق دفع کند و این هم حرکت است که پس هر چهار را حرکت خدمت می کنند و هكذا اگر رطوبت نباشد غذا نفوذ در اعضا نکند و بعد متشکل نشود تا شبیه به اعضا شود و پخته شدن هم بدون رطوبت نشود که اگر چیز خشکی را در دیگ روی آتش گذاری بسوزد نه طبخ شود. پس معلوم است که همه این قوای نباتیه موقوف است به حرکت و حرارت و رطوبت و خداوند برای هر مزاج به اندازه حاجت او رطوبت غریزیه و حرارت فرستاده، و معلوم شد که تریاک کشیدن باعث تجفیف^۲ آن و اطفای^۳ این است. پس معلوم شد سر اینکه چرا تریاکی ها غذا خوردن آنها کم می شود و چرا مزاج آنها

۱. ثفل، معرب تغاله، مدفوع، سرگین (و).

۲. خشک کردن.

۳. فرو نشانیدن (و).

همیشه و اغلب با یبوست و سیاه فعل می‌کند و چرا بسیار درمبال می‌مانند تا کاری می‌کنند و بسیار زور می‌زنند و دیردیر به سر دفع می‌روند فضلات آنها مثل پشکل باریک و کوچک و جدا جدا می‌باشد و خشک کما هو معلوم بالقیاس و قولهم و چرا چندان مثل سابق حال خودشان اقبال بر طعام نمی‌دارند و چرا در وقت خوردن کآئه به زور دهان را می‌جنبانند و به زور لقمه را بلع می‌کنند همه نسبت به حال پیش خود اگرچه نسبت به شخص کم خور زیاد خور باشد. و چرا دیر غذای آنها هضم می‌شود و چرا دیر ناخن آنها می‌روید و دیرتر موهای آنها بلند می‌شود و ناخن آنها به هم کشیده می‌باشد، مثل ناخن اموات و چرا هرگز چاق نمی‌باشند و روز به روز بر لاغری آنها می‌افزاید و چرا وزن آنها سبک می‌شود که قلمها خالی می‌شود و خشک؛ لهذا می‌بینی تریاکی را که در اندک مدتی مثل کسی می‌ماند که مدتها به مرض دق مبتلا بوده و دیگر آنکه چون در مزاج بارد و یابس تولید خون کم می‌شود زیرا که تولید آن به حرارت و رطوبت است و خون که اصل گوشت است به قدر بدل مایتحلل به آنها نمی‌رسد و روز به روز لاغر می‌شوند و سبب طراوت و تنعم و سرخ و سفیدی، خون است که به سبب سفیدی پوست و سرخی خون و گوشت شخص با نضارت^۱ می‌باشد و در تریاک کش رطوبت کم و حرارت کم می‌شود و لهذا می‌بینی که جوانهای بسیار خوش صورت و چاق و سرخ و سفید به اندک زمان کشیدن تریاک

۱. شادابی، طراوت، خرمی (و).

سیاه چهره می‌شوند و لاغر مثل ناقهین^۱ و صورت به ته تراشیده و پژمرده و از کار افتاده و کوتاه و باریک کآنه به زمین فرو می‌روند و جوانهای بیست و پنج ساله و بیست ساله دیدم که به تریاک مبتلا شدند و بعد از اندکی به اشخاص پیری چهل ساله شبیه می‌شدند. و اینها چیزهایی است که همه کس می‌بیند و می‌فهمد. هرکس تریاکی را به‌بیند به اندک التفاتی از صورت او می‌شناسد که تریاکی است^۲ چنانچه خودم به محض دیدن تریاکی را تمیز می‌دهم، بلکه دیدم کسی را به حالت بسیارخوب و بعد از یک ماه او را دیدم به وضع دیگر که از دیدن او فهمیدم که تریاکی شده تحقیق کردم گفتند با تریاکی‌ها می‌نشینند و همراهی هم‌گام می‌کند. شاعر گفته در وصف آن:

رستم دستان اگر باشی شوی چون پیرزال

کمتر از روبه شوی باشی اگر چون شیرنر
و دیگر آنکه کشیدن تریاک اسباب خلل و فساد در جمیع
ضروریات است: اما اکل و شرب که معلوم شد، اما حرکت و سکون
پس درین امر حرکت به اعتدال نیست به جهت کم شدن حرارت و
رطوبت و سکون به اعتدال نیست به جهت حرکات بدنیه و نفسانیه
که در کشیدن او و توجه به کشیدن او و اخفای او و امثال ذلک هست

۱. از ماده نقاهت: یعنی کسانی که مرضشان رفع شده ولی آثار و ضعف مرض هنوز در آنها باقی است.

۲. يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِمَاهُمْ [مجرمان را به نشان صورتشان می‌شناسند، سوره رحمن، آیه ۴۱] درباره آنها صدق می‌کند.

پس مفسد حرکت مفرط و سکون مفرط هر دو هست در آن. و اما هوا که از ضروریات است که معلوم شد کثافت هوای محیط به او. و اما استفرغ و امساک پس معلوم شد که همه از اعتدال خارج می‌شود. و اما نوم و یقظه پس از بابت آنکه قلت رطوبت باعث کمی نوم است و یقظه هم همه‌اش به حرکات بدنیه و نفسانیه است لهذا تریاکی‌ها خواب غرق نمی‌دارند مثل ناقهین و از این باب هم و هم از باب لاغری و تعفن بخار قلب کم خواب هم می‌شوند نسبت به سابق خود و هم در حال بیداری بیداری کامل نمی‌دارند به سبب کندی حرارت و بَطْوَاء^۱ روح از انفعال و انبساط به خارج، و لهذا تریاکی‌ها در اغلب گیجند و بی‌حال و سست خصوص قریب به وقت عادت، پس نه نوم به اعتدال دارند و نه یقظه و نوم زیاد باعث غلبه رطوبات فضلیه می‌شود در بین جلد به سبب توجه روح به باطن و عدم توجه او به ظاهر و لهذا ورم می‌آورد و یقظه زیاد باعث تحلیل روح می‌شود و یبوست، و معلوم شد که مفسد این در تریاک است.

دیگر بدانکه خالص روح حیوانی به دماغ می‌رود و آنجا خداوند سه کاسه^۲ خلق فرموده از پیش سر به طرف پشت و در اول دایره اول

۱. سستی، کندی (و).

۲. ترتیبی که ذکر شد مطابق عقیده فلاسفه و روانشناسان سابق است ولی دانشمندان کنونی ترتیب دیگری برای تقسیمات مغز ذکر کرده‌اند و گفته‌اند: دماغ مرکب از اجزای زیادی است که مهم‌ترین آنها چهار است: مخ که قسمت بالا و جلو جمجمه را پر کرده و مرکز حس و فکر و اراده و حرکات بدنی می‌باشد. دیگر مخ کوچک که در پایین مخ از طرف عقب واقع است و کار آن تنظیم و ترتیب حرکات بدنی می‌باشد. سوم نخاع مستطیل

قوه‌ای قرار داده که هرچه چشم و گوش مثلاً ادراک می‌کند به او می‌رساند و او ادراک می‌کند لهذا خوابیده اگر چشمش باز باشد نمی‌بیند و هکذا باقی حواس ظاهره و در آخر آن طبقه خدا قوه‌ای قرار داده که آنچه را حس مشترک ادراک کرده او را حفظ می‌کند برای وقت دیگر اسم آن خیال است و در آخر طبقه دوم قوه‌ای است اسمش واهمه که ادراک معانی جزئی می‌کند و می‌دهد به خزانه خود که قوه حافظه است که در اول بطن سوم است و در وسط این چهار که اول بطن دوم باشد قوه‌ای است اسمش متصرفه و مخیله و متفکره که از هر دو طرف می‌گیرد و با هم مرکب می‌کند مثلاً می‌گوید زید خوب است زید را از طرف خزانه حس مشترک بردارد و خوبی را از حافظه و مرکب می‌کند و این قوه نه در خواب و نه در بیداری از صورت بندی فارغ نمی‌شود گاه دیده‌ها و گاه تراشیده‌ها و از جلو دماغ دو عصب پایین می‌آید به دو چشم یکی از طرف راست

→

که آن را بصل النخاع نیز می‌گویند و مرکز عمل تنفس و دوران خون و اعمال انعکاسی و واسطه بین مخ و نخاع شوکی می‌باشد. چهارم انساج عصبی که به دور نخاع مستطیل پیچیده و جزو چپ و راست مخ کوچک را به هم وصل می‌کند و بر اثر تجربیات زیادی که در حیوانات شده مرکز هریک از اعمال در مغز معین گردیده و به‌طور کلی در دماغ برآمدگی‌ها و فرورفتگی‌های پیچ در پیچی است که آنها را می‌توانیم شکنج بنامیم و شیارهایی هم که گاهی تا عمق دماغ می‌رود که مهم‌تر آنها شیار رولاندو است که مراکز عمده حس و حرکت در اطراف این شیار واقع شده برای حواس خمس ظاهره و قوه تکلم نیز مراکزی طبق تجربیات عدیده تعیین کرده‌اند. راجع به حواس باطنه و مراکز آنها نیز نظریاتی اظهار شده که مختصری با نظریات سابق فرق دارد و شرح و بسط آنها از موضوع خارج است.

آمده به طرف چپ و یکی از چپ به راست و از دو چشم می‌بیند و دیده هر دو چشم در یکی به هم می‌رسد لهذا یکی می‌بیند نه دو و اگر یک چشم عیب کند نور چشم دیگر زیاد می‌شود و از پشت سر آن دو دو عصب می‌آید به مُقله^۱ برای تحریک عضلات چشم و از اوساط دماغ دو عصب پایین می‌آید و اندک که پایین آمد هر کدام دو قسم می‌شود و یکی از آن به چهار می‌شود یکی فرود آمده به‌احشاء در زیر حجاب می‌رود و یکی را ذکر خواهم کرد زیرا که متصل به دیگری می‌شود و یکی می‌آید به اعضای وجه^۲ به ماق^۳ و صُدغَین^۴ و حاجب^۵ و جَفن^۶ و جَبَهه^۷ و به آنف^۸ و به دندان‌ها و لثه علیا^۹ و شفه علیا^{۱۰} و یکی می‌آید به لسان و به اسنان سُفلی^{۱۱} و شفه سُفلی^{۱۲} و آن عصب دیگر می‌آید به حَنک^{۱۳} و از جزء مؤخر دماغ عصبی می‌آید به دو گوش و باز از پهلوی آن زوج عصب می‌روید و

۱. کره چشم (و).

۲. صورت (و).

۳. مجرای اشک چشم (و).

۴. دو گیج‌گاه (و).

۵. ابرو (و).

۶. پلک چشم (و).

۷. پیشانی (و).

۸. بینی (و).

۹. بالا (و).

۱۰. لب زیرین (و).

۱۱. دندان‌های زیرین (و).

۱۲. لب زیرین (و).

۱۳. چانه، زنج (و).

سه قسم می شود قسمی آمده مدد عَضَل حلق و لسان می کند و قسمی به کتف می آید و قسمی به حنجره آمده و پایین می رود به قلب و ریه و اورده و شرائین و اغشیه صدر و حجاب؛ و زوج دیگر از بین دماغ و نخاع می روید و اکثرش به عضل لسان می رود و باقی اعصاب متفرقه در ظاهر بدن همه از دو طرف نخاع می روید و در بدن منتشر می شود و نخاع از دماغ است و وصل به دماغ است و بالجمله جمیع قوای ظاهره از بصر و سمع و ذوق و شم و لمس و قوای باطنه از حس مشترک و خیال و متخیله و تخیل و حافظه و شوقیه و شهوانیه و غضبیه کلاً منبع آنها دماغ است و منبع روح نفسانی^۱ که در دماغ است قلب و حرارت رطوبت غریزیه است. و معلوم شد که شرب افیون باعث خمود حرارت و کم شدن رطوبت است و این هم معلوم است که به غلبه حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست بر اعضای دماغی قوای او مختل می شود مثلاً آنها که رطوبت بر بطن مؤخر آنها

۱. فلاسفه سه روح ذکر کرده و برای هر کدام از آنها مرکزی قائل شده اند. روح نباتی که مرکز آن کبد است و منشأ اعمال و آثار نباتی باشد. روح حیوانی که روح بخاری نیز نامیده می شود و مرکز آن قلب است و اعمال حیاتی از آن سرچشمه می گیرد. روح نفسانی که مرکز آن دماغ و منشأ آثار انسانی می باشد و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب کمیل که از نفس سؤال می کند نفس را چهار قسم فرموده: نفس نامیه نباتیه که انبعاث آن از کبد است و قوئی و خواصی دارد و نفس حسیه حیوانیه که انبعاث آن از قلب است و خواص و قوایی دارد. و نفس ناطقه قدسیه که محل انبعاثی ندارد و قوای آن فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت و خاصیت آن نزاکت و حکمت است. و نفس کلیه الهیه که دارای پنج قوه است: بقاء در فناء و نعمت در حال زحمت و عزت در عین ذلت و دارایی در عین ناداری و صبر در حال بلا. و دو خاصیت دارد رضا و تسلیم و مبدأ آن از طرف خداوند و برگشت آن هم به خداوند است.

غالب می شود اگر چه زود قبول می کند اما حفظ نمی کند و حافظه اش کم می باشد و هکذا اگر بیس غلبه داشته باشد زود قبول و ادراک نمی کند و لهذا اغلب کند ادراک ها با حافظه و کم حافظه ها با ادراک تر می باشند زیرا که باعث سرعت قبول تشکّل رطوبت است و معلوم است به قیاس و تجربه و اتفاق که به سبب تریاک کشیدن رطوبت دماغ کم می شود و برودت غالب می شود و روح صالح متصاعد نمی شود و اعصاب به هم می آید و حرکت آنها کم می شود و از این جهت است که تریاکی ها مثل چرسی ها قوّه حرف زدن آنها کم می شود^۱ و هکذا قوّه شم^۲ مگر در اوایل امرشان که به سبب اندک کم شدن رطوبت شاید گاهی شود که تیز زبان تر و پرشامه تر شوند و به این جهت است که می بینی آنها را که چشم های آنها نسبت به سابق آنها خورده ای کوچک می شود و به گود می رود و زبان آنها اندک کوچک می شود و چشم های آنها دیرتر از سابق به هم می خورد و گونه ها به گود می افتد و شانیه های آنها به هم کشیده می شود و گردن آنها باریک می شود و ادراک آنها کم می شود که بسیار مشکل است تریاکی را بعد از تریاکی شدن مسأله مشکل فهمانید، بلکه مثلاً همین مسأله ها را نمی فهمند و به حدّی کم می شود که در کشمیر نقل می کردند که تریاک کشی ایرانی اینجا آمده و تریاک طلب کرد ندادند یعنی نبود کم کم وقت تریاکش شد یک ساعت نشست کم کم سست

۱. مگر در موقع بروز نشئه تریاک که غالباً نطّاق می شوند.

۲. بویایی (و).

شد تا بی حال شد امر کردیم که قدری کثافات میانهٔ قلیان تنباک و سر او را بر جرم سوختهٔ تنباک و با قلیلی تریاک پیدا کرده حب کردند و صدا زدند بگیر تریاک یک بار چشم را گشوده و گرفت و به حلق انداخت و بعد از اندکی به حال آمد که معلوم می‌شود که خیال آنها هم بی‌سر و بن می‌شود و به همان جهت است که تدبیر آنها کم می‌شود بلکه حوصلهٔ این را نمی‌دارند که مدتی در امری فکر کنند نه در امر دنیا نه دین، و خواب هم کمتر از سابق خود می‌بیند و گوش آنها گرانتر می‌شود مگر در اوایل امر که گاه هست که گران‌تر نشود و سبب در اینکه تریاکی قوهٔ نعوظ در آنها کم می‌شود و نسل آنها یا کم می‌شود یا کم می‌گردد و میل به زن ابداً نمی‌کنند یا کمتر از سابق و منی آنها به گفتهٔ خود آنها فتور می‌دارد و در اینکه اولاد آنها اغلب کوچک و کم‌بنیه و سیاه چرده می‌باشند و در عدم ادراک آنها یا کمی ادراک آنها صورت حسنه را نسبت به سابق خود و عدم انبعاث قوهٔ شوقیه و شهویّه آنها یکی همان است که اعصاب که آلتند در حرکت عضلات و اعضا به هم می‌آیند حرکت کم می‌شود و معلوم شد که حرکات نفسانیه و بدنیّه و هر دو در آنها کم است به سبب یُبَس و برودت و یکی آنکه غذا به اعضا کم می‌رود و تولید دم صالح کم می‌شود در آنها چنانچه ذکر شد و منی هم از دم صالح است لهذا تولید منی در آنها کم می‌شود که مبدأ و منبع ندارد.

دیگر آنکه کثرت هم آنها در شب و روز به تریاک کشیدن و لوازم آن است و کم به امور نسلیّه توجه دارند، لهذا مولده به سبب

کمی دفع منی از عادت تولید منی می افتد چنانچه هرکس مدتی ترک جماع کند از او نیاید جماع و منی یا کمتر آید به حسب اشخاص و یکی به جهت آنکه قوه ادراک در آنها کم می شود چنانچه معلوم شد که ادراک از قوای دماغ است پس حسن را و لوازم آن امر را چندان مثل سابق ادراک نکنند لهذا قوای باعثه و شوقیه اعصاب و عضلات را به حرکت نیاورند و خیال آنها کند می باشد و لهذا دیده شده که کسی که دو سه زن را جواب می داده بعد از عادت تریاک، یک او را زیاد بوده چنانچه شاعر گفته:

حوری جنت در آغوشت اگر خسبد شبی

نی تو را رغبت نه از جا جنبدت اصلاً ذکر
 لکن همه آنها که گفتیم اگر کسی غیر تریاکی را ببیند بعد مدتها نبیند و بعد از تریاکی شدن او را به بیند می فهمد و خود تریاکی شاید ملتفت نشود مگر در آئینه نگرد به جهت آنکه به یک بار تغییر نمی کند تا خود او بفهمد یا کسی که همیشه با او است مثل پیر شدن که خود انسان ملتفت نمی شود مگر حال خود را قیاس کند با مدتهای گذشته ولیکن کسی که نبیند کسی را و بعد از ده سال مثلاً او را ببیند می فهمد که پیر شده ولیکن اثر تریاک مدتی زیاد نمی خواهد شش ماه بلکه اگر کسی را ببینی پیش از مبتلا شدنش به تریاک و باز نبینی تا بعد از یک ماه از تریاک کشیدن او اثرش معلوم می شود خصوص هرگاه زیاد می کشیده باشد و بعضی مفاسد دیگر از تریاک در ضمن فقره های دیگر این کتاب ذکر خواهد شد.

اما منافی که تریاکی ها از برای آن ذکر می کنند همه از باب آن است که می خواهند مصلّ غیر باشند و رفیق از برای خود پیدا کنند و مردم را هم شکل خود کنند که قدری خجالتشان کمتر باشد. مثلاً دندان کسی درد می کند می گویند بیا چند قلیانی بکش او هم می کشد و به سبب تخدیر و بی خبر کردن تسکین درد می کند باز بعد به درد می آید بیشتر و هکذا تا چند روز می کشد بعد عادت می کند و هکذا کسی اگر سرش درد کند یا شکمش مثلاً و هکذا، لیکن معلوم است که همه آنها از بابت آن است که عضو را خدر و بی خبر می کند و درد را فی الجمله ای فوراً تسکین می کند و قدری هم خیال را آرام می کند و طبیعت را متوجه کشیدن می کند و چندان ادراک الم نمی کند ولیکن آنچه به تجربه رسیده و به قیاس معلوم می شود و هر جا طبیب حاذقی بوده گفته آن است که کشیدن او به هیچ مرض نفعی ندارد بلکه ضرر دارد.^۱ علاوه بر مضار گذشته که تجفیف رطوبت خلط کرده و او را تکثیف می کند و غلیظ و متحجر که بعد هم چاره او مشکل باشد یا چاره نشود بلکه امراض بدتر آورده مثل خُراج^۲ و آکله^۳ و دبيله و جرب و امثال ذلک و ما که ندیده ایم و نشنیده ایم که کشیدن تریاک قلع ماده هیچ مرضی را کند و در اوقات وبا جمعی تریاک کش شدند

۱. چون ماده هیچ مرضی را دفع نمی کند مانند اینکه ظرفی که آب داشته باشد و بخواهند آن را خشک کنند بجای اینکه آب آن را بریزند خاک در آن ریزند که آب آن خشک شود.
 ۲. جمع خُراج: دُمَل (و).
 ۳. خوره، جذام (و).

که تریاک کش‌ها به آنها می‌گفتند که کشیدن تریاک نافع است و گویا هر که گفته به خیال قبض و تجفیف آن بوده که گفته ولیکن چه بسیار تریاک‌کش در سال گذشته مردند بلکه نسبت به عدد تریاکی‌ها و غیر تریاکی‌ها از آنها بیشتر مردند بلکه نشنیدیم که تریاک‌کشی را وبا بگیرد و خوب شود و بسیار دیدیم از غیر تریاکی که وبای شدید آنها را گرفته و افاقه شده و شاید کشیدن تنباکو بی‌نفع نباشد برای وبایی، و اهل تریاک قیاس کرده باشند بر آن.

و می‌گویند تریاک‌کش‌ها که اثر زهر مار و عقرب کمتر در تریاکی اثر می‌کند و بلکه آب دهان تریاکی قاتل آنها است و اینها همه فریب دیگران است و شاید به سبب تجفیف و تخدیر کمتر احساس شود^۱ الم. و آب دهان هر انسان کشنده آنها است^۲ خصوص در اول صبح ناشتا، و اگر خاصیتی در آن باشد همان به عین بل اقوی در قلیل خوردن او هست بدون مضار گذشته و بر فرض این‌گونه منفعت، عاقل نمی‌آید همیشه در مزبله زندگی کند که اگر وقتی بر مزبله عبور کند از تعفن او متأذی نشود و عادت داشته باشد. خود تریاک و مضار گذشته و آینده آن از صد زهر بدتر و از هزار مرض لاغرکننده تر و از جذام و برص و شجره و امثال ذلک بد

۱. و ممکن است به سبب عادت به این سم کمتر سم اثر کند زیرا بدن او به واسطه تأثیر تدریجی سم تریاک قدرت مقاومت در مقابل سموم خارجی پیدا کرده است.
 ۲. و می‌توان از آیه شریفه: اٰهِيْطُوْا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا [فرو شوید، بعضی دشمن بعضی دیگر، سوره اعراف، آیه ۲۴] نیز این امر را استنباط کرد.

هیئت‌کننده‌تر از وبا و طاعون حاضر است که مهلک جسد و جان و عقل و ایمان و اعضا و جنان و مُزِیل^۱ حیات حیوان است.

۱. زایل‌کننده، از بین برنده (و).

فقرهٔ دوم

در حرمت تریاک کشیدن به دلیل عقلی و اتفاق

بدانکه در حکمت و سیاست‌المدن مقرر است که آنچه خلاف انتظام عالم و مورث فساد بنی آدم است بر نبی و حکیم لازم است نهی از آن. و معلوم است که هر نبی آنچه مورث اختلال نظم و باعث فساد بوده منع نموده - مثل تحریم زنا و قتل نفس و سرقت - و آنچه مورث تمدن بوده امر فرموده - مثل اجتماع و تکسب و موذت و قرض و معاملات و امثال ذلک. و بلاشک این امر باعث خِلَل در مکاسب ناس و افتادن از کار و اختلال الفت و موذت است و معلوم است آنچه برندهٔ عقل و فاسدکنندهٔ قوی و مضرّ بدن و قوای بدن و روح و قوای او است ممنوع است در هر شریعت، چنانچه خوردن گِل حرام است و خوردن سمّ حرام است و غذای مضرّ خوردنش حرام است و غذای مُسکر و شُرب مسکر حرام است و خواهد آمد در فقرهٔ چهارم و خاتمه اخبار مناسب این مقام و مسلّم است مضار

کشیدن تریاک چنانچه گذشت.

دیگر آنکه در موارد شبهات حکمیه نزد اخباریین احتیاط واجب و نزد اصولیین^۱ که قائل به برائتند احتیاط اولی و اصل نزد اصولیین هم دلیل حیث لادلیل له است و خواهد آمد اخبار و آیات درین باب. پس اصل از میان رفت و قول اخباری در این مسئله معارضه شد به اخبار علاوه بر آن که می‌گوییم این از اموری است که جمیع عقول بدان مقرّ و مستقلند به حرمت و بدی آن و اگر قیاس اصولی صحیح بودی پس حرمتش بسیار ظاهر می‌بود؛ چنانچه از فقره چهارم این کتاب استنباط خواهی نمود. و بالجمله بر فرض که کسی قائل به شرع الهی هم نباشد، مسأله حرمت این را تصدیق دارد چنانچه طبیعیین و دهریین اگر مبتلا نباشند بر بدی آن اذعان دارند و منع از آن را لازم شمرند. پس در واقع اتفاق است بر حرمت این مسئله زیرا که نزد اکثر اهل سنت که کلّ دُخان حرام است و نزد اخباریین شیعه که معمول به حدیث أَخُوکَ دِئُکَ فَاخْطُ لِدِئِکَ و حدیث دَعَ مَایْرِیُّکَ اِلَی ما لا یَرِیُّکَ و حدیث فَارِجِهَ حَتّٰی تَلْقَ اِمَامَکَ^۲ است و نزد

۱. اصولیین می‌گویند مطابق حدیث: کُلُّ شَیْءٍ لَکَ حَلاَلٌ حَتّٰی تَعْرِفَ اَنَّهُ حَرَامٌ مِنْهُ بَعِیْنَه، اگر در حلیّت و حرمت چیزی شک کنیم اصل حلیّت و جواز جاری می‌شود. ولی در این مورد چون مطابق دلیل عقل دفع ضرر مظنون بلکه محتمل واجب است و از طرفی مضر بودن تریاک قابل شک و انکار نیست، ازین رو نمی‌توانیم اصل حلیّت را جاری کنیم و باید به احتیاط عمل کنیم بلکه چون ضرر آن قطعی است حرمت آن محتاج به جاری کردن احتیاط هم نیست.

۲. این سه حدیث از جمله احادیثی است که اخباریین برای وجوب احتیاط ذکر کرده‌اند.

اصولیین که قائل به برائتند که القاء به تهلکه و اسراف و افساد نسل و قطع عمر و تشویر خلق و خُلق و موجب ترک صلوة و صوم و محرّک بر سرقت به اجماع حرام است و علاوه آنکه احتیاط اینجا معاضد به اشارات کتاب و آثار معلّل به علل وارده در اخبار و ترک آن موجب مفسد بی شمار است، پس اتّفاق هست بر این و به قاعده باید اجماع محقق باشد بلکه هست ولو اجماع محقق نباشد زیرا که هرکس از علماء معترض این شده امر به حرمت نمود. چنانچه از جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله تعالی و جناب شیخ زین العابدین رحمة الله علیه و غیرهما مروی است و دیگران یا نشنیده اند و یا سکوت دارند.

بلکه بالاتر ازین ما ادّعا کنیم که حرمت این امر جبلی جمیع طباع است به حدّی که منکری ندارد به جهت آنکه آنها که باخبرند همه در مذمت مبالغه دارند و آنها که ندیده اند به محض اینکه به او یک تریاکی را نشان دهند و تفاوت حال او را ببینند، می گوید: لعنت بر این کار. و خود تریاکی ها در عین آنکه ابداً دولت در ایران متعزّض این گونه اعمال که منافی مالیات نیست نمی باشد، ولو

→

یعنی دین تو برادر تو است در کار آن با احتیاط باش. و گذار آنچه مورد شک تو است و توجّه کن به آنچه مورد شک تو نیست. آن را واگذار تا پیشوای خود را ملاقات کنی. یعنی اگر چیزی مورد شک تو بود آن را واگذار تا بر پیشوای خود عرضه کنی. حدیث اول از حضرت رضا (ع) نقل شده که فرمود امیر المؤمنین علی (ع) به کمیل فرموده است. حدیث دوم نیز هم اهل سنت و هم شیعه از پیغمبر (ص) نقل کرده اند. حدیث سوم از مقبوله عمر بن حنظله است که از حضرت صادق (ع) نقل نموده است.

هلاکت رعیت در آن است و ملت هم چنان قوتی ندارد که امر و نهی را تواند عموماً به زور ترویج دهد و کسی هم زیاد در پی قبح و جرح آنها نیست؛ معهذا آن قدر که تریاکی ها سعی دارند در اخفاء عمل خود، شرابی ها سعی ندارند با آنکه متعرض شراب هستند مردم رعیت. و هر تریاکی را بگویند تو می کشی تا بتواند اخفاء از غیر تریاکی می دارد و اگر جایی ابراز دارد محض آن خواهد بود که رفیق برای خود پیدا کند یا وقت تریاک او خواهد بود و چاره فرار نخواهد داشت به عذر مرض ابراز خواهد داشت. علاوه بر آنکه هیچ تریاکی نیست که در تریاک کشیدن خود معذرت به مرض یا نحو ذلک نشود؛ مثلاً می گویند: چشمم خراب است، می کشم یا اوایل سرم درد می کرد، تریاکی ها آمدند که نفع دارد کم کم مرا تریاکی کردند حال نمی توانم ترک کنم و امثال ذلک از اعدار. و از هر تریاکی بپرسی در مقام انصاف می گوید که هیچ نفعی ندارد به جز ضرر و بد بلایی است و هر تریاکی می گوید من می خواهم ترک کنم یا شروع کرده ام به ترک کردن و امثال ذلک.

روزی در مجمعی ذکری از تریاک بود مردی محترم از تریاکی ها گفت: من تریاکیم و راستش به شما بگویم تریاکیی نیست که خود را لعن نکنند چه عبث استدلال بر حرمت می کنید چاره ای نیست درگیر آن افتاده اند و خلاصی ندارند و در میان نجاست غوطه می خورند و نمی توانند بیرون آیند. در دل دعا کردیم که خدایا او را از این بلاها رها کن به جهت این صدقش.

فقره سوم

در حرمت کشیدن تریاک به عمومات آیات قرآن و آن چند است:

اول: **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا**، یعنی از باب کثرت رحمت حق به شما، شما را نهی می‌کند از اینکه خود را بکشید و به کشتن بیندازید تا بدن شما و ایمان شما هر دو بماند.

دوم: **آیة وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**، یعنی حرام است بر شما که خود را به دست خود بر هلاکت اندازید و خود را در کارهایی گرفتار کنید و نیندازید که مورد هلاکت و جای خطر و محل ضرر عظیم باشد و از این جهت است که رسیده است که حرام است یک نفر بدون امر خود را در مقام جهاد در میان جمعی اندازد که مظنه هلاکت او باشد و اگر آب وضو نداشته باشد و احتمال بدهد که در عقب تل آب است یا یقین داشته باشد و مظنه عقلایی باشد که دزدی در کمین بوده او را

۱. سوره نساء، آیه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

به قتل رساند، حرام است برود و اگر مظنه آن باشد که شیری در عقب دیوار است که او را می‌درد حرام است که برود و غذایی که مظنه سم است در او و هکذا هرچه از این گونه باشد حرام است و مسلم است که کشیدن تریاک مخاطره و القاء به تهلکه است از باب کم کردن او عمر را و از باب مورث شدنش مرض‌های مهلکه را و از باب آنکه تریاک‌کش بعد از عادت کردن هر روز قریب به وقت تریاک او کسالت برای او می‌آید و کم کم اعضای او به درد می‌آید و آب کثیف از چشم‌های او می‌آید. شاعر در وصف او گفته:

یک زمان گر دیر گردد وعده‌ات، رسواشوی

از وفور سرفه و خمیازه و چشمان تر و سست و بی‌حال می‌شود. کم کم سستی او زیاد می‌شود به حدی که بی‌خبر می‌شود، چنانچه در حکایت کشمیر نقل کردم. و شده است که بیهوش می‌شود و می‌میرد و خوف مرگ در آن وقت دارند بلاشک؛ و این خوف مخصوصاً در سفر بسیار اتفاق می‌افتد.

و دیگر از باب آنکه بعضی امراض ریه و صدر است که در تریاکی چاره نمی‌شود، پس انداختن به تهلکه است و از باب آنکه شده است که مریضی به اندک مرض وقت تریاک سست می‌شده از جهت نرسیدن تریاک و نمی‌توانسته بکشد از باب سست شدن و از باب مرض سست و به این سبب بی‌حال می‌شده و گاه هست که می‌میرد و یا مرضش شدت می‌کند که او را می‌کشد مگر هرگاه دیگری باشد که دود تریاک به حلق او کند کم کم تا اندکی به حال آید

و آن هم بسیار صعب است زیرا که اغلب دندان‌های او به هم می‌آید و اینها همه اتفاق افتاده. عجب آن است که حیوان خانه تریاکی و بچه‌ای که در آن اطاق باشد کم‌کم به همان رسیدن دود به او یک نوع عادت پیدا می‌کند. نقل کردند که گربه‌ای عادی شده بود و می‌آمد در خانه که بوی به دماغش برسد و آن وقت که می‌رسید، کم‌حال می‌شد. آیه سوم و چهارم و پنجم: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*^۱ و آیه *الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ*^۲ که نهی است از زیاده‌روی و بیهوده خرجی در اکل و شرب و غیرهما و آیه *وَأْتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا* *إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ*^۳ که نهی است از اسراف حتی در اخبار رسیده که امام منع فرمود غلام خود را که به دو دستی در سر خرمن به سائل عطا کرد و رسیده که اگر به کوتاهی کردن شخص ملکی که صاحب صد است نود و نه دخل دهد باقی را او کانه تلف کرده و حساب می‌کشند از او و شک نیست که تریاک کشیدن باعث اسراف و اتلاف مال است که آنها که اندک عادت دارند شبی نیم مثقال تریاک یا زیاده مثلاً باید بکشند و مخارجی دیگر دارد، مثل روغن پیه و اسباب چراغ و قلیان تنباکو و نوعی هم هست که آنان هم که ندارند چای خور می‌شوند چای آنها هم خرجی دارد و در بین تریاک کشیدن به چیزهای خوب میل می‌کنند از قبیل کشمش و حلوا و نبات

۱. سوره اعراف، آیه ۳۱: بخورید و بیاشامید ولی اسراف مکنید.

۲. سوره اسراء، آیه ۲۷: اسرافکاران با شیاطین برادرند.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴۱: و در روز درو حق آن را نیز بپردازید و اسراف مکنید که خدا اسرافکاران را دوست ندارد (و).

و لوز و نقل و خربزه و انگور و باقی چیزها حتی آنان که ندارند باید از هر جا باشد ولو دزدی، راه اندازند که کار راه بیفتد هر چه می شود بعد بشود. و معلوم است که آنان که ندارند شبی یک قران^۱ علاوه بر خرج متعارف بسیار زیاده روی است، خصوص کسی را که روزانه کار می کند و اجرت نیم قران می گیرد. و شخص دارنده به همان اندازه خرجش زیاد است که تنقل کنار تریاکش باید زیاد باشد و لا محاله به دارنده ها جمعی ملحق می شوند و در مجمع اسباب تنقل زیاد خرج می شود؛ علاوه بر آنکه چنانچه سابق گفتیم بی حال و سست می شوند و کم در پی کار و بار می روند و مال آنها وا گذاشته می شود که در پی انماء و زیاد کردن آن نمی توانند برآیند، و آن هم که می باید حفظش از تلف و دزد نمود نمی توانند کرد، چنانچه می بینیم از حال آنها لهذا تریاکی ای نیست که مالش زیاد شود و اگر چه مبالغی مال داشته باشد بلکه اغلب مفلوک و پریشان می باشند بلکه مردمان متمول را دیدیم که به اندک زمان تمام شدند و پریشان و آنان که بالکل تمام نمی شوند در بعضی از باب آن است که کسی دیگر دارند مثل پدر یا پسری که در پی ملک آنها باشد و عقبش را بیاورد و یا از باب کثرت مال آنهاست که به زودی معلوم نمی شود و یا از باب آنکه بسیار نمی کشند یا عادت ندارند یا به کل دست از کار نکشیده اند و گاهی در

۱. این کتاب زمانی نوشته شده که کار در گناباد برای کارگر کم بوده و اجرت سه نفر کارگر در روز یک قران بوده و گندم در گناباد صد من تبریز (سیصد کیلو) پنج تومان (پنجاه ریال) و پنجاه عدد تخم مرغ یک قران و یک من گوشت (سه کیلو) قیمت آن یک قران بوده است و درین موقع البته اضافه شدن یک قران در هر شب بر مخارج خیلی زیاد بوده است.

فکر معیشتی هم می‌باشند ولیکن با همه این وصف‌ها آنچه ما دیدیم از دارنده و نادر همه پریشان احوال شدند.

سیدی تریاکی که مال را تمام کرده روزی به او گفتند آن مالها و شترها چه شدند؟ گفت: فلان قدر لوک^۱ مست و پول‌های سفید و زرد و جریب‌های زمین از سوراخی به قدر سوزن به ضرب دود بیرون کردم و همه را به آتش تریاک سوزانیدم و باز دست از من برنمی‌دارد این نامرد بی‌وفا!

نقل کردند موثقین که از عباس نامی قصاب شنیده بودند که گفته بود که پانصد تکه بز را از سوراخ باریک قلیان بیرون کردم که شاخ هیچ‌کدام در آن گیر نکرد.

ششم: آیاتی که دلالت دارند بر مذمت آنان که تعدی از حدود خدایی می‌کنند و خواهد آمد در فقره بعد که آنها هیچ‌یک از حدود خدایی را نتوانند درست بجا آورند و آیات دیگر هست که دلالت بر حرمت می‌کنند مثل آیه صلوة و آیه خمر که منصوص العلة و باقی آنچه در فقره بعد بیاید و اگذار کردیم تفصیل آنها را به فقره بعد و این حرمت نه از راه قیاس بود بلکه از بابت عموم آیه و شمولش افراد خود را و این هم فردی است از آن.

۱. شتر نر (و).

فقرة چهارم

در علل که مستنبطه اند از کتاب و سنت بر حرمت شرب
افیون و آن از چند ممرّ مستنبط است:

اول: از راه صلات است. بدان که محافظت بر نمازها واجب است که خدا فرموده: خَافِظُوا عَلَى الصَّلَاةِ^۱ و تریاکی محافظت نمی تواند بر نماز داشته باشد، به جهت آنکه اغلب آنها دو وعده عادت می دارند اول شب و صبح یا دو وقت دیگر و بعضی از اول شب تا قریب به سحر. و خود تریاکی اگر انصاف دهد می گوید که قریب به وقت تریاک حالتی بسیار بد آنها را رخ می دهد که حوصله نماز ندارند و بر فرض که از ترس یا عادت نماز بکنند از روی کسالت و بی شعوری و بی التفاتی به نماز است و خدا فرموده: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى^۲ و

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۸: نمازها را پاس دارید.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳: آنگاه که مست هستید گرد نماز مگردید (و).

تفسیر شده به حالت کسالت^۱ و در اخبار رسیده که صلوات بدون التفات، صلوات نیست و اما وقت کشیدن پس معلوم است که نماز نمی‌کند و اغلب تریاکی‌ها صبح را خوابیده می‌باشند چنانچه همه مردم از بعض کسانی که ترسی از مردم ندارند می‌بینند که هرگز صبح تا چند ساعتی از روز بیدار نمی‌باشند و آنچه معتقد حقیر است، آنست که اگر تریاکی صد هزار قسم بخورد که نماز صبح بجا آورد نباید شنید، مگر کسی باشد که اوایل عادتش باشد یا گاه گاهی باشد یا به کلفت نوعی کرده باشد که در آن وقت فی الجمله راحت باشد. و دیگر آنکه ترغیب در اخبار بر نماز اول وقت بسیار رسیده که إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَفَّيْتَهَا رَجَعَتْ إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ سَوْدَاءٌ وَ مُظْلِمَةٌ.^۲

و تریاکی اگر وقت تریاکش برسد یا در وقت کشیدن باشد می‌گوید: همین قلیان را می‌کشم و برمی‌خیزم، باز می‌گوید یک قلیان دیگر که اندک راحت شوم و باز سوم را تمام کنم یک قلیان دیگر که تر دماغ شوم به اسم پنج تن قلیان دیگر می‌زنم باز می‌گوید: که خود را فارغ کنم و آسوده نمایم. و به همین طریق نماز را نمی‌کند یا در آخر وقت شکسته بسته بجا می‌آورد و هکذا اگر کار بسیار مهم داشته باشد

۱. إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى، در سوره نساء، آیه ۱۴۲؛ وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كُسَالَى، در سوره توبه، آیه ۵۴، صریح است در اینکه نماز باید با حال شوق و رغبت و توجه بوده و از روی سستی و بی‌حالی نباشد.

۲. هرگاه نماز در غیر وقتش بجا آورده شود به صاحبش باز می‌گردد و آن سیاه و تاریک است (و).

یا مؤمنی حاجتی به او داشته باشد ترک کار خود را نمی‌کند و معلوم و واضح است ثواب نماز شب و شب برخاستن و بیداری سحر و بین‌الطلوعین. و اگر کسی که از او بالاتر نباشد به اعتقاد تو در دین و مبتلا به تریاک باشد زنهار باور نکنی که در اول اذان بیدار باشد چه جای سحر، بلی شاید نصف شبی دمی به قلیان می‌زده و چرندها در پای قلیان می‌لافیده باشد.

و نیز در باب طهارت رسیده که آن کس که شراب خورده و شب مست خوابیده صبح غسل جنابت نماید، و می‌گوییم که تریاکی هم به جهت خدر شدن اعضا و کندی ادراک جمیع قوا و فتور در منی، بسیار می‌شود که شب جُنُب و محتلم شود و نفهمد بلکه می‌شود در عالم چُرت وقتی که ابتدای چُرت تریاک است از او سفته و ضربه خارج شود و نفهمد در بی‌خبری، پس اطمینان به طهارت او داشتن بسیار مشکل است نه برای خود او و نه غیر او، چنانچه اطمینان شرابی به طهارت داشتن در صبح آن شب بی‌غسل مشکل بُود. و نماز بدون طهارت متیقنه صحیح نیست و تریاک کشیدن بی‌مبالات می‌کند در نجاست و شستن آنها. و نماز مشروط است به طهارت از احداث و اخبار. و نیز ثواب نماز جماعت از حد افزون است که در بعض اخبار تارک آن را از ایمان خارج شمرده‌اند، و بر فرض ممکن بودن آن از تریاکی در نماز ظهر، مثلاً دیده نشده که تریاکی نماز شام و خفتن و صبح را در مسجد به جماعت بخواند و بعضی از کسانی که تریاک را ترک کرده‌اند خود می‌گویند که ما سابقاً بجا می‌آوردیم

ولیکن من مشکل می‌دانم مگر چگونه تقدّسی خشک داشته باشد یا خوفی یا تدلیسی و تریاکش را قبل از شب بکشد که صبح تواند او را بیدار کنند والله اعلم.

و نیز قرآن خواندن تریاکی نظیر نماز شب قطاع الطریق قبیح است اگر حرام نیست در شریعت آنها^۱. و در اینکه سبب ترک نمازی به استقلال هست شکی نیست و ترک نماز حرام و نماز واجب، پس کشیدن آن باعث بر فعل حرام و ترک واجب، بنابراین استدلال از باب مقدمه واجب کشیدن آن حرام است.

دوم: از راه جهاد است. بدان‌که جهاد با کفار در زمان نبی و امام واجب است بر همه کس غیر مستثنین^۲ و مذمت زیاد از تارک رسیده فرموده: لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ^۳ و مذمت زیاد از متخلفین است و نیز واجب است دفاع و دفع کردن دشمن هرگاه بر سر انسان بیاید یا بر بلد بریزد یا در پی ناموس برآید و تریاک‌کش مسلماً حال جهاد و جنگ ندارد، می‌گویند به او برخیز! زود یک پُک می‌زند و می‌گوید: چه می‌گویی؟
می‌گویند: دشمن رسید.

۱. منظور آنست که خواندن قرآن بر رویه تریاکی‌ها نارواست زیرا صبح و بین الطلوعین که بهترین وقت توجه و دعا و خواندن قرآن است آنها خوابیده‌اند و ترک خواب لذیذ آن موقع برای خواندن قرآن نزد آنها مشکل و مخالف نشئه تریاک است پس به مذهب تریاکی قبیح است.

۲. جمع مستثنی.

۳. سوره نساء، آیه ۹۵: مؤمنانی که بی‌هیچ رنج و آسیبی از جنگ سر می‌تابند با کسانی که در راه خدا جهاد می‌کنند برابر نیستند (و).

می‌گوید: یک دم دیگر بزنم برمی‌خیزم پدرش را می‌سوزانم، باز می‌کشد. می‌گویند: اینک رسید. می‌گوید: هرچه زود بیاید باز هم از یک قلیان من زودتر نخواهد رسید. این بست حاضر کرده تریاک را به دم سوراخ می‌چسباند و باز می‌کشد. خبر می‌آید که چه نشسته‌ای؟ می‌گوید: همین قلیان می‌کشم که خوب به قوت بیایم. باز می‌کشد، باز تأکید می‌کنند.

می‌گوید: ای ضعیفه کارد مرا بیاور. باز می‌کشد کارد می‌آورند می‌کشد و می‌گوید: ای زن اینجا بگذار تا این قلیان را بکشم باز می‌کشد و زن یا دیگری می‌گوید: آمدند و ریختند! می‌گوید: ای! چه زنی هستی بگذار هر کار می‌کنند تا به دل خوش یک دمی بزنم دم غنیمت است^۱ و هکذا.

پس تریاکی مرد میدان نیست، بلکه بر تریاکی سفر هم بسیار شاق است خصوص هرگاه وقت تریاک برسد و به سبب بارانی یا نحوی دیگر نشود چراغ روشن کرد که خوف هلاکت است او را؛ چنانچه نقل می‌کنند از بعض مشقت‌های بعضی از این مقوله، پس

۱. کلمه حَقُّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ در این مورد صدق می‌کند زیرا این کلمه با معنی صحیح عقلانی از اصطلاحات دراویش است و منظور آن است که انسان باید در سلوک راه خدا و توجّه و عبادت از فرصت استفاده نموده دم را غنیمت شمارد و کار را به تأخیر نیندازد و به تسویف نگذراند زیرا موت و حیات به اختیار نیست و ممکن است مرگ در حال غفلت بیاید و خسران دنیا و آخرت باشد پس باید وقت را معتنم دانیم و در توبه و عبادت غفلت نکنیم که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: مَافَاتَ مَضَىٰ وَ مَا سَيَّأْتِكَ فَأَيُّنَ — قُمْ فَاعْتَمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ. ولی بعداً این کلمه نیز مانند سایر کلمات حکیمانه توسط بعض جهال در غیر مورد استعمال شده از جمله یکی در همین مورد است.

هرگاه این جهاد را نتوانند البته جهاد اکبر و مجاهده با نفس را به طریق اولی نتوانند، زیرا که قوا همه از کار رفته و توجه به حق کم گشته، چنانچه آن کس که اهل خبره است می فهمد.

وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا^۱ فَخَابَ شَارِبُ الْأَفْيُونِ. و هكذا تریاکی حج نمی تواند بجا آورد و اگر هم می تواند کم دیده شده، مگر به صعوبتی شدید که خود تریاکی ها با خبرند^۲ و رسیده که: تارك الحج و هُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ^۳ پس کشیدن آن مقدمه ترک جهاد و حج هم هست و البته مظنه این امور هست.

سیم: از راه صوم است. زیرا که وجوب روزه رمضان و فضیلت او احتیاج به ذکر ندارد و تریاکی نمی تواند روزه دارد از چند راه: یکی آنکه اغلب اشخاص عادت به دو وعده کشیدن در شب و روز دارند بعضی سه وعده و بعضی عادت آنها در روز است و وقت کشیدن تریاک حالی برای آنها می آید که نمی توانند نکشند. هر وقت که باشد و البته اغلظ دودی است و علی المشهور مفسد است نه از باب الحاق به غبار بلکه تحقیق شده در محلش که از باب سیره و جهات دیگر بالاصالة مفسد است.^۴

۱. سوره شمس، آیات ۹ و ۱۰: هر که نفس خود را از گناه پاک دارد رستگار شد و هر که در پلیدی اش فرو پوشید، نومید شد.

۲. مخصوصاً درین زمان که همه جا در مرزها برای خارج نکردن یا همراه داشتن تریاک تفتیش دقیق دارند و حکایاتی مضحک از بعض تریاکی هایی که حاضر به رفتن حج شده اند درین باب شنیده شده است.

۳. کسی که حج را ترک کند درحالی که مستطیع است، کافر می باشد (و).

۴. و بعضی هم با تعریفی که از شرب شده و آن را تعمیم داده اند این را هم جزء شرب گرفته اند.

و دیگر آنکه بعضی سحور درست نتوانند بخورند و زود سست می شوند و باید بخورند و دیگر آنکه بی اعتنا هم می باشند به صوم و می خورند. و دیگر آنکه بِالْکَلِّ کم بنیه می شوند که طاقت نمی دارند بر گرسنگی و تشنگی و دیگر آنکه بر فرض که یک وعده عادت باشد آن هم در شب مثلاً بعضی در روز خود را از قلیان تنباکو و اطعمه و شیرینی ها نمی توانند بگذرانند به جهت آنکه تریاک کش چنان میل مفراط به این قلیان می دارد در بین کشیدن تریاک و غیر آن وقت خصوص وقت خشک شدن دهان که به دیدن قلیان تنباکو تمالک از او می رود و البته می کشد مگر خوفی مانع شود و اگر احیاناً تریاکی ای باشد که شب زیاد بکشد و چنانچه می گویند حبّ تریاک را در میان نان یا خرما بلع کند که بین روز اثر او بروز کند نادر خواهد بود و بالجمله خود دیده ام که صبح ماه مبارک تریاکی ای تریاک می کشیده و بین روز را بعضی دیگر از بعضی دیگر دیده اند. و مجمل آنست که اگر تریاکی مدعی مواظبت بر روزه باشد اعتقاد نکنی که اگر هم باشد نادر می باشد. و آنچه باعث شود که نشود بجا آورد روزه را و مستلزم باشد ترک واجب را، حرام است.

چهارم: آنکه از خبر خطبه حضرت فاطمه سلام الله علیها که فَرَضَ اللهُ الزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ، معلوم می شود که منافعی او بد است و معلوم شد تمام شدن رزق به سبب تریاک و آنکه وجه در حرمت میته بنا بر حدیثی که در من لایحضره الفقیه مذکور است از حضرت باقر (ع) که فرموده: فَأَتَتْهُ لَمْ يَبَلْ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعْفَ بَدَنِهِ وَ وَهَنْتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ الْخِ آن

است که به واسطه خون مرده‌ای که در میان گوشت‌ها می‌باشد بدن انسان را ضعیف و قوی‌تر می‌کند و معلوم شد در سابق که جمیع قوی‌در تریاکی سست می‌شود و نسل کم می‌شود و ضعف بدن آنها از سیما و جبهه آنها هویدا است برای همه کس، که يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ^۱. و واقعاً این آیه^۲ کانه درباره آنها است که به قدر آنکه سیمای آنها دلالت بر تریاکی بودن می‌کند در هیچ‌جا چنین دلالتی نیست و نزد شیعه قیاس منصوص العلة معمول به است و در واقع قیاس نیست بلکه بعد از آنکه رسید که علت در حرمت فلان چیز فلان امر است معلوم می‌شود که آن علت خود حرام قرار دهنده است پس کانه قاعده‌ای می‌شود کلیه که در هر جا این علت بود حرام و این هم یکی از افراد آن پس در واقع اجراء حکم کلی می‌باشد بر مصادیق نه تشبیه شیئی به شیئی^۳.

پنجم: آنکه در علت تحریم دم رسیده که او مورث مرض کلب و قساوت قلب و قلت رأفت است، و مجماً مورث خلاف صحت و اعتدال است جسماً یا نفساً. و معلوم شد مضار تریاک در فقره اولی، پس حرمت از این باب هم معلوم است.

۱. سوره رحمن، آیه ۴۱: کافران را به نشان صورتشان می‌شناسند (و).
 ۲. مانند آیه ۲۴، سوره شریفه نور: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَإِيمَانُهُمْ لَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ که در دنیا نیز درباره تریاکی‌ها آشکار است.
 ۳. شیعه قیاس منصوص العلة را که مستنبط العلة است جایز می‌داند مثلاً می‌گویند علت حرمت خمر مسکر بودن آن در اخبار رسیده پس هر چیزی که مسکر باشد حرام است ولی علت حکمی اگر بیان نشده باشد نمی‌توانیم آن حکم را در غیر موضوع و محل منصوص اجراء کنیم و بر آن قیاس نماییم که قیاس حرام است.

ششم: آنکه سبب در حرمت قتل نفس در خبر رسیده که فساد خلق^۱ است و تدبیر و قصاص به جهت حفظ حیات و حرمت زنا به جهت فساد است و علت حرمت مال یتیم خوردن در خبری رسیده که اعانت بر قتل آن طفل است که او متحمل خود نتواند شد بی مال، و رسیده که سبب آن است که بزرگ که شود آن یتیم باعث نزاع و فساد است و حرمت فرار از زحف^۲ یک و جهش فساد است و هكذا علت حرمت ربا بر افتادن قرض دادن و معروف است و تلف اموال و انفس و ظلم و بسیاری از مستحبات و مکروهات مؤکده هست که در اخبار معلل شده به آنکه مورث فقر است یا مضرر جسد است یا باعث ضرر به اولاد یا نسل است و امثال ذلك. و از امام رضا (ع) است که: *إِعْلَمْ يَرْحَمَكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَلِجْ أَكْلاً وَ لَأُشْرَباً إِلَّا لِمَا فِيهِ الْمَنْفَعَةُ وَالصَّلَاحُ وَ لَمْ يُحْرِمِ إِلَّا لِمَا فِيهِ الضَّرَرُ وَ التَّلَفُ وَ الْفَسَادُ فَكُلُّ نَافِعٍ مُقَوِّمٍ لِلْجِسْمِ فِيهِ قُوَّةٌ لِلْبَدَنِ فَحَلَالٌ فَكُلُّ ضَارٍّ يَذْهَبُ بِهِ الْقُوَّةُ أَوْ فَاتِلٌ فَحَرَامٌ مِثْلُ الْمَيْتَةِ إِلَى قَوْلِهِ وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِ الْجَرَى مَا فِيهَا مِنَ الضَّرَرِ لِلْجِسْمِ وَ الْمَيْتَةِ تُورِثُ دَاءَ الْكَلْبِ وَ مَوْتُ الْفُجَاءِ وَ الْأَكِلَةَ وَ الدَّمَ يَقْسِي الْقَلْبَ وَ يُورِثُ الدَّاءَ الدَّبِيلَةَ وَ أَمَّا السُّمُومُ فَتَاتِلَةٌ وَ الْخَمْرُ يُورِثُ فَسَادَ الْقَلْبِ وَ يَسْوُدُ الْأَسْنَانَ وَ يَبْخَرُ الْقَمَّ وَ يَبْعُدُ مِنَ اللَّهِ وَ يَقْرِبُ مِنْ سَخَطِهِ وَ هُوَ مِنْ شَرَابِ ابْلِيسَ؛* یعنی هر حرامی به جهت ضرر داشتن آن حرام شده و هر مضرری حرام است و هر نافع حلال و هر حلالی نافع است پس میته

۱. یعنی مخالف با نظام اجتماع و موجب فساد جامعه و خلق می باشد.

۲. در خبر است: *أَنَّهُمْ عَنِ الْفَرَارِ مِنَ الزَّحْفِ.* و مراد از زحف جنگ کردن و روبرو شدن با دشمن است.

که حرام شده است به جهت آن است که مرض کلب و موت فجاء و آکله می آورد، و حرمت خون به جهت آنکه قلب را قسی می کند و مورث مرض دبیله^۱ است و جری^۲ حرام است که ضرر دارد و سم حرام است که کشنده است و خمر حرام است که مورث فساد قلب می شود و سیاه می کند دندان را، و دهان را بدبو می کند الخ. و در خبر است که: فَرَضَ اللهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبَرِ وَالزُّكُوفَ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ وَالصِّيَامَ إِبْتِلَاءً لِلخَلْقِ وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِلدِّينِ وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَوَامِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلشُّفَهَاءِ وَصِلَةَ الرَّحِمِ مَنَّمَةً لِلْعَدَدِ وَالْقِصَاصَ حَقًّا لِلدِّمَاءِ وَاقَامَةَ الْحُدُودِ إِعْظَامًا لِلْمَحَارِمِ وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ وَ مُجَانِبَةً السَّرِقَةِ إِجَابًا لِلْعِفَّةِ وَ تَرْكَ الزَّيْنَةِ تَحْصِينًا لِلنَّسَبِ وَ تَرْكَ اللُّوَاطِ تَكْثِيرًا لِلتَّسْلِيلِ وَالشَّهَادَاتِ إِسْتِظْهَارًا لِلْمَجَادَاتِ وَ تَرْكَ الْكَذِبِ تَشْرِيفًا لِلصِّدْقِ وَالسَّلَامَ أَمَانًا مِنَ الْمَخَافِ وَالْإِمَامَةَ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ وَالطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ وَ فِي رِوَايَةٍ الْعَدْلَ تَنْسُكًا لِلْقُلُوبِ وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَقَايَةً عَنِ السَّخَطِ وَالْوَفَاءَ بِالتَّنْذِيرِ تَعْرِيفًا لِلْمَغْفِرَةِ وَ قَدْزَفَ الْمُحْصِنَاتِ حُجْبًا عَنِ اللَّغْطِ، السَّرِقَةَ إِجَابًا لِلْعِفَّةِ وَ أَكَلَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى إِجَارَةً مِنَ الظُّلْمِ، الخ. ۳ و عن

۱. دبیله ورمی است بزرگتر از دمل شکل آن غالباً گرد و رنگ آن مانند رنگ پوست بدن است و ذرات و اجسام غریبه مانند ناخن و مو و گل و ذغال و امثال آنها در آن یافت می شود.

۲. بر وزن ذمی یک نوع ماهی است.

۳. یعنی خداوند نماز را واجب قرار داده برای دور کردن کبر و نخوت، و زکات را برای وسیله شدن در روزی و روزه را برای آزمایش بندگان و حج را برای تقویت دین و جهاد را برای عزیز کردن اسلام و امر به معروف را برای مصلحت مردم و نهی از منکر را برای منزجر کردن سفیهان و صله رحم را برای زیادی در عدد و قصاص را برای حفظ کردن خونها و برپاداشتن حدود خدایی را برای بزرگ قراردادن محرمات و ترک خوردن

الرضا عليه السلام: حَرَّمَ اللهُ قَتْلَ النَّفْسِ لِعَلَّةِ فَسَادِ الْخَلْقِ وَالتَّدْبِيرِ وَفَنَائِهِمْ وَ عَقُوقَ الْوَالِدَيْنِ لِلْخُرُوجِ عَنِ اتِّقْوَةِ اللَّهِ وَ لِلْوَالِدَيْنِ وَ كُفْرَانِ النِّعْمَةِ وَ إِبْطَالِ الشُّكْرِ وَ انْقِطَاعِ النَّسْلِ وَ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفَسَادِ مِنْ قَتْلِ الْأَنْفُسِ وَ ذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَ فَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَ تَرْكِ التَّرْبِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَ ذَهَابِ الْمَعَارِفِ وَ أَكْلِ مَالِ الْيَتِيمِ لِإِعَانَةِ عَلِيِّ قَتْلِهِ لِأَنَّهُ غَيْرُ مُسْتَعْنٍ وَ لَا مُتَحَمِّلٍ لِنَفْسِهِ وَ لَا لَهُ مَنْ يَقُومُ عَلَيْهِ مَعَ عَقُوبَتِهِ مَعَ مَا فِي ذَلِكَ مِنْ طَلَبِ الْيَتِيمِ إِذَا أُذْرِكَ وَ وَقُوعِ الشَّخْنَاءِ حَتَّى يَتَفَانُوا وَ الْفِرَارِ مِنَ الرَّحْفِ لِلْوَهْنِ بِالذِّينِ وَ الرُّشْلِ وَ الْأَثْمَةِ وَ جُرْئَةِ الْعَدُوِّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ لِلرُّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَ تَرْكِ مَوَازِرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرِّبَاءِ لِفَسَادِ الْأَمْوَالِ كَمَا حَرَّمَ إِعْطَاءَ الْمَالِ السَّفِيهِهِ وَ عِلَّةُ رِبَاءِ النَّسِيَةِ ذَهَابُ الْمَعْرُوفِ وَ تَرْكُ الْقَرْضِ وَ تَلْفُ الْأَمْوَالِ وَ الْفَسَادُ وَ الظُّلْمُ.^۱

→

شراب را برای محفوظ قرار دادن عقل و دوری از دزدی را برای تأیید عفت و ترک زنا را برای محفوظ نگه داشتن نسب؛ و ترک لواط را برای زیادکردن نسل و شهادت را برای پشتیبانی انکار شده‌ها و ترک دروغ را برای بزرگ کردن و اهمیت راستی و سلام را برای ایمنی از مواضع خوف و پیشوایی را برای نظام اجتماع و فرمانبرداری را برای تعظیم امامت و پیشوایی [نهج البلاغه، تصحیح صبحی الصالح، ص ۵۱۲-۵]، و دنباله آن که در روایت دیگر ذکر شده معنی آن این است: و عدل را برای آرامش دلها و نیکی به پدر و مادر را برای نگاه داشتن از غضب خدایی و وفای به نذر را برای عرضه داشتن خویش را برای آمرزش و حکم قذف زنان شوهردار را برای جلوگیری از فرزند غیر مشروع و حکم سرقت را برای ایجاب عفت نفس و حکم خوردن مال یتیم را برای نگاهداری از ظلم.

۱. یعنی خداوند قتل نفس را حرام قرار داده برای اینکه نظام اجتماع فاسد شده و منجر به فناء جامعه می‌شود و عقوق پدر و مادر را حرام کرده برای اینکه سبب خروج از تعظیم خدا و والدین و سبب کفران نعمت و باطل کردن شکر و مقطوع شدن نسل می‌شود و زنا را برای اینکه فسادهای قتل نفوس و از بین رفتن انساب و فساد موارث و ترک تربیت اطفال و از بین رفتن معارف حقه می‌شود و خوردن مال یتیم را برای اینکه کمک به قتل او می‌کند زیرا او از مال دنیا بی‌نیاز نیست و خودش هم نمی‌تواند متحمل امور خود گردد و

←

و شک نیست که در تریاک کشیدن تلف اموال هست و فساد البتّه در آن هست به نشستن با یکدیگر و ذکر مردم را در میان آوردن و ملاحم^۱ را یاد کردن و به یکدیگر خوب و بد گفتن و بالاتر از همه فساد وجود خود شخص و نسل او و فساد حقوق اهل او که اعظم از تمام فسادها است پس در واقع منشأ تحریم همه این مذکورات در شرب افیون جمع است.

هفتم: آنکه از آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ^۲ و آیه وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ^۳ و از اخبار معلوم می شود که علّت تحریم غناء و مجالس لهو و لعب و هرزگی و بیکاری همان لهو است و لهذا درباره قرآن خواندن به صوت حسن مدح رسیده و علی بن الحسین (ع) خوش آواز بود و هكذا حضرت باقر (ع) و از خبر تهذیب و غیره معلوم می شود که علّت در تحریم نیاحت^۴ ادخال رجال است بر نساء و لهو

→

دیگری هم نیست که عهده دار مخارج او شود و به علاوه دارای عقوبت است و با اضافه خود یتیم پس از رشد مطالبه حق خود می کند و منجر به نزاع و از بین رفتن طرفین می شود و فرار از جنگ را برای اینکه توهین دین و پیغمبران و پیشوایان دین و جرأت دشمنان بر مسلمین است و دور شدن از شهر اسلام پس از توطّن در آن برای اینکه سبب رجوع از دین و ترک روئے انبیاء است و ربا را برای فساد اموال همان طور که حرام شده دادن مال به سفیه و علّت حرمت ربای نسبه از بین رفتن کارهای نیک و حسّ مساعدت و ترک قرض دادن و تلف شدن اموال و بروز فساد و ظلم است.

۱. ملحمه کارزار بزرگ و جای کشتن و جمع آن ملاحم است.

۲. سوره لقمان، آیه ۶: بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده اند (و).

۳. سوره قصص، آیه ۵۵: و چون سخن لغوی بشنوند، از آن اعراض کنند (و).

۴. نوحه خوانی (و).

است و معلوم است که تریاک کشیدن لهوی است بلکه سمی است فوق جمیع السموم و علت نیاحت من بعد معلوم خواهد شد که در او هست.

هشتم: آنکه جهت حرمت سؤال به کف آن است که مذلت حاضر و فقر عاجل است و بس است تریاکی را در مذلت آن صورت و آن هیکل و آن کثافات جامه و آن ذلت که دیده شده کسان بسیار با شأن، وقت تریاک خود بی دست و پا شده به خانه ادنی اشخاص رفته و به آن وضع آنها به التماس بر روی کثافت ها خوابیده و تریاک کشیده و دیده شده که از بابت اخفاء بعضی در مزبله ها مثلاً تریاک می کشیده اند.

نهم: آنکه چون عالم محلّ تمدن است باید هرکس به کسبی مشغول باشد تا عالم دایر باشد و کسب در شرع منقسم به احکام خمس شده و اجمال او واجب است کفایتاً و مطلق او ممدوح است به حدی که نزد حضرت صادق (ع) ذکر شد که فلان شخص مرد نیکی است لیکن ترک تجارت کرده، پس حضرت سه بار فرموده عمل شیطان است و رسیده که کاسب دوست خدا است و از ما نیست کسی که ترک کاسبی کرده و خود را کلّ بر غیر نماید و رسیده که سه نفر دعای آنها مستجاب نیست: یکی آن کس که مالی داشته باشد و او را فاسد کند چه بی بینه به کسی دهد و چه به نوع دیگر و بعد دعا کند که خدایا مرا روزی بده و مال بده و رسیده است که به صلاح آوردن مال

از ایمان است و به روایت فقه‌الرضا توجه مرد ضعیفه^۱ خود را از مروّت است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت هفتاد جزو است؛ اصل آنها و افضل آنها طلب حلال است. و حضرت کاظم (ع) فرمود: خدا دشمن دارد مرد بیکار را و حضرت صادق (ع) فرمود: ملعون است کسی که عیالش را ضایع گذارد. و امثال ذلک بسیار است و شک نیست که تریاکی مالش تلف می‌شود و کسبش را وامی‌گذارد و نمی‌تواند و نمی‌خواهد پیدا کردن و اگر به هزار زحمت قلیلی پیدا کند خرج تریاکش نخواهد بود چه جای عیال بلکه جامه عیال را می‌دزدد و می‌فروشد و تریاک می‌خرد بلکه شاید یک بی‌غیرتی مضطرّ شود و خود عیال را بفروشد و بالجمله اگر هزار چیز دار باشد باز کلّ بر غیر است که خود در پی امر و نسقی نمی‌شود برآید.

دهم: از راه زنا و لواط و عقّت است و آن به چند وجه است: اول آنکه شک نیست که زنا حرام است و هرچه باعث بر آن باشد حرام است. و خواهم گفت وجه انجرار^۲ تریاک را به زنا. و دیگر آنکه در خبر است در خصال که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از زنا اجتناب کنید که در آن شش بدی است سه در دنیا و سه در آخرت، اما در دنیا پس بهاء و طراوت رو را می‌برد و فقر می‌آورد و عمر را کم می‌کند و اما در آخرت باعث می‌شود سخط

۱. ضعیفه به فتح ضاد به معنی ملک و حشم است.

۲. کشیده شدن، منجر شدن (و).

ربّ و سوء حساب و خلود در نار را و اینها همه در تریاک هست و سه در دنیا که نمونه است آخرت را و مزرعه آخرت است در آن خوب واضح است.

و دیگر آنکه از خبر نهج البلاغه که ما زَنَى غَيُورٌ قَطُّ^۱ به مفهوم معلوم می‌شود که زنا باعثش عدم غیرت است و اصل ذمّ پای آن را می‌گیرد و غیرت در تریاک کش نمی‌ماند چنانچه به زودی ذکر خواهم کرد.

و دیگر آنکه از خبری که خدا به موسی علیه السلام خطاب فرمود که: *إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكْثُرَ خَيْرٌ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِيَّاكَ وَالزَّانَا*^۲ معلوم می‌شود که باید ترک زنا کرد تا خیر زیاد شود و شک نیست که خیر اهل و مال و صورت و جمال و قال و حال از تریاکی می‌رود و دیگر آنکه از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که چرا حد در زنا صد تازیانه است و در شراب هشتاد تازیانه و چگونه زنا بدتر شد فرمود به جهت تضييع نطفه و گذاشتن او را در غیر موضعی که خدا فرمود که حرث شما است و در فقه الرضا است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که لواط حرام شده به جهت آنچه که در اوست از فساد و بطلان حق زنها که خداوند ترغیب بر آنها کرده و معلوم است که حکمت در حرمت لواط فساد حق زنان و فساد نسل است و ضایع شدن نطفه و به این سبب استمنا را حرام کرده‌اند و وَطَى در دُبُر

۱. شخص غیور هیچ‌گاه زنا نمی‌کند (و).

۲. اگر می‌خواهی که خیر خانوادهات زیاد شود از زنا دوری کن (و).

زن را حرام کرده‌اند و وَطی بهیمة را حرام کرده‌اند و مساحقة^۱ زنان را حرام کرده‌اند که اگر مرد به مرد اکتفاء کند و زن به زن امر نسل و تناسل از میان می‌رود و شک نیست چنانچه گذشت که تریاک به سبب تجفیف و تخدیرش آلات جماع را سست می‌کند و باعث نقصان تولید منی می‌شود و باعث اطفای شهوت. و لهذا کسی که به چند زن نسازد بعد از عادت و غور در تریاک از یکی هم بیزار است و مایل به او نمی‌شود. بر فرض میل هم، بچه کم منعقد می‌شود، و بر فرض شدن، معیوب و سیاه و لاغر و کم‌بنیه می‌باشد و اگر غیر از این باشد نادر باشد.

پس حکمت یا علت حرمت این مذکورات همه در تریاک کشیدن موجود است؛ علاوه بر آنکه تریاک کش اگر چه به قاعده از باب تجفیف باید ماسکه‌اش زیاد شود لیکن از باب تخدیر و بی‌حس و بی‌شعور کردن می‌شود که احساس بدنی نکند در خواب یا بیداری اگر بگویند که در تریاکی بالکل تمام نمی‌شود و باز می‌توانند گاهی در پی اولاد برآیند می‌گوییم آن لوطی هم می‌تواند ولی به محض همان که یک مرتبه استمنا یا لواط یا وطی بهیمة کند که همان یک بار نطفه ضایع شود حرام بجا آورده علاوه بر آن که تریاک کش قاهر شدن مثل آن است که دستی خود را خَصِی^۲ یا محبوب^۳ نماید که

۱. دفع شهوت زنان با یکدیگر (و).

۲. اخته، خواجه (و).

۳. مقطوع النسل شده (و).

نطفه تمام شود و این حرام است.

و دیگر آنکه رسیده که زنا روی را سیاه می‌کند و فقر و پریشانی می‌آورد و رزق را قطع و عمر را کم می‌کند و صاحبش ملامت کرده شده و بدبخت است و از کثرت وضوح لازم نیست که بیان کنم که اینها چگونه در تریاکی هست.

و دیگر آنکه در آیات و اخبار امر شده به این که داخل خانه‌ای که شوند خبر کنند تا زن و مرد باخبر شوند و امر شده که مردها چشم از زنان بپوشند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: نظر سهمی است از سهام ابلیس و منع شده‌اند زنان از نظر. و عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که فلان کس کور است چه لازم است از او در حجاب شوم فرمود او کور است اما تو که بینا هستی و منع شده از گوش دادن به آواز زن و تنها شدن مرد با زنی در خانه و وارد شده تعزیر دو مرد که با هم در یک فراش برهنه بخوابند و هکذا دو زن و منع شده از نظر دوم و آنچه جایز است نظر به جهت اراده نکاح است نه نظر مورث نکاح، و منع شده از نظر کردن در پشت سر زن به رفتار او و حضرت موسی (ع) در عقب دختران شعیب نرفت. و منع شده از تعریض به خِطْبَة^۱ در عده و امثال ذلک در همه اینها از اخبار معلوم می‌شود که وجه حرمت و کراهت بی‌عفتی و بی‌تقوایی است که خوف وقوع در حرام است و جایی است که می‌شود بکشاند به وقوع در حرام چنانچه از خبر عیون معلوم می‌شود که حضرت رضا

۱. خواستگاری (و).

علیه السلام فرمود: *الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طَرِقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ*.^۱ و در کتاب اسرارالقلوب است که آنس گوید: در راه نگاهم به زنی افتاد و محاسن او را تأمل کردم. نزد عثمان که آمدم گفت بر من وارد می شوید و آثار زنا از شما ظاهر است در چشمهای شما، مگر نمی دانید که زنای عین، نظر است.

و در صافی است که مردی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: که هر وقت بر مادرم وارد شوم استیناس کنم و *تَنْحُنِحُ*^۲ مثلاً نمایم و اذن بخواهم؟ فرمود که آیا خوب است چشمت بر او افتد که برهنه باشد؟ گفت نه، فرمود: لهذا اذن بگیر و خبر کن که جهت نیفتادن نظر است.

و در صحیح بخاری است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود: حرام است برای زنان که به قدر یک شبانه روز راه تنها بی حافظ و محرم بروند. و در کافی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: *كَانَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلَّمَ عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ أَتَخَوَّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا أَطْلُبُ مِنَ الْآخِرَةِ*.^۳

و در ریاض الشهادة روایت کرده زنی جمیله می گذشت، مردم

۱. یعنی گناهان کوچک راه به سوی گناهان بزرگ می باشند و هر که از خداوند در مخالفت های کوچک نترسد در کارهای بزرگ نیز ترس ندارد.

۲. سرفه به عمد کردن (و).

۳. یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر زنها سلام می کرد ولی خوش نداشت که بر زنها سلام کند و می فرمود می ترسم از این که از آواز آنها مرا خوش آید و در من اثر کند بیشتر از آنچه طالب آن از آخرت می باشم.

چشمها به او دوختند. حضرت امیر علیه السلام فرمود نگاه کردن و چشمهای مردمان صاحب شهوت سبب هلاک خود آنها و سبب زانیه شدن آن زن می شود و هرکس نگاه به زنی کرد و او را خوش آمد برود با زن خود مقاربت کند که این زن مثل آن است و در شرح ابن ابی الحدید روایتی ذکر شده که: لَا تَكُونَنَّ حَدِيدَ النَّظْرِ إِلَى مَا لَيْسَ لَكَ فَإِنَّهُ لَا يَزْنِي فَرُجَكَ مَا حَفِظْتَ عَيْنَيْكَ وَإِنْ أَسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْظُرَ إِلَى ثُوبِ الْمَرْأَةِ لَا تَحِلُّ لَكَ فَاَفْعَلْ.^۱ و نیز روایت کرده که: لَا يَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَبْثُرَكَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ حَذَرًا مِمَّا بِهِ الْبَأْسُ.^۲ و در من لا يحضره^۳ است که: قَالَ مُحَمَّدُ الطَّيَّارُ تَكَارَيْتُ بِالْمَدِينَةِ دَارًا فِيهَا بَيْتَانِ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَ فِيهِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ تَكَارَيْتُ هَذَا الْبَيْتَ؟ قُلْتُ بَيْنَهُمَا بَابٌ وَ أَنَا شَابٌ قَالَتْ أَنَا أَغْلِقُ الْبَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ فَحَوَّلْتُ مَتَاعِي فِيهِ وَ قُلْتُ لَهَا أَغْلِقِي الْبَابَ فَقَالَتْ دَعُهُ يَدْخُلُ مِنْهُ الرُّوحُ عَلَيَّ قُلْتُ لِأَنِّي شَابٌ وَ أَنْتِ شَابَةٌ أَغْلِقِيهِ قَالَتْ أَقْعُدِ أَنْتِ فِي بَيْتِكَ فَلَسْتُ آتِيكَ وَ أَقْرَبُكَ وَ أَبْتُ أَنْ تُغْلِقَهُ فَأَتَيْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ (ع) تَحَوَّلْ فَإِنَّ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةَ إِذَا تَخَلَّيَا فِي بَيْتٍ كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ.^۴ و نیز علی علیه السلام بر دو حیوان گذشت که

۱. یعنی خیلی تند نظر مکن به زنی که برای تو نیست و زنا نمی کند فرج تو مادامی که چشمان خود را حفظ کنی و اگر بتوانی به لباس زنی که بر تو حرام است نگاه نکنی بهتر است و بجای آور.

۲. یعنی بنده به مقام پرهیزگاران نمی رسد مگر هنگامی که آنچه را برای او باکی ندارد ترک کند به جهت ترس از وقوع در آنچه بر او ناروا است.

۳. من لا يحضره الفقيه، چاپ انتشارات جامعه مدرسین قم، ج ۳، ص ۲۵۲ (و).

۴. محمد طیار گفت: در مدینه منزلی اجاره کردم که دو خانه در آن بود و بین آن دو دری بود و در آن خانه زنی بود به من گفت این خانه را اجاره می کنی؟ گفتم نه، زیرا دری به خانه تو دارد و من هم جوانم. گفت: من در را می بندم. قبول کردم و اثاثیه خود را بدان خانه بردم و گفتم درب را ببند. گفت باز بودن این در موجب داخل شدن نسیم و اسباب راحتی من

مشغول کار بودند، اعراض کرد و روگردانید.

و امثال ذلک زیاد است که همه دلیل بر این است که این امور که واجب و حرام شده محض این است که شاید بکشاند به حرام بدتر، و خلاف عفت است و در تریاک لامحاله منجر به حرام می شود، علاوه بر آن که همه این محرمات هست در او ولو فی بعض الافراد به جهت آن که رسم آنست که تریاکی ها در پهلوی هم می خوابند خواه مرد و خواه زن و قلیان تریاک را آماده و مهیا نموده و به یکدیگر می دهند خصوص در بعض پاچراغها و در بعض خانه ها که با عفت نیستند و آمد و رفت دارند البتّه در خانه ای که هر شب مجمعی پیدا شود از اراجیف و اراذل و جوانها و حاجبی در میان آنها نباشد حتی شوهرها و زن و مرد با هم بخوابند و بغلتند یا در حجاب نباشند و زن خدمت مرد اجنبی و مرد خدمت زن کند و خصوص که وقت به کیف آمدن و نشاط باشد البتّه مورد وقوع در مُحَرَّم است، علاوه بر آنکه به تجربه معلوم شده که عفت از زنان و مردان تریاکی غالباً برداشته می شود و لامحاله نظر به نامحرم می شود و صوت شنیده می شود و غیرت را از میان می برد به حدّی که مرد می بیند که زوجه اش در پهلوی نامحرم غلتیده و گاهی قلیان را آن

→

است. گفتم من هم جوانم و تو هم جوانی در را ببند. گفت تو در خانه خود بنشین من با تو کاری ندارم و نزد تو نمی آیم. و خودداری کرد از بستن در. آنگاه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده موضوع را عرض کردم. فرمود از آنجا صرف نظر کن زیرا هرگاه مردی و زنی در یک خانه تنها باشند شیطان سوم آنها می باشد.

می‌گیرد و گاهی این، و روبرو دارند و ابداً معترض نمی‌شود و منع نمی‌کند بلکه بعضی از بی‌غیرتی صفت قوادی و دیوثی که حرام است می‌گیرند و زوجه خود را مثلاً یا دختر را امر می‌کنند که قلیان درست می‌کرده باشند که به این بهانه جمعیت از تریاک‌کش‌ها زیاده بیابند و تریاک صاحب‌خانه مفت درآید و سوخته تریاک آنها به قلیان او بماند یا دخلی دیگر هم کرده باشد. طلوعی گفته:

غیر از زن این فرقه لامذهب بی‌دین

یک قحبه کنون در همه بازار نباشد

از بس که فراوان شده ناموس فروشی

زین طایفه، در شهر خریدار نباشد

اینها که نوشتم مسلم الوقوع است اگر بگویی که اغلب خلاف این است یا گاه می‌شود که این موانع نباشد خواهیم گفت که همان که فردی یا اکثری منجر به امری باشد از باب مقدمه ترک حرام و عدم دخول غیر در آن از همه افراد باید منع شود تا آن فرد محقق به هم نرسد و مشروع باید مشترک بین ناس باشد و الا در مورد حرمت هم هرکس معتذر خواهد شد به عذری و از خود سلب خواهد کرد بدی را چنانچه در تمام محرمات باعث تحریم آنها فرد خاصی می‌بود ولی عموماً حرام می‌فرمودند و حال آنکه در مجامع شرب افیون خصوص در خانه آنها که فقیرند مثلاً و صاحب شوکت نیستند این‌گونه امور البته واقع است بلکه آنچه شنیده‌ام، والعهدة علی الراوی، همین‌گونه رفتار یکی از بزرگان صاحب دستگاه داشته

بود در تهران والله اعلم.

حضرت امیر علیه السلام با آن مقام لو کشفی^۱ می فرماید: می ترسم سلام کنم و آواز زن جوان بشنوم. و این لایابالی‌ها می‌گویند که زن جوان بی‌حجاب تام در خلوت بنشیند نزد ما یا بغلطد و حبّ تریاک را گرم کند به دست و بر در قلیان چسباند که ما بکشیم باکی نیست و ما را خیالی پیدا نمی‌شود خصوص در سحر که همه کسل شده به روی هم می‌افتند و نمی‌فهمند که چه به کجا رفت و تا نزدیک ظهر می‌خوابند.

بازدهم از راه سرقت: و بس است در ذمّ سرقت آن که خداوند برای ربع دیناری فرموده دست او را قطع کنند و تریاک‌کشی اگر صاحب کرور^۲ مال باشد و مانعی دنیوی نداشته باشد مثل آنکه ملاً باشد و خوف زیاد از بی‌اعتقاد شدن مردم داشته باشد و خوف زیاد از گرفتن و مؤاخذه نداشته باشد ولو بسیار محترم و با شأن باشد نمی‌شود که دزد نباشد یعنی اگر گیرش بیاید مقید نیست، زیرا که می‌شود کسی باشد که از دیوار بالا رفتن و قوف نداشته باشد یا دیدن نتواند مثلاً و لهذا نرود به دزدی ولیکن کُلّیتاً در نوع هست و ظهور این امر در فقیرهایی که تریاکی باشند می‌باشد و اینکه می‌گوییم هم به علم است هم عیان اما علم به جهت آنکه لامحاله چند نفر که در دور

۱. اشاره به فرمایش حضرت علی (ع) که: اگر پرده کنار رود (لَوْ كَشِفَ الْبُغَاءُ) بر یقین من افزوده نمی‌شود (و).

۲. نصف میلیون، عدد بسیار زیاد (و).

هم نشستند برای تریاک در آن وقت بعض فواکه^۱ خوب و شیرینی های مرغوب و تنقلات بر سیل لزوم و وجوب باید باشد و الا عیش منغص است و اگر ممکن باشد شاید دزدی نکنند ولیکن اگر ممکن نباشد و نداشته باشند البته هرگاه با هم بگویند که رفیق مویز بسیار خوب است الان، یا گلوی ما تشنه است خربزه جعفرآباد^۲ یا گرگاب یا خافی^۳ بسیار می چسبد، یا انگور حسینی و عسکری در مجلس باید باشد، یا بگوید این دود بی پف تعریف ندارد کبابی در کار است یا عیش بدون گز دراز است البته در میان جمعی لاابالی یکی پیدا می شود که بگوید این امر را من انجام می دهم البته رفته از هر باغی و راغی و هر خانه و اتاقی باشد می آورد ولو به نقب زمین و به نقب دیوار باشد.

و اما وقوعاً به جهت آنکه همین که ذکر کردم به عین در اغلب مجالس و محافل افیون و پاچراغها می شود علامت واضح بر این مطلب آنکه الان در هر موضع که تریاک کش زیاد باشد دزدی بیشتر می شود و هر جا کمتر است دزدی کمتر می شود و هر جا هم در این صفحات که دزدی شده بعد از تفحص از زیر سر تریاکی در آمده و بالجمله تریاکی که دزد نباشد محال معمولی است و بر فرض که

۱. میوه ها (و).

۲. جعفرآباد مزرعه ای است در نیم فرسنگی بیدخت که مسکن مؤلف بود. آب جعفرآباد قدری شور است و به همین جهت خربزه آن بسیار شیرین و معطر و پرآب و لطیف می شود و گرگاب هم در اصفهان مشهور و خربزه آن خیلی شیرین و پرآب است.

۳. خاف یا خواف، ناحیه ای است در خراسان (و).

محال نباشد مستبعد خواهد بود و اگر مستبعد نباشد باعث دزدی خواهد بود ولو در افرادی و البته چیزی که باعث دزدی کردن و پستی طبیعت شود حرام است. اگر گویی که لازم آید که پیشترها که تریاک کشیدن نبوده باید دزد نبوده باشد از قراری که تو می‌گویی و چگونه در سابق هم در بعض اطراف دزد بیشتر می‌بوده،^۱ خواهم گفت که چنین است ولیکن به عین همانها که پست فطرت بوده‌اند در سابق همان‌گونه اشخاص تریاکی شده‌اند پس خواهی بگو هر دزد تریاکی شده خواهی بگو هر تریاکی دزد است سر به کلاه یا کلاه به سر، علاوه بر آنکه که من دیده خود و همه مردم را نمی‌توانم رها کنم به قیاس باطل تو، زیرا همه کس می‌بیند که هر دزدی‌ای که می‌شود تریاکی می‌کند و هر تریاکی هرچه گیرش آید برمی‌دارد.

دوازدهم: آنکه خدمت مؤمن آنقدر ثواب دارد که از حج افضل است، از بعض اخبار مستفاد می‌شود که بر واجب موسع تا وقتش تنگ نشده مقدم است و زیارت مؤمن زیارت خدا و عیادت او عیادت خدا است و قضای حاجت مؤمن حج است و پناه ندادن مؤمن و برنیارندن حاجت او خیانت با خدا و رسول (ص) است بنابراین اخبار، و اهانت مؤمن اهانت خدا است و بشر وجه برای مؤمن از

۱. می‌توان گفت که تریاکی غالباً دزد است نه آنکه هر دزدی تریاکی است یعنی ممکن است کسی دزد باشد ولی تریاکی نباشد چنان‌که در زمانهای پیشین تریاک نبوده ولی دزد بوده، ولی هر تریاکی حالت دزدی یعنی حالتی که سلب اطمینان می‌نماید در او موجود است و این نیز بر فرض که عمومیت نداشته باشد چون از آثاری است که در اغلب تریاکی‌ها به واسطه ابتلاء به تریاک پیدا می‌شود می‌توان دلیل حرمت دانست.

ایمان است و هکذا این و نرمی برای او، و تشییع جنازه ممدوح است و هکذا تسلیه مصائب و زیارت قبور، ولی تریاک تمام آنها را می‌برد و روترشی و عبوسیت می‌آورد و حوصله را می‌برد و کج خلقی می‌آورد و شوق و محبت را می‌برد و تنبلی و نفاق می‌آورد.

سیزدهم: آنکه معلوم می‌شود از فحای اخبار و فتاوی که مطلوب حق و شارع جمال و نظافت و طهارت است در آیه‌ای فرموده که برای شما طیبیات را حرام کرده؟ و در آیه‌ای فرموده: حلال است برای مؤمنین طیبیات و در آیه‌ای فرموده: نعمت حق را اظهاردار و فرمود که کی زینت را برای شما حرام کرده؟ و در آیه‌ای امر کرده به اخذ زینت در وقت رفتن به مساجد و مشاهد و خدمت علما و زیارت اخوان و در آیه‌ای فرموده: خدا شخص با طهارت و پاک و پاکیزه و نظیف را دوست می‌دارد و در آیه‌ای فرموده: باید صاحب وسعت انفاق کند و خرج نماید و در آیه‌ای فرمود: جامه خود را پاک نگاه بدارید و بشوید و جامه را کوتاه بگیرید که بر زمین نیالاید و وضو و غسل برقرار شده و مسواک و مضمضه و استنشاق را مستحب فرموده و دست شستن قبل از طعام و بعد از طعام مقرر شده و تجدید وضو مستحب شده و حمام یوم یوم که مثلاً قرار شده و نوره امر فرموده و حنیقیه قرار داده، بوی خوش رسیده و منع از بوی سیر و امثال آن در مجامع شده و امر شده به مسکن وسیع و جاروب کردن و نهی شده از کثافت در سقف خانه گذاشتن و خاکروبه گذاشتن و

استنجای به آب مستحب شده و به دست راست مکروه شده و کم ماندن در بیت الخلا ذکر شده و امر به تطهیر مشاهد و مساجد شده و امر شده به وقار و مروّت و مذمت شده در این شریعت رهبانیت. و روایت شده که امام حسن علیه السلام که به نماز می ایستاد بهتر جامه های خود را می پوشید به او عرض کردند، فرموده: **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي**^۱ و هکذا ایراد گرفت سفیان بر حضرت صادق علیه السلام در پوشیدن جامه خوب فرمود این برای مردم است یعنی که آنها را بد نیاید بهتر لباس هر زمان وضع اهل آن زمان و پسند آنها است. و امیرالمؤمنین علیه السلام عاصم ابن زیاد را منع کرد از ترک ملابس و جامه خوب و غذای خوب و روایت شده که هرگاه خدا نعمتی به بنده ای داد، پس او را اظهار داشت او حیب خداست و در خصال است از علی علیه السلام که: **أَلْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَلْبِسُهُ وَ لَا يَلْبِسُ الشَّعْرَ وَ الصُّوفَ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ يُحِبُّ مَنْ أَنْ يَرَى نِعْمَتَهُ عَلَى عَبْدِهِ**^۲ و در حقایق است که رسول خدا

۱. خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، پس من برای پروردگارم خود را زیبا می کنم (و).

۲. یعنی جامه های پنبه لطیف بپوشید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می پوشید و جامه پشمین و موئین نمی پوشید مگر در ناچاری و خداوند جمال را دوست می دارد و میل دارد که نعمت خود را بر بنده خود ببیند.

منظور از جامه پشمین و موئین جامه های خشنی است که از آنها بافته می شده و بدن را اذیت می کند و جامه پنبه ای از آن گرانتر و بهتر بوده ولی پارچه های پشم و کرک امروز ظاهراً مشمول این قسمت نمی شود چون در آن زمان معمول نبوده و امروز گرانبهار از جامه پنبه ای است.

است و مسلماً در تریاک عکس همهٔ اینها هست و خلاف مراد حق است و شارع، و مسلّم آنچه باعث شود عدم امکان اطاعت کردن مراد شارع را و مستلزم باشد خلاف مراد شارع مقدّس را مذموم است به سبب آنکه تریاکی اگر هزار دارا باشد نتواند خرج به قانون کند، مگر همه را بر سوراخ قلیان بیرون کند و الاّ از تدبیر معیشت می‌افتد و خوب و بد منزل او را فرق ندارد و خانه آنها کثیف و جامهٔ آنها کثیف که شعور حمام رفتن و نظیف نمی‌دارند چه جای آنکه جامه را نظیف کنند، و بر فرض که بسیاری اظهار تجمّل کنند از صورت تریاکی انسان را نفرت می‌گیرد و البتّه چنانکه مشهود است قاذوره و مبعوض رجال می‌شوند. بنا بر خبر فقه‌الرضا خود اثر دود چراغ قلیان و دود قلیان صورت را با تعقّن عوض تطیّب و جامه را سیاه عوض تنظّف و لا ابالی عوض تزین لِلاخوان می‌نماید و به عین او را مثل چرسی می‌کند اگر بگویی بعضی برخلاف اینند می‌گوییم همانها را نسبت به حال قبل آنها بسنج و ببین به همین نسبت تفاوت کرده‌اند یا نه و اینها همه مشهود همه کس است تعصّب نیست ذکر من اینها را. چهاردهم: از راه شرب مسکر و آن از چند راه است: اوّل آنکه شک نیست که یک قصد از ارسال رسل و اولیا تکمیل عقول است، و لهذا در هر شریعتی منافیات عقل را منع کرده‌اند و مقویات او را امر، و در این شریعت هر مسکر را حرام کرده‌اند از خمر و نیبذ و فقّاع و غیر ذلک از چرس و بنگ و رسیده که کُلُّ مُسْکِرٍ حَرَامٌ، و رسیده:

مَا عَصَى اللَّهُ بِشَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شُرْبِ الْمُسْكِرِ.^۱ و در مجالس است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: مَنْ بَاتَ سُكَرَانًا بَاتَ عَرُوسًا لِلشَّيْطَانِ.^۲ و بعضی نقل کرده اند که کشیدن تریاک فی الجمله سُکری دارد و در تاریخ خمیس است که أَفْيُونٌ هُوَ لَبِنُ الْخَشْخَاشِ أَقْوَى فِعْلًا مِنَ الْحَشِيشِ لِأَنَّ الْقَلِيلَ مِنْهُ يَسْكُرُ جِدًّا.^۳

و بعضی علما هم دیده ام اسکار او را نوشته اند اگرچه درست محقق نیست، لیکن می شود قول آنها را تقویت داد به اینکه افیون در لغت به معنی مُسبِت و مخدّر و منوم است و بی خبرکننده است و اینکه جمیع تریاکی ها مقرّند به اینکه در اولهای کشیدن حالت بی خودی و سرگرد^۴ و بی حالی نظیر سُکر دارد ولی بعد از عادت نمی دارد و بعد از عادت که معلوم است شراب هم سُکری ندارد و شرابی ها به عرق می پردازند و تریاکی ها به جوهر و اگر مستی بی خبری است پس در اوایل تریاک به اقرار خود تریاکی ها هست و هم وقت رسیدن وقتش و اگر نشاط و تردماغی است و تغییر حالت است از حال طبیعی که شک نیست که در همه وقت تریاک کش هست و اگر گیج شدن و افتادن و در وقت خواب غرق شدن است باز هم خودشان اعتراف دارند که در تریاک هست و اگر خیال بافی و

۱. نافرمانی خدا به هیچ چیز به اندازه شرب مسکرات نشده است.

۲. هر که شب را در حال مستی به روز آورد مانند این است که عروس شیطان است.

۳. افیون شیره خشخاش است که تأثیرش قوی تر از حشیش است زیرا کم آن مستی زیاد می آورد (و).

۴. دَوْران سر (و).

چرندزدن و باریک بینی است مثل چرس و بنگ پس در تریاک هست پس بعد از اینها نتوان گفت تخدیر است نه اسکار و تنویم نه ازالۀ عقل و شک نیست که اگر به تریاک نرسند بِالْکُلِّ ازالۀ عقل می شود، پس مسکر غیر مایع خواهد بود، فتأمل.

و دیگر آنکه در خبری وجه حرمتش را نوشته اند که به حالی می رسد که ریش رانمی داند و بی شک تریاک کش اگر وقتش تریاک به او نرسد از همه چیز بی خبر است و وقت کشیدن او از همه چیز می گذرد چنانکه گذشت و دیگر آنکه از آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ ۗ أَعْلَمُ أَنَّ شُورَةَ الْمَعْلُومِ مِي شُود كِه عَلَّتْ دَر تَحْرِيمِ اَيْنِهَا اَيْنِ اَسْت كِه شَيْطَانِ بَيْنِ اِنِهَا عِدَاوَتِ وَ بَغْضَاءِ مِي اِنْدَاذِدْ وَ اَز ذِكْرِ خِدا وَ نِمَازِ بَا ز مِي دَا رِدْ، اَمَّا تَرِيَا كِي ذِكْرِشْ غِيْبِيْتِ وَ نِمَازِشْ تَهْمَتِ وَ عِدَاوَتِ وَ بَغْضَاءِ هَمِ مَعْلُومِ اَسْت كِه دَر اِجْتِمَاعِ اِرَاذِلِ وَ ذِكْرِ بَدِي مَرْدَمِ وَ تَدْبِيْرِ دَشْمَنِي بَا مَرْدَمِ وَ دَزْدِي اَز خَا نِه مَرْدَمِ مِي بَاشِدْ پَس بِه اَيْنِ عَلَّتْ مَنصُوبِه مَحْرَمِ وَ عَمَلِ شَيْطَانِ خِوَاهِدْ بُوْد. وَ دِيْگَرِ اَنَكِه دَر مَن لَا يَحْضُرُ اَسْت كِه اَز حَضْرَتِ بَا قَرِ عَلِيْه السَّلَامِ پَر سِيْدِنْدِ اَز اَكْبَرِ كَبَا يْرِ فَر مُوْد: شَرِبْ خَمْرِ بِه جِهْتِ اَنَكِه دَا خِلِ مِي شُودِ صَا حِبْشِ دَر زَنَا وَ

۱. سوره مائده، آیات ۹۰-۸۹: یعنی ای مؤمنین، شراب و قمار به اقسام آن پلید و از کارهای شیطان است از آنها دوری کنید شاید رستگار شوید. به درستی که شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار بین شما دشمنی اندازد و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد.

سرقت و قتل نفس، و حال گویا شرابی‌ها دست برداشته به تریاکی‌ها داده‌اند یا آنکه ظاهر بودن این امور در تریاکی‌ها امر آنها را مخفی داشته.

و دیگر آنکه رسیده: كُلُّ حَرَامٍ مِنَ الزَّيْنِ وَالشَّرَابِ وَالرِّبَا وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ جَمِيعِ الْفَوَاحِشِ فَحَرَامٌ ضَارٌّ لِلْجِسْمِ وَ فَسَادٌ لِلنَّفْسِ.^۱ و شک نیست که درین امور هیچ چیز دست شرب افیون را ندارد.

و دیگر آنکه رسیده که: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفُسَادِ وَ بَطْلَانِ الْعُقُولِ فِي الْحَقَائِقِ وَ ذَهَابِ الْحَيَاءِ مِنَ الْوَجْهِ إِلَى آخِرِ. وَ كَلَّمَا ذُكِرَ مَوْجُودٌ فِي شَرَابِ الْاَفْيُونِ.^۲

و دیگر آنکه رسیده در تهذیب که قال ابوالحسن الماضي: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِإِسْمِهَا وَ لَكِنْ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ حَرَامٌ.^۳ پس بنابراین خبر خودش خمر خواهد بود و بالاصالة ذاتاً حرام خواهد بود.

پس این چهارده دلیل است که مستفاد می‌شود از مذکورات ولیکن از هریک از آن چند دلیل منشعب می‌شود و آنچه عمده در اعتماد ما در حرمت این امر بر آن می‌باشد خبری است که یداً بید

۱. هر حرامی از زنا و شراب و ربا و گوشت خوک و همه کارهای زشت حرام شده‌اند برای اینکه به تن مضر و برای نفس موجب فساد است.
 ۲. خداوند می‌را حرام نموده چون موجب فساد عقول و بطلان آنها در تشخیص حقایق و از بین رفتن حیا از چهره است [و همه آنچه ذکر شده در شراب افیون است].
 ۳. خداوند خمر را برای اسم آن حرام نکرده بلکه برای عاقبت آنست پس آنچه عاقبت و نتیجه آن مانند خمر باشد خمر است و حرام.

رسیده به ما به حرمت این چنین امر واقع در این زمان فَتَفَهُمَّ. اما اگر بخواهیم موشکافی کرده در پی رسیدگی اسباب حرمت این باشیم کتابها می شود مثل آنکه بگوییم قوه معرفه الله را می برد و باعث است که آشکار کنند کسانی که در خفیه اعمال ناشایسته داشته اند اعمال خود را و ایذاء ملکین موکلین است و باعث غیبت و تهمت است و مانع تحصیل علم و امر به معروف و نهی از منکر است و باعث توهین به ضیف است و مانع دعا و بکا است و مانع حزن قلب و خشوع و حضور است و مانع قناعت است و برنده ادب و حیا است و باعث عدم وفای به عهد است و باعث تملق و کشاننده به سؤال به کف و مورث ندیدن عیب نفس است و برنده صله ارحام و تمام کننده مراقبه و محاسبه است و مورث خوردن مال مردم و ندادن دین است و مزاحم تعقیب صلوات است و مورث کندی رأی است و همراه نفاق و ریا و مکر است و برنده رَحْمٌ عَلَى مَنْ تَحْتَ الْيَدِ^۱ است و مورث سوءظن و منجر به طلب عثرات^۲ مؤمن است و باعث نفاق و ذی اللِّسَانِین^۳ شدن است و سبب استصغار ذنوب است و امثال ذلک از معایب که ذکر آنها موجب طول کلام است.

۱. مهربانی بر زیردست (و).

۲. لغزشها (و).

۳. دوگونه حرف زدن (و).

خاتمه کتاب

در آن دو مطلب ذکر می شود

مطلب اول

آنکه تریاک کشیدن اعظم معصیت‌ها است و آن به جهت آن است که ستون دین نماز است و این برنده نماز است. و باعث آنکه^۱ خداوند جزای عمل گردد صوم است و این برنده آنست. و اکمل عبادات جهاد است و این متخلف کننده است. و اشمَل عبادات زکات است و این فقیرکننده اغنیا است. و اجمع عبادات حج است و این کافرکننده به او است، و الزم در نظام، تمدن است و این بیرون برنده است از لوازم تمدن. و اوجب اشیاء، معاش است و این مانع کسب است. و ارغب اشیاء جمال است و این چرکین کننده تجمل است. و

۱. الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزَى بِهِ كَمَا كَلِمَةُ جِزَاءٍ بِه صِيغَةً مَجْهُولٍ وَ مَعْلُومٍ خَوَانِدَه شَدَه و لِي صَحِيحٌ تَرَانِ اسْتِ كَه بِه صِيغَةً مَجْهُولٍ خَوَانِدَه شُوْد كَه خَدَا مِي فَرْمَايِد: رُوْزَه بَرَايِ مَنْ اسْتِ وَ خُوْدَمِ جِزَايِ اَنْمِ، چنانكه در حدیث قدسی دیگر: وَمَنْ قَتَلْتَهُ فَأَنَا دِيْنُهُ مِي فَرْمَايِد، یعنی هر كه را من كشتم خودم ديه آن هستم.

احمد اشیاء مهربانی است و این سخت‌کننده دلها است. و اخلط اشیاء زنا است و این موجب آن است و اخس افعال دزدی است و این مستلزم آن می‌باشد. و اذّل اشیاء طمع است و این همراه او است. و اکثف اشیاء نجاست است و این مانع ازالۀ او است. و بدعاقبت تر افعال اسراف است و این همدوش او است. و افسد و بدتر شرب است و این مستلزم عاقبت او است. و هر بدی که تو فرض کنی در آن موجود است پس امّ الخبائث است. طلوعی گفته:

فرقة او باش و سردمدار و گلخن تاب را

رتبه کم گردد شوند ار داخل وافوریان

و عمده در بدتر بودن از جمیع اعمال ناشایسته آن است که هر قبیحی را بعد از انزجار و ندم به آسانی ممکن است ترکش^۲ و این خبیث را هزار بخواهی ترک کنی باز وقتش که شد تو را به خود می‌کشد و از خود و خدا بی‌خبر می‌کند، و بر فرض که همّت بر ترک بندی مدّتی به ناخوشی و کسالت گرفتار می‌شوی. طلوعی گفته:

مجوی امید بهبودی ز حال این سیه روزان

که خود زامروز بدتر می‌شود فردای وافوری

و دیگر آنکه واجب‌تر واجبات و بهترین آنها صلوات است و

ترک او اشدّ محرّمات است و این باعث ترک آن می‌باشد. دیگر

۱. خوارترین، پست‌ترین (و).

۲. حتّی شرابی در دم مرگ ممکن است متنبّه گشته و عزم ترک کرده توبه کند ولی تریاکی تادم واپسین به فکر دود تریاک است مگر نادری که آن هم کالمعدوم است.

آنکه بدتر همه محرمات شراب است که فرمودند رأس هرائم است و کلید اقفال شر است و حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّهُ شَرٌّ مِنْ تَرْكِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهُ يَصْبِرُ فِي خَالٍ لَا يَعْرِفُ مَعَهَا رَبَّهُ.^۱ و خورنده او نمازش تا چهل روز مقبول نیست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در جهنم وادی ای است که اهل جهنم از دست او به تنگند و او برای شرابخوار است. و در نهج البلاغه است که الخمر جماع الإثم.^۲

و معلوم شد از حدیث گذشته که ابوالحسن ماضی فرمود: حرام نشده خمر به جهت اسمش بلکه به جهت عاقبتش و گذشت که عاقبت تریاک کشیدن عاقبت خمر است به جهت آن خبر که فرمود: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفَسَادِ وَ بَطْلَانِ الْعُقُولِ فِي الْحَقَائِقِ وَ ذَهَابِ الْحَيَاءِ مِنَ الْوَجْهِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ رُبَّمَا وَقَعَ عَلَى أُمَّهِ أَوْ قَتَلَ النَّفْسَ وَ يُسَيِّدُ أَمْوَالَهُ وَ يَذْهَبُ بِالدِّينِ وَ يَنْسَى الْمُعَاشِرَةَ وَ يُورِثُ الْعَرَبِدَةَ.^۳ و خبری که حضرت باقر علیه السلام فرمود که: اکبر کبائر خمر است به جهت آنکه داخل می کند صاحبش را در زنا و سرقت و قتل نفس و خبر حضرت صادق علیه السلام که

۱. خوردن می از ترک نماز بدتر است زیرا صاحب آن دارای حالی می شود که خدای خود را نمی شناسد.

۲. خمر جمع همه گناهان است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۵۳؛ ج ۱۹، ص ۸۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۵۵ و).

۳. خداوند می را حرام نموده زیرا موجب فساد و بطلان عقول در درک حقایق و سبب از بین رفتن حیا است و گاه هست که شخص شراب خور از روی عدم شعور نزد مادر خود می رود یا مرتکب قتل نفس می شود و مال خود را فاسد می کند و موجب از بین رفتن دین می شود و صاحب آن طرز معاشرت را فراموش می کند و سبب بروز عربده و امور مخالف عقل می شود.

أَنَّهُ يَصِيرُ بِحَالٍ لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ وَ آيَةٌ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ وَ امثال ذلك و گذشت که همه اینها در تریاک هست و مساویِ إِلَّا شَرُّ أَشْرًا بلکه در کتاب مستطاب تفسیر بیان السَّعَادَةِ از چهارده وجه نامبرده از شراب خوردن بدتر ذکر شده و همین طریق است به جهت آنکه معایب شراب از زوال عقل و اثم و ترک صلوات و ذکر و عدم معرفت ربّ فی حال و قتل و فساد و امثال ذلك همه‌اش درین هست، علاوه بر آن که معایبی که گذشت در فقرهٔ اولای این کتاب و باقی این کتاب اغلب آنها در شراب نیست؛ علاوه بر آنکه منافی در شراب هست که در تریاک کشیدن نیست و با آن همه منافع فرموده‌اند: دارای اثم کبیر است. پس وای به تریاک به جهت آنکه شراب تازه در دوم گرم و تر است که مناسب حیات است، به عکس تریاک که خشک و سرد است مناسب موت. و تلخ او جالی^۲ و هاضم است به خلاف تریاک کَمَا نُشَاهِدُ. و مُشَمَّسٍ^۳ او مفرّح است به خلاف تریاک کشیدن که باعث انقباض و کدورت و سوداویت است.

و خوردن آن به قانون به نشاط آورنده است و هم نافع است به جهت حفظ صحّت و نیکوکردن فکر و تقویّت فهم و تقویّت دل و

۱. کلمه اشراف فعل تفضیل از شرّ می باشد یعنی بدی‌های آنچه بدتر است بدتر باشد و طبق اصطلاح نحوی کمتر استعمال شده و اگر هم گاهی استعمال می شود نهایت مبالغه را می رساند.

۲. جلا دهنده، دارویی که رطوبت را دفع کند و ملین طبع باشد (و).

۳. شراب مُشَمَّسٍ شرابی را گویند که انگورش را یک هفته به آفتاب بنهند (و).

معهده و جگر و نفوذ دادن غذا در ماساریقا و تحلیل فضلات و اخراج کثیف آنها به اطلاق و لطیف به ادرار و عرق، و اخراج صفرا به بول و عرق و دفع بلغم و سودا و تلبین طبع و تقویت حواس و اعضای صلبه و رفع جوع کلبی و وحشت و خیالات مالیخولیا و جنون. و مفتوح سُدَد و مانع پیری و رافع تهیج بدن و رمد^۱ بلغمی است.

و ممزوج سفید او جهت تب دق و تربیت اعضا و تب غشی و خالص او جهت تب ربع و بلغمی و رفع ضرر هوای وبایی. و در ضمادات به جهت تحلیل مواد و بدرقه شدن قوه ادویه و اکل او باسیب به دستور جهت غشی نافع است.

و جمع آنچه ذکر شد عکس همه اینها در تریاک کشیدن موجود است، یک یک را عکسش در آن بگیر.

ذکر لازم نیست علاوه بر آنکه خوردن شراب به قانون باعث زیادتی قوه باه است و شراب صورت را فربه و تر و تازه و با زینت و سرخ و سفید می کند به خلاف تریاک که لاغر و سیاه و پژمرده می کند. شراب بدن را چاق می کند و غذا را بهتر می خواهد، تریاک بدن را لاغر چون اموات می کند و از غذا خوردن می اندازد.

و شراب اعصاب را قوت می دهد در جماع ولی تریاک سست می کند. شراب بلند همت می کند و تریاک پست فطرت و دون و گدا و دزد می کند. شراب عقل را در چند ساعتی می برد و باقی شب و

۱. رَمَد به معنای هلاک شدن و از بین رفتن و رَمَد به معنای درد چشم و باد کردن آن است (و).

روز هشیار تر می‌کند و هوش را زیاد می‌کند و با رأی و تدبیر و فکر می‌کند، تریاک کشیدن تمام شب و روز بلکه تمام عمر را خراب می‌کند و هوش و رأی و تدبیر را می‌برد. و شراب اعضا را قوّت می‌دهد، تریاک آنها را ضعیف می‌کند. شراب، طبیعت را به هیجان و نشاط و اعضا را به سرکار خود می‌آورد و زبان آور و سخن‌دان و با قوّت و تندرو می‌کند و تریاک مخدّر اعضا است و دست را از کار و زبان را از گفتار و اعضا را از کردار و پا را از رفتار کُند می‌کند.

شراب صاحب هر حالت را بر حالتش می‌افزاید، به خلاف تریاک که صاحب هر حال را از حالتش می‌کاهاند. و شراب اخلاق را نیکو می‌کند و تریاک سیء الخُلُق می‌کند و شراب غضب را در غیر حال مستی کم می‌کند و تریاک یا تمام می‌کند یا در همه حال بدتر می‌کند.

شراب شجاعت و قوّت قلب می‌آورد و تریاک جبن و ترس و دون‌همّتی آورد. و شراب سخاوت وجود و بی‌قیدی آورد، تریاک بخل و شُحّ^۱ و پست همّتی و خیالات سوداویّه می‌آورد. شرابی جامهٔ نظیف و بدن نظیف می‌خواهد در غیر حال مستی، و تریاکی کثیف و چرکین می‌شود کَمَا هُوَ مُشَاهِدُ الْكُلِّ. شراب ذهن را صفا می‌دهد و تند می‌کند و حُبّ را به هیجان می‌آورد، و تریاک همه را کند می‌کند. شراب حمیت می‌آورد و تریاک کشیدن بی‌غیرتی و دیوثی و تنبلی می‌آورد.

۱. خَسْت (و).

و مفاسد شراب همه بعد از ترک او برطرف می‌شود، و تریاک به تدریج چون از حرارت و رطوبت اصلیه بدن می‌کاهاند ماده را تمام می‌کند که مثال اول محال است بشود.

بلی مدتی بعد از ترک بهتر می‌شود و این قدر هست که بعد از ترک دیگر مضرتی تازه پیدا نمی‌شود و از نصف راه ضرر برگشتن منفعت است، خصوص اگر در اوایل امر باشد که چندان اثری هم نکرده و باز هم به جهت چاق شدن و امثال ذلک خوب است.

پس در تریاک همه‌اش ضرر است و در شراب منافی هم هست و گناهِش آنقدر عظیم است که از منافع او می‌گذرد و اعظم است چنان‌که خداوند در قرآن فرموده: *وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا*؛ یعنی شراب نفع و منفعت‌ها اگرچه دارد لیکن گناهِش بزرگ‌تر است پس صریح آیه برای او منافع می‌رساند.

و گذشت که در تریاک هیچ منفعت نیست اگرچه ما مدعی هستیم که حرمت شرعی آن منافع و خواص را از شراب هم برده^۱ ولیکن قطع نظر از نهی منافی داشته نهی آنها را برده یا نبرده. و فرق تریاک و شراب در این است که این منفعت دارد آن نه، بلکه ضرر دارد ولی در شراب هم ضررهایی هست که نوشته‌اند که خوردن شراب بدون شرایط سبب موت فجاء^۲ و خناق و امراض دماغی مثل سکتته و صرع و فالج و جنون و سرسام و رعشه و درد

۱. در حدیث است: *ما جعل الله في الحرام شفاءً* (خداوند در حرام شفایی قرار نداده است).

۲. ناگهانی (و).

چشم و امراض گوش و خیشوم^۱ و دهان و دندان و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و خفقان و ضیق النفس و بطلان باه و اورام خطرناک و آکله و جوشش‌ها و فساد هضم و ضعف قوای دماغی و حیوانی و طبیعی و مورث تب‌های محرقه و غَشِيَه^۲ و استسقای لاعلاج و مولد سنگ مثانه و گُرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و در همه اقسامش فساد عقل و دین و ترک صلوات یک وعده مثلاً و زنا و قتل و امثال ذلک هست،^۳ لیکن با همه اینها مضارکشیدن تریاک چندان مقابل است.

و در آن منافع هست و در تریاک نیست پس تریاک به درجات و مراتب از شراب بدتر است که اگر امر دایر شود بین آن دو شراب را باید بر او ترجیح داد و اگر به فرض مشکل ترک این موقوف بر آن باشد باید استعمال کند زیرا که ترک آن ممکن است به آسانی و دفع افحش به فاحش خواهد بود.

مطلب دوم

در مسائل متعلقه به تریاک کشیدن که از باقی مطالب این کتاب

۱. بیخ بینی (و).

۲. بی‌هوشی + غشی (و).

۳. تمام این آثار در خمر موجود است و در عرق آن و در الکل که خالص مواد عامله و مسکره شراب است بسیار قوی‌تر می‌باشد و قوارا می‌سوزاند که شنیده و خوانده شده که به جایی می‌رسد که تمام اعضای درونی لکه‌دار می‌شود و حتی می‌گویند شخص الکلی مفرط بدنش طوری می‌شود که ممکن است بر اثر رسیدن کبریت بدان آتش بگیرد و در دنیا هم بسوزد.

توانی اینها را استفاده نمایی و در آن صدوده مسأله ذکر می‌شود، چنانچه اگر درست تشریح کنی استدلالات بر حرمت آن را، در این کتاب به صدوده می‌رسد:^۱

اول- تریاک کشیدن حرام و حرام‌تر از هر حرام است.

دوم- جوهر کشیدن اشد حُرْمَةً از او است به جهت بیشتر و شدیدتر بودن مفسد او.

سوم- حَلِّیت او بر زبان جاری کردن و فتوی دادن به او حرام است.

چهارم- قطع به هم رسانیدن به حَلِّیت او و حکم قطع به حَلِّیت او کردن بدعت است.

۱. مسائل نامبرده چون جنبه فتوی دارد از پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه در آن باب سؤال نمودم. فرمودند: بسیاری از محرماتی که در این مسائل ذکر شده از باب مقدمه به تبع حرمت کشیدن تریاک حرام گردیده و اگر در موردی این حیثیت را نداشته باشد سلب حرمت از آن می‌شود، و شاید بعضی از آنها در بعض موارد به قصد ترک دادن اشخاص لازم شود. خلاصه، آنها ارائه راه‌های اظهار تنفر است که لازمه نهی از منکر است و در صورتی است که تأثیر در ترک و جلوگیری داشته باشد. و تمام در صورت علم قطعی است به موضوع و در تمام آنها قید حیثیت و علت معتبر است. و صورت ضرورت هم البته مستثنی است و قید تعیین بهای آن یا توجه به عین آن برای مصارف از باب تأکید و مبالغه در حرمت ذکر شده و در صورت معامله با مسکوک طلا و نقره و حفظ عین آن با رواج اسکناس که اکنون معمول است در بعض موارد فرق می‌کند و همچنین با علم قطعی به اینکه تریاک برای مصرف کشیدن است یا عدم علم یا علم قطعی به عدم آن فرق می‌کند و بعض قسمت‌ها هم مانند عیادت نکردن و تشییع ننمودن به مناسبت اظهار تنفر است، وگرنه گاهی ممکن است برعکس برای بیدارکردن و تذکار بدی این صفت در ضمن آن لازم گردد و گاهی هم که به لجاجت بکشد و بیشتر موجب تجرّی او بر فسق شود سکوت اولی است.

پنجم- نهی کردن از او از باب نهی از منکر بر هر قادر واجب است.

ششم- چون معصیتی است که شراره‌اش عالم را می‌گیرد نهی از او به همه قسم لازم است ولو به ضرب.

هفتم- منع از او لازم است ولو به حفظ عموم ناس به غدغن منع از او ولو آنکه بعضی تلف شوند.

هشتم- بر کسی که قدرت بر منع فعلی ندارد منع زبانی لازم است ولو به نصیحت در خلوت.

نهم- کسانی که در منابر مواعظ و نصایح می‌گویند از جمله مسائل مرغوب الی ذکرها است که این مسأله را می‌گفته باشند.

دهم- گفتن اینکه تریاک کشیدن برای فلان درد نافع است مثلاً خوب نیست.

یازدهم- قلیان تریاکی به کسی کشانیدن حرام است.

دوازدهم- تعارف کردن به کشیدن تریاک بد است.

سیزدهم- تریاک کش کردن کسی اضلال است.

چهاردهم- آشکارا کردن کشیدن آن را حرام بر حرام است، که

مُسْتَتِرًا سَيِّئَةً به از مُذِيعٍ^۲ حَسَنَةً است کَمَا فِي الْحَدِيثِ.

پانزدهم- اگر بینند که کسی تریاک می‌کشد و او را بروز دهند

حرام و تشییع فاحشه است، مگر هرگاه که احتمال ترک برود به این

۱. پوشاننده، پنهان کننده (و).

۲. متشرکننده (و).

تشییع.

شانزدهم- هرگاه ظن یا علم به آن باشد که از انتشار آن ترک خواهد کرد آن کس، واجب است ابرازش.

هفدهم- هرگاه دانی که کسی تریاک می‌کشد و بدانی که اگر فلان کس خبر داشته باشد او را منع می‌کند و آن هم به منع او البته ترک می‌کند واجب است به او خبر دهی و الا فلا.

هیجدهم- باید تا بشود شهرت زیاد بودن تریاک‌کش در جایی نداد که اسباب رغبت دیگران شود.

نوزدهم- دیگری را به منزل خود برای تریاک کشیدن راه دادن بد است.

بیستم- پاچراغ داشتن مثل زن فروشی کردن و حرام بر حرام است.

بیست و یکم- دکان به کرایه دادن برای پاچراغ یا تریاکی که بدانی پاچراغ خواهد کرد حرام است.

بیست و دوم- منزل به همین نوع به او کرایه دادن حرام است.
بیست و سوم- قلیان تریاک داشتن به جهت کشیدن غیر و به کرایه دادن حرام است.

بیست و چهارم- قلیان و تریاک داشتن که شاید گاهی به کار آید بد است ولو برای مهمان باشد.

بیست و پنجم- در خانه شخصی به قلیان کشیدن دیگران نباید راضی باشد ولو مهمان باشد.

بیست و ششم- چاق کردن قلیان تریاک برای کشیدن تریاک حرام و اعانت بر اثم است.

بیست و هفتم- حبّ تریاک گرم کردن به جهت کشیدن تریاک حرام است.

بیست و هشتم- تریاک به تریاک فروختن با علم به آنکه او خواهد کشید حرام است. در مجمع‌النورین است که قال النبی (ص): مَنْ بَاعَ الخَمْرَ فَلْيَشْقِصْ الخَنَازِيرَ^۱ ای داخل فی الارامنة.

بیست و نهم- نشان دادن به تریاک تریاک را که دارد بد است. سی‌ام- دکان کرایه دادن به معامله‌گری که تریاک می‌خواهد به تریاک می‌فروخته باشد و بس، حرام است. سی و یک و سی و دوم- در صورت ظنّ با اینکه این اراده دارد در معامله خوب نیست کرایه دادن به او، و در ظنّ کشیدن خوب نیست به او تریاک فروختن.

سی و سوم- برای کشیدن تریاک تریاک مالیدن بد است. سی و چهارم- کوزه قلیان تریاک اگر به غیر آن کار نیاید یا معلوم باشد که برای کشیدن است فروختن آن حرام است. سی و پنجم- در غیر این دو حال هم خوب نیست. سی و ششم- کوزه‌گری و ساختن کوزه قلیان تریاک حرام است اگر به کاری دیگر نخورد یا برای کشیدن تریاک مخصوصاً باشد. سی و هفتم- بدون آن هم خوب نخواهد بود.

۱. کسی که شراب بفروشد گوشت خوک می‌فروشد (و).

سی و هشتم- نی قلیان تریاک فروختن به تریاکی با علم یا اگر به کاری دیگر نخورد حرام است.

سی و نهم- بدون آن هم خوب نیست.

چهل- شکستن قلیان تریاک و اسباب خاصه او واجب است به قانون نهی از منکر اگر به کاری دیگر نمی خورد و مالیت برای صاحبش به راه دیگر ندارد و ضرری مترتب نشود و الا فلا. چهل و یکم- شیشه روی چراغ تریاک فروختن به تریاکی حرام است.

چهل و دوم- ساختن آن شیشه اگر به کاری دیگر نخورد یا محض کشیدن باشد حرام است.

چهل و سوم- بدون آن هم فروختن و ساختن آن بد است.

چهل و چهارم- فروختن پیه به تریاکی برای تریاک با علم، حرام است.

چهل و پنجم- با احتمال صرف پیه در غیر آن مصرف باز هم احتیاطاً ندهند که احتیاط در این امر مطلوب است.

چهل و ششم- خانه برای تریاکی ساختن و اسباب خانه و استراحت به او دادن یا فروختن یا مهیا کردن اگر معلوم باشد که برای این است که به استراحت باشد در امر تریاک کشیدن، خوب نیست.

چهل و هفتم- اگر کسی نماز برای میت باید بدهد به اجیر یا برای روزه میت اجیر بگیرد یا برای حج، به تریاک کش نباید بدهد که ظن به عدم اتیان او است افعال را، و برائت ذمه در این صورت معلوم

نیست که حاصل شده باشد.

چهل و هشتم- اگر کسی نذر کند مالی برای عقلای بلد، به شرابی و تریاک کش فقط ندهد.

چهل و نهم- اگر کسی نذر کند که صحیح‌های بلد را مالی دهد یا ضیافت کند، تریاکی را شامل نمی‌شود و اگر تریاکی فقط را بگیرد براءت ذمه او حاصل نشده.

پنجاهم- اگر کسی نذر کند که مالی به مریض‌ها بدهد که صرف مرض خود کنند به تریاکی حرام است دادن.

پنجاه و یکم- نذر کردن برکشیدن تریاک منعقد نمی‌شود و هكذا عهد و یمین.

پنجاه و دوم- شهادت تریاک کش را نباید حاکم شرع در ترافع بشنود.

پنجاه و سوم- نماز در پشت سر تریاکی جایز نیست.

پنجاه و چهارم- تقلید و پیروی تریاک کش کار صاحب حزم نیست.

پنجاه و پنجم- اگر دو نفر تریاکی خبر دهند به نجس شدن چیزی ثابت نیست نجاست آن، مگر مظنه حاصل شود که احوط اجتناب است، هكذا اگر خبر دهند به پاک کردنشان نجسی را براءت ذمه حاصل نیست مگر آنکه ذوالئید باشد.

پنجاه و ششم- هرگاه دو نفر تریاکی شهادت دهند به رؤیت هلال یا به خروج وقت یا به دخول وقت مسموع نیست.

پنجاه و هفتم - غیبت تریاک کش در امری که متجاهر به آن است جایز است.

پنجاه و هشتم - اگر مظنه تریاک و انزجار بیاید در هر امر که باشد این مظنه غیبت او در آن امر جایز است و اگر علم باشد واجب است غیبت.

پنجاه و نهم - اولیای اطفال باید منع کنند اطفال را از تریاک کشیدن ولو به زدن.

شصتم - اگر کسی نذر کند که اهانت رساند به فسقه بلد^۱ برای منع یا احتمال منع و به ترتیب اهانت رساند صاحب عمل بدتر را و بعد بدتر را و هکذا باید اول تریاکی را اهانت رساند.

شصت و یکم - معامله کردن از پول قیمت تریاک یا قلیان یا اسباب آنکه به تریاکی فروخته حرام است.

شصت و دوم - از آن وجه خوردن چیزی حرام است.

شصت و سوم - اگر به آن وجه آبی بخرد و غسل کند به آن یا وضو بگیرد، طهارت حاصل نشده.

شصت و چهارم - اگر آن وجه را تلف کند ضامن است.

شصت و پنجم - از پول آن اگر مکانی بخرد، بر روی آن نماز اشکال دارد.

شصت و ششم - نوشتن به کسی که به تریاکی تریاک دهد یا پول به او بدهد تا به او بیع تریاک کند یا شفاعت کند در این بابها حرام

۱. بدکاران شهر (و).

است.

شصت و هفتم- آنکه اگر طفلی در کفالت کسی و ولّیش باشد و بالغ شده تریاک کش باشد در جواز دادن مال او را به او اشکال است.

شصت و هشتم- اگر داد مال او را به او احتمال ضامن بودن می رود. شصت و نهم- سوخته تریاک را نگاه داشتن و فروختن حرام است. هفتادم- سوخته تریاک را هر جا ببینند باید بیرون ریزند اگر احتمال فساد نرود و ضامن قیمت او هم نیست.

هفتاد و یکم- اگر سوخته تریاک را فروخت و چیزی گرفت آن چیز مال صاحب او است و اگر تلف شد ضامن است.

هفتاد و دوم- اگر سوخته تریاک را مهر یا اجر منقطعه یا به ازای صلح یا عوض هیه یا فدیة خلع یا جعل قرار دهد صحیح نیست. هفتاد و سوم- ظرف دادن به تریاکی که در آن جوهر بکشد چه به عاریه چه به کرایه چه به نوعی دیگر حرام است.

هفتاد و چهارم- کشیدن قلیان تریاک ولو یک بار یک قلیان ولو برای تجربه که ببیند چه قسم است حرام است، مثل اینکه با مادر زنا کند زیرا که البتّه منجر به عادت می شود علیّ ما شاهدنا والمُشاهداتُ مِنَ البَدیهیات، و دیگر آنکه نفس جری می شود بر فعل حرام، دیگر اینکه یک قلیان کشیدن باعث جری شدن دیگران است و دیگر آنکه فرموده اند: مَا أَشَكَرَ كَثِيرُهُ فَتَقَلِبُهُ حَرَامٌ.^۱ و حضرت صادق علیه السلام

۱. آنچه زیادش سُکر آور باشد، کمش حرام است (و).

فرمود: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ قَلِيلُهُ وَكَثِيرُهُ. و دیگر آنکه مُشْرَع^۱ باید عام باشد و الا سِدِّ طَرُقٍ نَشُودُ و هرکس معتذر شود. از جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی سلمه الله سؤال کرده بودند از حکم شرب افیون. فرموده بودند: چگونه است؟ ذکر آن را کرده بودند. فرموده بودند: نیم قلیان او هم حرام است. از موثّقین دَرَجَزْ شَنیدم این حکایت را که حاضر بوده و هكذا از بعض دیگر نقل کرده اند.

هفتاد و پنجم - دود قلیان تریاک را کشیدن به طرف خود به هر قسم باشد ولو دیگری بکشد نفس را تیره و رو به شیطان می آورد.

هفتاد و ششم - نشستن در مجلس تریاک کشیدن خوب نیست اگر تواند باید منع کند والا برخیزد ولو مهمان آنها باشد بنا بر خبر مجمع التورین که حضرت صادق علیه السلام مهمان منصور بود در ولیمه پسرش و بعد که معلوم شد که بنای اثم و فسق دارند برخاست و نماند. پرسیدند، فرمود: حرام است خوردن بر این مائده و هذه اَشْرُمنه پس در مجلس تریاک تا بشود غذا نخورند بهتر است.

هفتاد و هفتم - خوب است که زن ندهند تریاک کش را که در خبری حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ فَكَأَنَّهَا قَادَهَا إِلَى الزَّيْنَاءِ.^۲ و طلوعی گفته:

۱. امر تشریح شده (و).

۲. پس هر که چنین کند گویی که او را به زنا کشانده است (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۱ و ج ۱۰۰، ص ۳۷۲) (و).

هر که بر وافوریان دختر دهد بی گفتگو
 دخترش با صد نفر یار است گوئی نیست هست
 هفتاد و هشتم - مجالست کردن با تریاک کش ولو نزد او نکشد
 خوب نیست.

هفتاد و نهم - مریض تریاک کش را عیادت نمودن لازم نیست.
 هشتادم - تریاکی که بمیرد تشییع نمی خواهد بکنی.
 هشتاد و یکم - نماز بر مرده او اگر به قدر کفایت به جا آورده شده
 هیچ ضرور نیست دلیل این چهار نهی از منکر و زجر و خبر
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم: لَا تُجَالِسُوا مَعَ شَارِبِ الْخَمْرِ وَلَا
 تَعُودُوا مَرَضِيَهُمْ وَلَا تَشِيَعُوا لَهُمْ عَلَى جَنَائِزِهِمْ وَلَا تُصَلُّوا عَلَى أَمْوَاتِهِمْ^۱ و در
 آخر خبر دلیل آورده اند بر اینکه آنها سگ های اهل جهنمند.
 هشتاد و دوم - چیز دادن به تریاکی ولو سائل باشد تعریف ندارد و
 به جهت ورود نهی از اُخت این اُخ و در آن رسیده که خداوند
 بدهنده، مار و عقرب ها در جهنم مسلط خواهد کرد و ملائکه او را
 محارب خدا و رسول (ص) می خوانند و پنج فرقه را در آن خبر ذکر
 کرده اند که علاوه بر اشریت این از هر پنج و سرایت حکم به طریق
 اولی این مستلزم همه آن پنج هست.

هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم - سلام کردن و بشاشت به روی تریاکی
 نمودن تعریف ندارد، به جهت آنکه در خبر است که: مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ

۱. همنشینی با می گساران نکنید و بیماران آنها را عیادت ننمایید و جنازه آنان را تشییع
 نکنید و بر مردگان آنها نماز نخوانید.

فَلَا تَرُدُّوا جَوَابَهُ وَ إِنْ مَرَضَ فَلَا تَعُودُوهُ وَ سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ لَا تُسَلِّمُوا عَلَى شَارِبِ الْخَمْرِ وَ إِنْ سَلَّمَ فَلَا تَرُدُّوهُ.^۱ و معلوم است که این نهی من باب معاونت بر نهی از منکر است و اینجا هم چنان است علاوه بر آنکه در خبر گذشت که هرچه عاقبت خمر داشت آن خمر است و فرمودند محکوم به حکم خمر است بلکه فرمودند حرام هم هست و خمر است فَالْخَمْرُ يَشْمَلُهُ بِنَاءِ عَلَى ذَلِكَ.

و در خبر عیون تصریح است به نهی از سلام عَلَي الْفَاسِقِ الْمُغْلَبِ بِفِسْقِهِ وَ قَدْ ثَبِتَ أَنَّهُ فِسْقٌ.^۲ طلوعی گفته:

غیر دشنام کی روا باشد در جواب سلام تریاکی
هشتاد و پنجم- اگر تریاکی سلام کرد جواب بدهد لیکن آهسته و
به تغییر و بی اعتنائی.

هشتاد و هشتم- رفیق شدن در حضر یا در سفر یا صدیق با او شدن
بد است.

هشتاد و نهم- همسایه تریاکی شدن خوب نیست و دلیل این هر
دو علاوه بر سرایت، خبر مجالس است که: مُجَاوَرَةُ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى خَيْرٌ
مِنْ مُجَاوَرَةِ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ لَا تُصَادِقُوا شَارِبِ الْخَمْرِ فَإِنَّ مُصَادَقَتَهُ نِدَامَةٌ.^۳ و شک

۱. هر کسی که شراب نوشد جواب او را ندهید و اگر مریض شد به عیادتش نروید و بر یهود و نصاری سلام کنید و بر می گسار سلام نکنید و اگر سلام کرد جوابش ندهید (و).
۲. نهی از سلام کردن بر شخص بدکاری که بدکاریش را اظهار می کند، زیرا آن نیز راست آمده که بدکاری است (و).
۳. هم نشینی با یهود و نصاری بهتر از هم نشینی با شراب خوار است. با شراب خوار دوستی نکنید که هم نشینی با وی پشیمانی آورد (و).

نیست که این علت موجود است در این.

هشتاد و هشتم - تریاک کاشتن به قصد کشیدن خود یا به تریاکی دادن یا فروختن حرام است که *إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ*.
هشتاد و نهم - نقل کردن تریاک برای تریاکی و بردن او حرام است.

نودم - قاصدی کردن و دلّالی تریاک بین تریاکی و بایع حرام است.

نود و یکم - ضامن شدن برای تریاکی در پول تریاک حرام است، و دلیل این چهار با دلیل حرمت بیع و شراء و درست کردن قلیان و تریاک گرم کردن و حرمت قیمت آن و کرایهٔ دکان، مستفاد است از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله که *لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ غَارِسَهَا وَ عَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ بَايِعَهَا وَ مُشْتَرِبَهَا وَ آكِلَ ثَمَنِهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَ إِلَيْهِ*^۱.

نود و دوم - دهقانی آنچه را تریاکی را کردن با علم بد است، که در خبر دیگر و حارثها هم مذکور است.

نود و سوم - تریاکی اگر خبری داد و حرفی گفت تصدیق مکن و بگو تو تریاکی هستی و دروغ گویی اگر مانعی نباشد.
نود و چهارم - چیزی را امانت به تریاکی مده.

۱. خداوند لعنت کند شراب را و کسی را که انگور به قصد آن بکارد و فشارنده و آشامنده و آشاماننده و فروشنده و خریدار و خورندهٔ پول آن و حمل کنندهٔ آن و حمل شدهٔ آن به سوی او.

نود و پنجم - تریاکی را صاحب کار و دخیل در کارت و امینت و وکیل مکن.

نود و ششم - با او هم خوراک نشوی بهتر است.

نود و هفتم - خنده در روی او مکن.

نود و هشتم - معانقه با او مکن.

نود و نهم - مصافحه با او مکن.

صدم - اگر بشود با او در مجلس جمع مشو. دلالت کند بر این هشت مسأله بعد از ثبوت حرمت آن و لزوم نهی از منکر و لوازم آن، خبر حضرت رضا علیه السلام که: **وَلَا تُصَدِّقُهُ إِذَا حَدَّثَكَ وَلَا تَقْبِلْ شَهَادَتَهُ وَلَا تَأْمَنْهُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَّا لَكَ فَإِنْ اِئْتَمَنَهُ فَلَيْسَ لَكَ عَلَى اللَّهِ ضِمَانٌ وَلَا تُؤَاكِلُهُ وَلَا تُصَاحِبُهُ وَلَا تَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ وَلَا تُصَافِحُهُ وَلَا تُعَانِقُهُ إِلَى قَوْلِهِ وَلَا تُسَلِّمُ عَلَيْهِ إِذَا اخْتَبَرْتَ بِهِ فَإِذَا سَلَّمَ عَلَيْكَ فَلَا تَرُدَّ عَلَيْهِ وَلَا تَجْمَعُ فِي مَجْلِسٍ مَعَهُ فَإِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا أَنْزَلْتُ عَمَّتْ مَنْ فِي الْمَجْلِسِ.**^۱

صد و یکم - نماز نکردن در خانه ای که تریاک کشیده شود یا جوهر تریاک باشد، اگر معین بر امر و نهی شود بسیار خوب است به جهت خبر تهذیب.

صد و دوم - مال دادن به مُضاربه به تریاک کش و او را سرمایه

۱. اگر خبری گفت تصدیق مکن و شهادتش را نپذیر. چیزی از خود به او امانت مده که اگر امینش دانستی ضمانتی بر آن نیست. او را وکیل خود مکن و هم نشین او نشو و خنده در روی او مکن. مصافحه و معانقه با او مکن. تا جایی که می فرماید: اگر خبری گفت قبول نکن و اگر سلام به تو کرد جواب نده و هم مجلس با او نشو چرا که اگر لعنتی نازل شود همه کسانی را که در مجلس هستند در بر می گیرد (و).

دادن اتلاف مال است و بد است به جهت نهی حضرت صادق علیه السلام از استیضاح آن کسی که عامل برادر این عمل است و به جهت آنکه آنچه تجربه شده آنست که تمام شده آن مال و به صاحب برنگشته از دست تریاکی.

صد و سوم - استعمال کشیدن برای مداوا روا نیست به جهت آنکه معلوم شد که هیچ نفعی در او نیست و بر فرض نفع دفع الوقتی البته ماده را خراب و متحجر می کند و عضو را خدر می نماید و علاوه به یک نفع غیر مُسَلَّم، امراض کثیره بار می آورد و اگر خواهد بمیرد پس باز به طاعون بهتر است که شهید مرده تا آنکه تریاک کش شود به جهت دفع او و مغضوب خدا و مبعوض خلق بمیرد.

و در حدیث رسیده که عمر بن اذینه از حضرت صادق علیه السلام پرسیده که به جهت دواي بواسیر کسی چیزی می خورد که در او نبیذ است مثلاً نه به قصد لذت. فرمود: نه و نه یک جرعه و نه یک دم کشیدی به جهت آنکه خداوند قرار نداده در آنچه حرام کرده دوا و شفا را.

و این عام است پس آنها که تا کسی ناخوش می شود به خیال دوستی و رفیقی جستن می گویند بیا چند قلیان بکش ضالّ و مضلّ و در همان حال مستوجب جهنمند.

صد و چهارم - طبیعی اگر اذن کشیدن تریاک دهد آن طبیب را دو گناه است و رفتن نزد آن طبیب به طبابت و عمل به حرف او حرام و القای نفس به تهلکه است به جهت معلوم بودن عدم حذاقت او مگر

اظهار شبهه دارد.

صد و پنجم - معالجه کردن طیبب تریاکی را در بعض مرض‌های سینه و ریه و حنجره و امثال ذلک تعریف ندارد زیرا که او می‌میرد و به اسم آن طیبب تمام می‌شود مگر آنکه معلومش باشد که خوب می‌شود یا واضح باشد بر مردم که سبب تریاک بود، علاج آن طیبب را ضرری نبود اگر نفع نبود.

صد و ششم - اجازه دادن به تریاکی در هر امری علماً یا عملاً یا جماعه و جمعه یا غیر ذلک اضلال ناس است به جهت آنکه به زودی باقی بدی‌ها علاوه بر تریاک به او ملحق شود و مردم به او و مجیز^۱ او بدین بدگمان شوند وَالرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَ إِن كَانَ حُكْمُ الْمُجِيزِ الْمَجَازِ غَيْرَ مَا كَتَبْنَا فَهُوَ مَجَازٌ مُطْلَقٌ.^۲

صد و هفتم - اگر بنده‌ای را بخری و بعد بفهمی که تریاک کش بوده وقت خریدن، هر وقت بفهمی خیار فسخ داری ولو بعد از یکسال. صد و هشتم - در اجرت‌المثل در اموری که اجرت اجیر و جعلش معین نشده باشد یا فاسد باشد به نوعی که باید رجوع به اجرت‌المثل شود اجرت‌المثل تریاکی کمتر است از غیر تریاکی به جهت بی‌قوه‌گی و بی‌حالی او و آنکه او کمتر کار می‌کند و در استدلال بر آنچه تمامی ذکر شد وجوب امر به معروف و نهی از منکر دخیل است بعد از

۱. اجازه دهنده (و).

۲. کسی که این حکم را رد کند مانند کسی است که حکم خدا را رد کرده است اگرچه حکم اجازه دهنده‌ای که خود دارای اجازه است غیر از آن باشد که نوشتیم، چنین کسی مجاز مطلق است (و).

ثبوت حرمت آن.

صد و نهم- معامله تریاک کلیه و بلا قصد و فرستادن تریاک به دول خارجه و تجارت آن عیب ندارد به جهت عدم علم به فرض و احتمال مطلب دیگر.

صد و دهم- بر امنای دولت و وزرای معدلت و دارایان ایالت و صاحبان ریاست و حکام هر ولایت و عمال هر حکومت لازم است که در پی منع و دفع تریاک کشیدن برآیند و غدغنی که بعد از چند روز نشکنند، از کشیدن آن کنند از باب نهی از منکر علاوه بر آنکه رعیت چون عیال و اولاد و حشم سلطانند.

و هر چه رعیت متمول تر و آسوده حال تر سلطان عزیزتر و با شوکت تر حتی آنکه بعضی سلطانهای عادل به دوا و دعا نوعی می کردند که مدت ها در مملکت آنها کسی نمیرد و الآن هر دولت بعض تدابیر می کنند که ناخوشی های مسریه مثل وبا و طاعون و نحو ذلک به ملک آنها نیاید و آن گونه مریض را در ملک راه ندهند پس چگونه شده که این مرض مسری را که همه جا گرفته و رعیت را تمام کرده و جان و مال و دین آنها را برده هیچ منع نمی کنند و حال آنکه سرایت کرده به بعض سربازان و صاحبان منصب در سپاه و حال آنکه هزاران نفر شجاع صد هزار نفر تریاکی را به ساعتی امان ندهند و اگر تریاکی را برای جنگ حرکت دهند یا حرکت نکنند یا از بین راه برگردد یا در جنگ گاه این قلیان این قلیان کند تا خصم بر سر او ریخته سر او را فدای دود افیون نماید.

و در واقع بعضی از رعیت از کار معاش به این سبب افتاده‌اند پس سزاوار است رأفتی را که ظلّ رأفة الله است به عموم ناس که غدغن اکید در دفع این عدوّ سدید فرموده منع نمایند به قتل و زجر و دفع اگرچه جمعی هم تلف شوند.

چنین نیست که این امر رواج نیابد و حال آنکه در انگلیس و هند و روسیه و سایر ممالک نیست و هیچ باک نیست و غدغن اکید داشتند در بعض گذرهای انگلیس و هکذا روس در کته قرقان به جهت تفحص تریاک ما را گردش کردند حتی کمر ما را گشودند و در سمرقند بعد از تصرف روسیه قدغن شده بود از کشیدن تریاک و فروختن آن و جمعی به این سبب هلاک شدند. عرض کردند که قریب دویست نفر تاکنون از نبودن تریاک مرده‌اند گفته بودند اکنون دویست نفر بمیرند بهتر از آن است که بعد از چندی دوهزار نفر بمیرند. قدری مردند باقی تمام کردند الآن کمال آسودگی را دارند.

در بودن حقیر آنجا کسی زوجه‌اش را کشته بود و بعد خود را برهنه کرده بند زیر جامه خود را به گردن گره زده خود را از شاخه درختی بلند آویخته بود و صبح سیاه شده بود او را بردند و شکم او را شکافتند و تشریح کردند. شنیدم که از درونش تریاک درآمده بود و سبب او را تریاک می‌دانستند و در ایران به عکس، قهوه‌خانه‌ها مقرر است که محلّ این‌گونه کارها و باعث اتلاف مالها و گرسنگی

عیال‌ها است.^۱ اَلسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی

سنه ۱۳۸۱ من الهجرة النبویه

۱. در طرف سیستان و شهبندان سنگی است که آن را سنگروف گویند باید یک منتقال از آن را گرفته و شش قسمت شود نیم ساعت از روز و نیم ساعت به غروب مانده تا سه روز در سر قلیان بکشند به این طریق که چهار نخود از آن را در کاغذ پیچیده و در سر قلیان و زیر و رو آتش پشکل شتر باشد بکشند تا تمام شود. غذا دو سه روز نان فطیر بی نمک که در زیر پشکل شتر پخته شود بعد از پنج روز کله بزغاله بخورد تا هفت روز. روز هفتم به حمام رود و اگر اسهال زیاد شد چلو بخورد و تاده روز از ترشی پرهیز کند، شربت در آن بین‌ها و قلیان تنباک ضرر ندارد ولی در این هفت روز او را محافظت کنند از ترباک و از سست شدن از قلیان واهمه نمایند که اثر دوا است ولی نسخه صحیح همت و عزم است، قال المعصوم (ع): اَیْنَ عَزَمَ الْمُلُوكِ. مؤلف.

استفتاء راجع به تریاک

صورت فتاویٰ بعضی علما راجع به تریاک و نظریه راجع به کشیدن آن، که در جواب سؤال در این باب داده شده است و در آخر کتاب ذوالفقار چاپ اول^۱ به طبع رسیده است. استفتاء و سؤالی که جناب حاجی ملاعلی مؤلف کتاب ذوالفقار در این باب از علمای اعلام نموده‌اند این است:

سؤال: حُجَّةُ الْإِسْلَامِ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَ كَمْ:

چه می‌فرمایید در خصوص کشیدن تریاک که شایع شده است در ایران و سایر ممالک و بلدان؟ باوجود اینکه چقدر مفسد دارد از تعطیل امور معاد و معاش، آیا باوجود اینها حلال است یا حرام؟ بیّنوا ایّدکم الله.

— صورت جواب جناب حجّة الاسلام فاضل مامقانی رحمة الله علیه:

۱. چاپ سنگی در تهران، سال ۱۳۱۹ قمری.

با ظنّ به ضرر فضلاً عن العلم حرامست حرامست حرام.
الاقّل محمّد المامقانی. محل مهر

– صورت جواب حجّة الاسلام آخوند ملامحمّد کاظم خراسانی
طاب ثراه:

بسم الله الرحمن الرحيم. بر تقدیر ترتّب مفسد دینی بر شرب آن یا
ضرر بدنی، البتّه حرام است والله العالم.
حرّره الاحقر الجانی محمّد کاظم. محل مهر

– صورت جواب حجّة الاسلام آقا سید ابوالقاسم گیلانی رحمة الله
عليه:

بسم الله الرحمن الرحيم. در مفروض سؤال بی اشکال حرام است والله
العالم بأحكامه.
محل مهر

– صورت جواب خاتم المجتهدین جناب حجّة الاسلام آخوند ملام
محمّد علی نهاوندی قدس سرّه:

بسم الله الرحمن الرحيم. با وجود ضرر نوعی البتّه حرام است.
الراجی علی النهاوندی. محل مهر

– صورت جواب مرحوم آیت الله آقا سید کاظم یزدی رحمت الله علیه:

بسم الله الرحمن الرحيم. به کیفیتی که متداول است بدون ضرورت
مُسَوَّغَه^۱ حرام است. والله العالم.

محل مهر

۱. روا دارنده، جایز کننده (و).

ملحقات

ترجمه از بیان السعادة^۱

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا
إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا كَبِيرٌ مِّنْ نَّفَعِهِمَا^۲

بدان که انسان پیش از آنکه آدم درونی او از عالم بالا فرود آید و پیمبر باطنی برانگیخته شود کافر محض است، که آغاز و انجام خود را نمی داند. و پس از برانگیخته شدن پیمبر درونی بالفطره اقرار می کند که دارای مبدئی است که تحت تسخیر او می باشد، لیکن یا اصلاً در مقام شعور بدان توجه ندارد و باید دیگری او را بر این امر فطری آگاه کند، یا آنکه توجه مختصری دارد و غرق در غفلتی است که عارض شده و آن در اندکی از مردمان است. و گاهی این توجه

۱. جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده این قسمت را از بیان السعادة (تفسیر قرآن مجید) تألیف مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علی شاه ترجمه کرده اند و در ص ۱۰۶، چاپ اول، جلد اول و ص ۱۹۴، چاپ دوم، جلد اول ذکر شده است.
۲. سوره بقره، آیه ۲۱۹.

قوی است که او را بر جستجو و ادار می‌کند و وانمی‌گذارد، تا او را به مطلوب رساند مانند کبریت که ممکن است برافروخته شود اگرچه آتشی بدان نرسد و این دسته خیلی کمند.

و دسته اول یا آنکه در کفر خود باقی می‌مانند و دعوت و هدایت پیمبران نیز اثر نمی‌کند و متنبّه نمی‌شوند و همّت آنها فقط رسیدن به اغراض نفسانی و مشتهیات حیوانی است، و بیشتر مردم از این دسته‌اند، خواه آنکه پیمبران یا جانشینان آنان آنها را به خدا دعوت کنند یا آنکه دعوت نکنند؛ و خواه دعوت اولیه آنها را بپذیرند و پیمان بندند (بیعت کنند) یا نه. نهایت آنکه کسی که دعوت ظاهری^۱ را قبول کند و وارد در اسلام شود اگر در هنگام زنده‌بودن پیمبر یا نائب او با او پیمان بسته بمیرد اجمالاً اهل نجات است و همه این دسته‌ها امیدوار به فرمان خدا می‌باشند (مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ).^۲ لکن دسته پیمان بستگان از حیث درجات اولیه نجات بالاترند، ولی از نسبت به مرتبه کمال جزء همین دسته امیدواران می‌باشند.

یا آنکه از این مقام پا فراتر نهاده و در جستجوی راهنما و معلّم برآمده‌اند و این دسته نیز یا آنکه به راهنما می‌رسند یا نمی‌رسند.

۱. مراد از دعوت ظاهری دعوت اسلامی است در مقابل دعوت باطنی که دعوت ایمانی نامیده می‌شود و این از اصطلاحات عرفا است.

۲. مراد از مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ کسانی می‌باشند که نه عملی که موجب استحقاق رفتن بهشت باشد دارند و نه به دوزخ رفتن قطعی است ولی کسانی که خداوند به آنها وعده بهشت داده از این مقام پا فراتر نهاده‌اند.

کسانی هم که به راهنما می‌رسند یا مطابق دستور او رفتار می‌کنند یا نمی‌کنند، و رفتارکنندگان یا آنکه به حسب حال (نه عمل و عقیده) در کفر باقی می‌مانند یا آنکه کفرشان به شرک حالی یا شهودی تبدیل می‌شود. یا آنکه در سیر استکمالی از آن گذشته به مقام یکتاپرستی شهودی و تحقیقی می‌رسند، و در این صورت اگر خودی و شخصیتی برای او باقی نماند، به طوری که توجهی به این که بندگی می‌کند نداشته باشد و بی‌اختیار مشغول بندگی باشد، در این حال بنده خدا گردیده و به آخر درجه بندگی و بالاترین پایه فقر رسیده، و در این هنگام اگر خداوند متعال او را از بی‌خودی به خود آورده و به تجلی خود باقی گرداند ابتدای مقامات ربوبیت^۱ برای او حاصل می‌شود. ولی اگر به مقام بقا نرسد و مأمور برگشتن به سوی خلق نشود در همان حال فنا باقی می‌ماند و غرق در آن حال است و از مقامات معنوی و حالات روحی او برای دیگری نام و نشانی نیست و مصداق حدیث قدسی که فرماید: *أَوْلِيَائِي تَحْتَ قُبَابِي لَا يُعْرِفُهُمْ غَيْرِي*؛ دوستان من در زیر بارگاه جلال خودم پنهانند و دیگری را به حال آنها آشنایی نیست، واقع می‌گردد و امام و ولی هم به یک نظر دارای همین مقام می‌باشند.

و اگر خداوند او را از این حال به مقام بقا برگرداند و از بی‌هوشی

۱. مراد از ربوبیت پرورش و تربیت است که در اصطلاح عرفا بر راهنمایان راه خدا اطلاق می‌شود و آنها را رب مضاف می‌گویند و اطلاق رب مطلق مخصوص ذات خداوند است و نسبت دادن به دیگران شرک است.

به هوش آورد ولی خداوند می‌شود. و این ولایت جان نبوت و رسالت و مقدم بر آن دو است که امامت^۱ هم نامیده می‌شود و اگر بیش از این مورد تفضّل و عنایت واقع شد، مأمور رجوع به سوی کشور داخلی بدن خود و اهل آن و زنده گردانیدن آنها می‌گردد، که رجعتی است که هرکسی باید یا در حال حیات به اختیار خود و به واسطه تکمیل نفس بدان برسد، یا آنکه به ناچاری به گاه مرگ آن را ببیند؛ که رجعت در عالم کوچک و وجود خود نامیده می‌شود، در این صورت او را خبردهنده (نبی) یا جانشین او می‌گویند. و این نیز دارای مراتب و درجات بسیاری است که کسی جز خداوند نتواند آن را بشمرد و امامت بر این دو یا بر خلافت نبوت نیز اطلاق می‌شود و این مرتبه روح رسالت و جلوتر از آن است.

و اگر خداوند متعال او را لایق اصلاح افراد بشر و نفوس انسان در عالم بزرگ دید، که در حقوق خود و سایر افراد به افراط و تفریط نگراید و جنبه اعتدال داشته باشد پیامبر و جانشین پیامبر می‌گردد. و امامت که معنی پیشوایی را دارد بر این دو نیز اطلاق می‌گردد، و مراتب رسالت نیز غیر قابل حصر است.

این چهار مرتبه امتهات و اصول مراتب کمال نفس انسانی می‌باشد و برای هر کدام حکمی و نامی غیر آنچه برای دیگران است

۱. چنان‌که در قرآن مجید اشاره شده که خداوند امامت کلیه را به ابراهیم بخشید و آن بالاتر از تمام این مقامات و غیر این مرتبه است که مذکور گردید؛ چون امامت کلمه جامعی است که بر تمام مراتب کمال انسانیت از مرتبه نامبرده به بالا اطلاق می‌گردد.

می باشد، زیرا مرتبه اول را عبودیت نامند؛ چه راهرو در این مرتبه از هستی و دارایی و مالکیت خود و تمام آثار خودبینی بیرون آمده و از بندگی نفس آزاد شده است. ولایت هم گویند، زیرا ولایت و سلطنت خداوند برای او ظهور نموده و متوجه است که ولایت در این جا مخصوص خداوند مولای آنها می باشد (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ) و دوستی خدا و یاری و نزدیکی او ظاهر شده است. و امامت هم گویند زیرا پیشرو راهروان شده و فقر^۱ هم نامند، چه نادارای ذاتی او بروز نموده است و همین طور سایر اوصاف.

مرتبه دوم، امامت نامیده می شود، زیرا بنده پیشوای همه قوای وجودی داخلی و پیشوای سالکین واقع شده، و نیز در جلو مرتبه نبوت و رسالت است. مقام تحدیث و تکلم هم نامیده می شود زیرا فرشتگان با او در خواب و بیداری سخن می گویند بدون اینکه آنها را ببیند. ولایت هم به همان نظر که در مرتبه اول گفتیم نام برده می شود. نام های دیگر هم مانند صحو بعد از محو و بقای پس از فنا (به هوش آمدن پس از بی هوشی و هستی پس از نیستی) و باقی شدن به خدا برای آن ذکر می شود.

مرتبه سوم را مقام نبوت (خبر دادن) گویند، زیرا بنده در این مقام از طرف خداوند، آگاه به حقایق می شود و دیگران را هم خبر می دهد. و در این مرتبه آواز فرشته را در خواب و بیداری می شنود

۱. این کلمه از آیه شریفه یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ إِلَى اللَّهِ [سوره فاطر، آیه ۱۵: ای مردم همه شما به خدا نیازمندید.] و گفته حضرت موسی رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ [سوره قصص، آیه ۲۴: پروردگار من، من به آن نعمتی که برایم می فرستی نیازمندم.] اقتباس شده است.

و او را در خواب می‌بیند، ولی در بیداری نمی‌بیند. و در این مرتبه خبر دادن فرشتگان و فراگرفتن علوم را بدون واسطه فرشته، وحی و الهام گویند، نه تحدیث و تکلم زیرا در مرتبه گذشته فقط آواز فرشته را می‌شنید، ولی در این مرتبه در خواب او را می‌بیند.

مرتبه چهارم را پیغامبری (رسالت) نامند، زیرا بنده در این مقام از طرف خداوند برای مردم پیغام می‌آورد. و در این مرتبه هم آواز فرشته را می‌شنود و هم او را در خواب و بیداری می‌بیند و پیغامی را که می‌آورد شریعت و آیین گویند.

از بیانی که نمودیم معنی اخباری که در فرق بین رسول و نبی و محدّث^۱ و امام رسیده معلوم می‌شود، چه در آن اخبار اشاره شده که پیغامبر آواز فرشته می‌شنود و او را هم در خواب و هم بیداری می‌بیند. و نبی فقط در خواب می‌بیند نه در بیداری و ولی هم در خواب و هم در بیداری می‌شنود و محدّث و امام فقط آواز او را می‌شنوند ولی نمی‌بینند، چه محدّث کسی است که پس از نیستی از خودی باز به بقای الهی هست شده، ولی مأمور رجوع به کشور وجود خود و زنده کردن اهل آن نگردیده تا اهل آن از جنس فرشتگان گردند. پس قوه ادراکی فرشتگان را ندارد، لکن قوه شنیدن چون حسّاس تر است و تجرّد آن قوی تر و موافق تر با حقیقت انسان است و گوئیا از او جدا نمی‌شود، دارد. از این رو وقتی مجدّد به خود آمد

۱. محدّث (به فتح و تشدید دال) به صیغه مفعول یعنی کسی که فرشته با او سخن می‌گوید.

قوة سامعه او شنوا شده و به زندگی آن عالم زنده می‌گردد و آواز فرشته را به قدر استعداد و طاقت قوة سامعه می‌شنود.

و نبی که خبر از آن عالم می‌دهد کسی است که پس از زنده شدن به حیات معنوی دوباره مأمور رجوع به کشور درونی خود شده و خداوند اهل آن را به زندگی معنوی و تولد ثانوی که مناسب با حیات تجردی و ملکوتی فرشتگان می‌باشد (نه زندگی آنها از جهت تدبیر عالم ماده) زنده گردانیده؛ از این رو در خواب که بیشتر با عالم تجرد رابطه دارد و جهت اخروی است می‌بیند، ولی هم در خواب و هم در بیداری می‌شنود چون تجرد سامعه قوی و با اهل آخرت مناسب است لیکن در بیداری نمی‌بیند و دست نمی‌رساند.

و پیامبر کسی است که پس از آنکه به کشور وجود خود برگشته، به عالم خارج نیز برای اصلاح اهل آن رجوع داده شده باشد. و البته قوای وجودی این چنین شخصی باید با اهل آخرت، هم از وجهه تجرد و زندگی اخروی و هم با این عالم از جهت تدبیر ماده و وجهه دنیوی مناسب باشد، تا بتواند از وجهه دنیوی نیز به دعوت مردم بپردازد، از این رو ارتباط کامل با فرشتگان و عالم تجرد پیدا نموده و هم در خواب و هم در بیداری می‌شنود و می‌بیند و بوی روحانی استشمام می‌کند^۱ و غذای روحی می‌چشد و موجودات مجرد را لمس می‌کند.

۱. چنانکه پیغمبر (ص) فرمود: اِنِّیْ اَشْمُ نَفْسِ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الْیَمَنِ، یعنی بوی خدا را از طرف یمن می‌شنوم.

البته بر تو پوشیده نیست که مقصود از پیامبری هم خود پیامبری و هم جانشینی آن است. و همچنین مراد از خبردهنده (نبی) هم نبوت و هم جانشینی آن می‌باشد، در این صورت فهمیدن اخباری که از ائمه اطهار و پیشوایان بزرگوار شیعه و اسلام رسیده که «فرشتگان روی فرش‌های ما راه می‌روند و با کودکان ما بازی می‌کنند و با ما دست می‌دهند و پرهای آنها که بریزد جمع می‌کنیم»^۱ آسان و خالی از اشکال می‌شود. و خبری که می‌فرماید: «فرشتگان در شب‌های قدر صاحب امر را زیارت می‌کنند». بلکه می‌گوییم سالک ناقص نیز گاهی دارای این حالات می‌شود و از بی‌خودی به خود می‌آید و به کشور خود و خارج وجود خود برگشت می‌کند بلکه لازمه تکامل آن است که این حالات برای او ظاهر گردد.

پس نبی و رسول باید در حفظ مراتب وجودی قوای درونی خود و اهل عالم بزرگ بکوشند و حقوق آنان را رعایت کنند و هر کدام را به‌طوری که لایق رجوع به خداوند باشد نگاه دارند. و از ضایع کردن حقوق و از بین بردن اهل دو عالم و مانع شدن آنها از رفتن به سوی خداوند نهی کنند. و به آنچه لازمه حفظ حقوق و کمک در رفتن به سوی خدا می‌باشد امر نمایند.

انسان دارای چندین مرتبه آفریده شده و در هر مرتبه قوایی دارد. و هر کدام از آنها در بقای خود به چیزهایی نیازمند است. مثلاً در مرحله نباتی و حیوانی دارای قوایی است که در بقای خود

۱. یعنی آنچه واسطه پریدن است ما جمع‌آوری می‌نماییم و بر آن تکیه داریم.

به چیزهایی محتاج می‌باشد. و بقای بدن و نفس نباتی و حیوانی او به خوردن و آشامیدن و پوشیدن و خانه و سواری و زن‌گرفتن می‌باشد و در هر یک از آنها که سستی ورزد موجب تضییع یا از بین بردن حق صاحب حقی شده و افراط در آن نیز موجب تعطیل و از بین رفتن حق او و حق سایر مراتب می‌گردد.

پس پیامبر باید که از افراط و تفریط در هر امری نهی نماید، و به حدّ وسط و جنبه اعتدال امر فرماید، مانند آنکه فرموده: *كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا*؛ یعنی بخورید و بیاشامید ولی زیاده‌روی نکنید، کلا امر به خوردن و نهی از ترک آن، و *لَا تُسْرِفُوا* نهی از زیاده‌روی است و همچنین در سایر موارد.

و چون انسان طبعاً آنچه را بدن نیازمند است به طرف خود می‌کشد و آنچه را که مانع آن باشد از خود دفع می‌کند، در این صورت باید قانونی وجود داشته باشد که جذب و دفع افراد را تحت نظم و ترتیب درآورد. و اگر چنین قانونی نباشد بین افراد مزاحمت و تدافع پیش می‌آید؛ به طوری که تضییع و از بین بردن حقوق دیگران بیشتر از ترک جذب و دفع باشد.

پس پیامبر بایستی قانونی را برای تعیین اندازه صحیح جذب و دفع تعیین کند و برای کسانی که از این قانون تخطی نمایند مجازات قرار دهد و از گرفتن مال دیگران بدون عوض یا به حیلۀ دیگر جلوگیری کند، چه این امر از اخلاق نکوهیده نفس است که مانع سیر به سوی خداوند می‌باشد. و همچنین از گرفتن مال مردم از راه‌هایی که

موجب خواری و پستی است مانند چاپلوسی یا در یوزگی و گدایی یا دزدی و غیر آنها که موجب پستی نفس است جلوگیری کند و از آنچه سبب بازایستادن از آبادانی زمین و آنچه موجب از بین بردن مال است منع کند. قمار نیز دارای تمام این اثرات هست و موجب فریب دادن مردم و از کار بازایستادن و ترک آبادانی و از بین رفتن مال یکی از دو طرف بِالْکُلِّ بدون عوض می‌باشد.^۱

همچنین انسان در مرتبهٔ انسانیت خود دارای قوهٔ عاقله است که امور کشور داخلی خود را در مرحلهٔ نخستین منظم می‌کند و واهمه را تحت تسخیر خود قرار داده و قوهٔ واهمه نیز خیال را مستخر خود نموده و خیال هم مدارک و قوهٔ شوقیه را تسخیر کرده و این قوا را هم مستخر قوای محرکه نموده، و اعصاب و عضلات و اوتار و اعضا، تحت تسخیر قوای محرکه واقع شده‌اند. پس همه مستخر قوهٔ عاقله می‌باشند و انسان به قوهٔ عاقله نیازمند است تا بتواند حقوق لازمه را حفظ کند. پس پیامبر باید به آنچه این کیفیت را حفظ می‌نماید امر کند، تا بتواند انسان را به سوی خدا بکشاند و از آنچه این قوه را از بین می‌برد نهی کند.

و چون تمام مسکرات مخالف قوهٔ عاقله می‌باشد و قوهٔ تسخیر او را از بین می‌برند وظیفهٔ پیامبر آن است از آنها نهی کند، چنان‌که در خبری رسیده که هیچ شریعت و آیینی از زمان آدم نیامده مگر آنکه از خوردن شراب و باده منع نموده است. چون احدی با عقل

۱. پس وظیفه پیامبر است که قمار را حرام کند و از آن منع نماید.

خود مخالف نیست و البتّه زوال تدبیر و تسخیر قوّه عاقله مفساد زیادی دارد، از این جهت باده را مادر و سرچشمه همه پلیدی‌ها (أُمُّ الْخَبَائِثِ) شمرده‌اند ولی ضمناً دارای منافع و فوایدی نیز می‌باشد مانند فربه کردن بدن و تحلیل بردن غذا و جلا دادن اعضا و بازکردن سده‌ها^۱ و روشن کردن ذهن و نشاط دادن دل و به هیجان آوردن محبت و شوق و شجاع نمودن نفس و جلوگیری از بخل و لثامت و غیر آنها.

اما استعمال دود تریاک که در این زمان‌ها فراوان شده، سبب از بین رفتن تدریجی تدبیر و سلطه قوّه عاقله است به طوری که اصلاً عود نکند برخلاف شراب، زیرا قوّه عاقله شخص مست پس از به هوش آمدن در نهایت خوبی و سایر قوای او نیز در کمال قوت و سرعت در فرمان برداری عاقله می‌باشند.

ولی قوّه عاقله بالذات بر اثر استعمال دود تریاک از تدبیر کند شده و قوّه و اهمه که برای فهمیدن معانی جزئی است ضعیف می‌شود و نمی‌تواند خوشی‌ها و ناخوشی‌های روحی و اخروی را درک کند و شوق ندارد. و همچنین قوّه متخیله که برای تصرف در معانی و صورت‌ها و ضم نمودن آنها به یک‌دیگر برای تنظیم امور معاش و معاد خلق شده. و قوّه خیال که کار او حفظ صورت‌های ادارک شده به توسط و اهمه برای حسن تدبیر زندگانی و تحصیل راه اخروی و

۱. مانع، حایل (و).

خوشرفتاری با مردم می‌باشد سست می‌گردد. و قوه شوقیه نیز که مرکب انسان در سیر صعودی به سوی عالم بالا است و در امور دنیوی نیز کمک می‌کند و قوه محرکه که مرکب شوقیه است و اعصاب که واسطه عمل قوه محرکه می‌باشند کند و ضعیف می‌گردد. و ضعف هر یک از قوا سبب از بین رفتن مال است و ضرر آن به بدن نیز محسوس است و همه کس بدان پی می‌برند و از سیما و چهره شناخته می‌شوند که محتاج به معرف نیستند؛ زیرا دود تریاک بالطبع مخالف با قوه حیاتی است، چه حرارت غریزیه را از بین می‌برد^۱ و رطوبت طبیعی^۲ بدن را خشک می‌کند و منافذ و مسام اعضا رامسدود می‌کند که باعث ترشح رطوبت غریبه است.

و رطوبت غریزیه کمک‌کار و نگاهدار حرارت غریزیه است که نگاهدار و کمک‌کار حیات می‌باشد ولی رطوبت غریبه غیرطبیعی، برعکس، حرارت ذاتی را از بین می‌برد.

و خداوند متعال به حکمت کامله خود ریه را طوری قرار داده که دارای چشمه‌ها و مسامات و منافذی است تا رطوبت‌هایی را که در فضای سینه بر اثر بخارات متصاعده از قلب و معده و کبد پیدا می‌شود از هم پاشاند تا جمع نشوند و سبب تعفن نگردند، چه اگر

۱. حرارت غریزیه قوه حرارت اصلیه که با نطفه بوده و محرک و ترقی‌دهنده و جذب‌کننده مواد لازمه و مایه حیات است.

۲. رطوبت غریزیه قوه سیلان و قابلیت اشکال مختلفه است که به واسطه تأثیر حرارت غریزیه می‌تواند رو به نمو بگذارد و اگر نباشد قابل ترقی و نمو نخواهد بود.

متعفن شوند امراض مختلفه برسام^۱ و خُراج^۲ و سینه پهلو^۳ و امراض سینه^۴ و کبد^۵ و ریه^۶ ظاهر می شود.

و دود تریاک ریه را به هم فشرده (متکاثف) و منافذ آن را خیلی تنگ می کند که بر اثر آن و به واسطه کم شدن رطوبت اصلیه متصلب پیدا می کند و نمی تواند رطوبت ها را بیاشاند و سبب بروز امراض نام برده می شود، چنان که دیده شده که بسیاری از مبتلایان

۱. اثری که از ورم پرده واقع بین کبد و معده در دماغ پیدا شود برسام نامیده شده. و در این مرض حال و سواس و انقلاب حال خصوص وقت بالارفتن بخارات پیدا شود، و دردی مانند خلیدن خار در طرف راست باشد. تب و سرخی رنگ ظاهر گردد و غالباً با سرسام (در دسر) که ورم پرده های دماغ یا خود دماغ است و با تب، سنگینی سر و سرخی چشم و سردرد و هذیان همراه است، و بعضی از پزشکان قدیم این کلمه را فارسی مرکب از بر و سام دانسته و گفته اند سام به معنی درد و بر به معنی کنار است که در این جا مراد سینه می باشد و بعضی هم آن را به کسر باء نوشته اند.

۲. خراج، ورم و زیادی حجم که در زیر دست پیدا می شود و درد دارد و پیدایش آن به واسطه جمع شدن مواد غلیظه است از کثافت خود که طبیعت به عضوی می ریزد و از دفع آن به توسط عرق و چرک و بخار عاجز می شود.

۳. ذات الجنب، ورمی است در پرده درونی سینه، که روی اضلاع و عضلات از طرف اندرون کشیده شده، یا در پرده ای که بین آلات تنفس و آلات تغذیه قرار گرفته یا در یک طرف آن پیدا شود. و علامت آن تب شدید و درد در زیر اضلاع و فشار شرایین و نفس تنگی زیاد و سرفه و بر افروختگی صورت است.

۴. مراد مرضی است که در طب قدیم ذات الصدر گویند. و آن ورمی است که در پرده ای که سینه را در داخل به دو قسمت می کند و از استخوان بالای سینه به غضروف خنجری و از پشت به فقرات پشت وصل می شود پیدا شود، و بر اثر آن درد بین دو استخوان سینه ای تا دهانه معده ظاهر گردد که نتواند سر را رو به بالا کند یا به پایین نظر اندازد.

۵. مراد از ذات الکبد مرضی است که در کبد ظاهر می گردد.

۶. ذات الریه ورمی است که در ریه بر اثر مواد کثیفه که از سر ریزش می کند یا بر اثر ذات الجنب پیدا می شود و موجب تب شدید طولانی قطع نشدنی و تنگی نفس و درد سینه و سرخی رو و چشم می شود.

تریاک به یکی از بیماری‌های نام‌برده مبتلا می‌باشند و بسیاری هم بر اثر این امراض بدروود زندگانی نموده‌اند.

پس در دود تریاک تمام مفاسد موجود در باده وجود دارد و مفاسد گوناگون دیگر نیز اضافه بر مفاسد نام‌برده به جای منافی که در باده می‌باشد موجود است.

پس حرمت کشیدن تریاک به چندین جهت شدیدتر از خوردن شراب است. پس لعنت خدا باد بر تریاک و تریاکی.

افیون و اثرات آن^۱

استعمال افیون مخصوصاً کشیدن دود آن، امروز در مملکت ایران و بسیاری از ممالک خاور به حدّی زیاد شده که اکنون بسیاری از مردم بدان مبتلا می‌باشند. مفساد آن نیز به قدری است که قابل شمردن نیست و این زهر کشنده با وجود مفساد آن روزبه‌روز در میان مردم زیادتر می‌شود و مانند بیماری‌های واگیردار به کسانی که مبتلا نیستند سرایت می‌کند. البتّه نمی‌توانیم فواید طبّی تریاک را منکر شویم ولی استعمال غیرطبّی مخصوصاً دود آن بی‌اندازه زیان‌آور و خطرناک است.

نظر به این امر نگارنده خود را موظّف دانست که برای مبارزه با این بلای عمومی خانمانسوز به سهم خویش مفساد آن را در حدود اطلاع خود شرح دهم و ابتدا به‌طور اختصار تاریخ آن را به‌نظر

۱. دانشمند ارجمند جناب آقای سلطان‌حسین تابنده این مقاله را در اسفند ماه هزار و سیصد و شانزده خورشیدی درباره زیان‌های افیون نگاشته‌اند.

خوانندگان می‌رسانم، سپس به خواص و مضرات آن مجملاً اشاره می‌کنم. البته تحقیق کامل این مطلب مربوط به طبّ می‌باشد و از حدود اطلاع این بنده بیرون است.

افیون معرّب است و از کلمه اوپیون یونانی گرفته شده و به معنی چرت آورنده است و در فرانسه آن را اوپیوم گویند و فارسی آن هپیون است (به تقدیم پای فارسی بر یاء مثناة) و محتمل است که این کلمه نیز از یونانی گرفته شده باشد یا آنکه یونانیان از زبان قدیمی پارسیان آن را گرفته باشند.

ناصرخسرو گوید:

داد کن ار نام نیک خواهی از یراک

عقل تو را هزل دشمن است چو هپیون

به عربی آن را لبن الخشخاش و افیون گفته‌اند و گویند مراد از

آن شیرۀ منجمد خشخاش سیاه است نه سفید.

اما لفظ تریاک که معرّب آن تریاق است به معنی پادزهر که ضدّ

سمّ و شوینده زهر است می‌باشد. و استعمال آن به معنی افیون در

اصل لغت نبوده و تازه پیدا شده است یعنی از موقعی که تریاک در

ایران شیوع یافت و به نظر چنان می‌آید که این استعمال نیز از طرف

کسانی که مبتلا به افیون بوده‌اند شیوع یافته که برای رواج دادن و

ستایش آن نام تریاک را بر آن گذاشته‌اند، یا دیگران به طور استهزاء

این لفظ را ادا کرده‌اند، یا به واسطه اینکه در معجون‌های تریاقی برای

حفظ و دوام اثر ادویه باید قدری افیون طبق تعیین پزشک در آن حل نمایند: برعکس نهند نام زنگی کافور. ولی لفظ تریاک در اشعار سابقین به معنی ضد سم استعمال شده، از جمله سعدی گوید:

تریاق در دهان نبی آفرید حق

صدیق را چه غم بود از زهر جانگزا

حافظ گفته است:

دل ما را که ز مار سرزلف تو بخت

از لب خود به شفاخانه تریاک انداز

شاعر دیگر گفته:

عشق کامروزم چنین جان می فشارد در قمار

اولم در دل فریب نشئه تریاق شد

در این شعر زیر می توانیم این کلمه را به هر دو معنی بگیریم که

گفته شده:

گرت یک دم نبینم می دهم جان بلی افیونی ام تریاکم این است

ولی به استعمال اخیر عامیانه نزدیک تر است و گمان می کنم از

شعرای اخیر باشد.

افیون اقسام مختلف دارد. طبّا گویند بهترین اقسامش آن است

که صاف و مایل به سفیدی باشد، این قسم در آب زود حل شده و در

آتش و آفتاب نیز به زودی گداخته می شود و دارای بوی تندی است.

ولی آنچه دارای رنگ تیره و جمودت زیاد باشد از قسم اول پست تر

و خواص آن را ندارد. علت اختلاف و پیدایش اقسام و الوان متعدّد

آن مختلف بودن زمین‌هایی است که در آنها کشت تریاک می‌شود و آب و تخم نیز در خوبی و بدی آن مدخلیت دارد که کشاورزان کاملاً بر آن واقفند.

افیون در زمان‌های پیشین نزد اطباء معروفیت داشته و خواص آن را بیان می‌نمودند و بلکه بعضی دانشمندان گفته‌اند که اومیرس شاعر معروف یونانی که تقریباً در هزار سال پیش از میلاد می‌زیسته از آن نام برده و آن را نپینش گفته است، و خاصیتی که برای آن ذکر کرده آن است که اضطرابات روحی بشر را تسکین می‌دهد. و دربارهٔ بقراط هم بعضی گفته‌اند که افیون را می‌شناخته ولی زیاد به کار نمی‌برده. بعضی هم می‌گویند که اصلاً به خواص تریاک آشنایی نداشته و آن را استعمال نمی‌کرده است. و نیاکوراس فیلسوف و پزشک معاصر بقراط از تأثیرات تریاک در اعمال نخاعی و دماغی اطلاع داشته و آن را استعمال می‌نموده است.

پس از بقراط نیز اطباء بدان توجه داشته و گاهی آن را در معالجاتشان به کار می‌بردند مخصوصاً جالینوس که خاتم طبای قدیم و تالی مرتبهٔ بقراط است به خواص آن آشنایی داشته و در داروهای طبّی از آن استفاده می‌نموده است. در قرن سوم پیش از میلاد پزشکان افیون خالص و حقیقی را از میکونیوم که یک قسم غیرخالص آن است تمیز داده و از آن معجون‌هایی ترکیب نمودند، که از آن جمله معجون تریاق مشهور است که بعداً تکمیل شد. استعمال طبّی تریاک در میان طبّای اسلامی و طبّای متأخر

اروپایی خیلی شیوع یافت، و درحقیقت اولین کسانی که پی به خواص آن برده و آن را در تراپوتیک و مداوای امراض داخل نمودند اطبای اسلام از قبیل ابن سینا و رازی بودند که بدان اهمیت زیاد داده و خواص آن را کشف کردند و استعمال آن به طوری شیوع یافت که از بیشتر داروهای طبّی جلورفت و اروپاییان هم که از منابع علمی اسلامی استفاده می‌کردند و در طبّ هم از اطبای اسلامی پیروی می‌نمودند به اهمیت آن پی برده و آن را زیاد استعمال می‌کردند. سیدنهام مشهورترین پزشک اروپا در قرن هفدهم گفته است که هرگاه به ترک استعمال افیون مجبور شد ترک معالجه و طبابت خواهد کرد.

امروز اهمیت طبّی افیون به قدری است که آن را از اصول داروهای طبّی می‌دانند و گویند بدون تریاک و جیوه و گنگنیا و ارسنیک طبابت محال است.

تا اوایل قرون جدید تریاک را در عداد عوامل مخدّره و خواب‌آورنده محسوب می‌داشتند و حتّی پدر خواب معروف بود ولی بعداً که به اهمیت زیاد آن پی بردند آن را جزو ادویّه مغیّر عصب و نوروتراپیک گفتند.

ولی باید دانست که فواید طبّی که در تریاک است مخالف مضراتی که در اقسام دیگر استعمال آن می‌باشد نیست چنان‌که دیگر سمّیات نیز همین خواص را دارند، یعنی اگر مطابق دستور طبّی استعمال شود نافع و به غیر آن ترتیب کشنده است.

تریاک نیز با آنکه فواید طبّی زیادی دارد کشیدن دود آن بی‌اندازه مضرّ و خطرناک است چنان‌که خوردن آن نیز اگر مخالف دستور طبّی باشد کشنده است.

در ابتدای شروع به زراعت تریاک که در چه زمان و چه جایی بوده اطلاع صحیحی در دست نیست ولی بعضی حدس می‌زنند که زراعت و تجارت آن از آسیای صغیر و شبه جزیره آناتولی شروع شده و از آنجا به جاهای دیگر سرایت کرده باشد. اکنون در ممالک هند و ایران و ترکیه و چین و مصر تجارت آن رواج دارد، ویژه در چین که محصول آن خیلی زیاد است و قریب یک قرن و نیم پیش، تمام آن در داخله همان کشور صرف شده و به خارج نمی‌رفت بلکه قریب نود درصد (۹۰٪) تریاکی هم که از هند صادر می‌شد در چین مصرف داشته و شرکت تجارتهی هند از این راه سود فراوانی می‌برد.^۱ استعمال افیون اقسام مختلفی دارد: در اروپا فقط برای ترکیبات دوائی و معالجات طبّی استعمال می‌کنند ولی در میان ملل شرق به اقسام دیگر از قبیل خوردن و کشیدن دود آن نیز استعمال می‌شود و مانند قهوه و چایی و مشروب شایع است. ولی عوارض استعمالات غیرطبّی آن زیاد است. در میان مسلمین و چینی‌ها و هندوان خوردن آن و جویدن، و کشیدن دود آن خیلی معمول است و همه این اقسام دیر یا زود مبتلای بدن را مسموم می‌کند. این استعمال در

۱. پس از آنکه چین رسماً کمونیست شد از کشیدن تریاک نیز جلوگیری نمودند و بانهایت شدت در ترک آن مراقبت کردند که اکنون روش سابق در آنجا نیست.

کشورهای خاور از چند قرن پیش معمول بوده و در چین ابتدا جویدن آن شایع گردید، سپس در اواسط قرن هفدهم دود آن نیز شیوع یافت و چون آن را مانند مسکر استعمال می‌کردند به‌زودی عمومیت پیدا کرده به‌طوری که تقریباً همه افراد بدان مبتلا شدند. در سال هزار و هفتصد و نود و شش میلادی (مطابق هزار و دویست و نه قمری و هزار و یکصد و هفتاد و پنج شمسی) فرمان پادشاهی به منع آن صادر گردید و ورود آن از خارجه ممنوع شد از این جهت رو به نقصان گذاشت و مع‌ذلک واردی آن در سال هزار و هشتصد میلادی به‌طور تخمین دویست و بیست هزار کیلوگرم بود و در سال هزار و هشتصد و سی و سه میلادی (۱۲۴۸ قمری) مجدداً قدغن شد و در سال ۱۸۳۹ میلادی بیست هزار صندوق که قیمت تقریبی آنها صد میلیون فرانک بود با حضور جمع زیادی به دریا ریخته شد.

شرکت تجار تی انگلیس در هند که از این راه استفاده‌های زیاد و سرشاری برده بود جدیت و کوشش بسیار داشت که آن را انتشار دهد و به‌طور قاچاق وارد می‌کرد ولی دولت چین در وارد نشدن آن مراقبت و سخت‌گیری زیاد به‌خرج داد به‌طوری که به مناقشات رسید و بالاخره در سال هزار و هشتصد و چهل و دو میلادی قراردادی بسته شد که ورود افیون در قسمت‌های ساحلی چین آزاد باشد. در کشور ژاپن استعمال آن در سابق مانند چین شیوع داشت ولی در انقلاب هزار و هشتصد و شصت و هشت میلادی (۱۲۸۵)

قمری) دولت با این امر مخالفت فوق‌العاده به‌خرج داده و آن را به‌کلی قدغن نمود. و امروز این بلای خانمان‌سوز در ژاپن اصلاً وجود ندارد و یکی از عوامل ترقی این ملت نیز همین است زیرا صفاتی که بر اثر تریاک پیدا می‌شود و همچنین عوارض جسمانی آن مخالف با ترقی روحی و جسمی است.

در میان ایرانیان نیز مدّت‌ها است که شیوع دارد و روز به‌روز زیادتر می‌شود ولی تاریخ صحیح آن به‌نظر نگارنده نرسیده، و گمان بعضی آن است که تریاک یکی از یادگارهای مغول است که از چین با خود آوردند ولی چون استعمال دود آن در آن اوقات برحسب تاریخ در خود چین معمول نبوده نمی‌توانیم این عادت را یکی از یادگارهای دوره مغول بدانیم. و نیز نمی‌توانیم بگوییم زراعت آن به‌توسط آنها از چین آمده زیرا اطّباتی پیش از مغول مانند شیخ ابوعلی و محمد بن زکریای رازی درباره تریاک سخن گفته و خواص آن را ذکر نموده‌اند ولی محتمل است که شیوع خوردن و جویدن آن توسط مغول به ایران آمده باشد.

طرز استعمال دود آن در چین به این طریق بوده که از آن حب‌هایی به‌اندازه حب لوبیا درست نموده این حب را در سوراخی که در قلیان آن برای این کار معین است قرار داده و آتش را نزدیک آن آورده سر دیگر لوله را که سوراخ داشت در دهن گذاشته نفس را بالا برده و آن نیز مشتعل شده و دود آن از سوراخ مذکور به‌دهان وارد می‌شد. در ایران این قسم معمول و به‌وافور معروف است. قسم

دیگر هم معمول است که به توسط چراغ این عمل انجام می‌شود و زیان‌های آن زیادتر از قسم اول است. وافور در قسمت‌های مرکزی ایران بیشتر است ولی در کرمان و بلوچستان و خراسان قلیان چراغی شایع‌تر است.

در بعضی از معتادین کشیدن شیره تریاک چندان تأثیر ننموده از این جهت جوهر آن را می‌کشند و طریق به دست آوردن آن این است که: پس از کشیدن تریاک سوخته و جرمی که به توسط سیخک داخل سوراخ وافور می‌شود کم‌کم جمع می‌شود. جرم نام‌برده را توسط آتش آب می‌کنند و می‌جوشانند و زبده و خلاصه آن را جوهر تریاک می‌نامند.

آثار طبّی که بر تریاک مترتب است زیاد ولی قسمتی از آنها که به موضوع بحث ما ارتباط دارد مذکور می‌شود:

افیون از زهرهای کشنده است و در اروپا نیز برای خودکشی استعمال می‌شود. چون به مقدار کم استعمال شود سستی و رخوتی ایجاد می‌کند که منجر به خواب می‌شود و اگر مقدار استعمال زیادتر باشد، ابتدا در بدن تحریک کرده بر اعمال روح می‌افزاید سپس موجب اضطراب زیادی می‌شود. ادامه بر تریاک و ترکیبات آن موجب کمی میل به غذا و نقصان باه است و هیچ دارویی به زودی تریاک عادت نمی‌شود. شیخ ابوعلی گوید استعمال افیون موجب از بین رفتن قوه فهم و ذهن و از کارافتادن دستگاه گوارش و عمل هضم است.

زیان‌های طبّی آن خیلی زیاد است از جمله آنکه به‌واسطهٔ یبوستی که دارد رطوبت غریزی بدن را کم می‌کند و بر اثر کم شدن رطوبت حرارت غریزی نیز کم می‌شود و باعث ضعف و نقاهت و یبوست مزاج می‌گردد. دیگر آنکه دستگاه گوارش بر اثر دود تریاک چرکین و کثیف شده از عهده انجام کار خود و گرفتن بدل مایتحلل نمی‌تواند برآید.

توضیح این مطلب به‌طور اختصار آنکه: دل انسان که به‌عقیده فلاسفهٔ متقدّمین مرکز روح حیوانی است همیشه در قبض و بسط و مرکز حرارت غریزی بدن است که با رطوبت غریزی همراه می‌باشد و قوّهٔ حیاتی بر اثر این دو کیفیت مرموز که حکم دو قوّهٔ مثبت و منفی الکتریسته را دارد در تمام ذرات بدن جاری است، و هرچه این حرارت و رطوبت زیادتر باشد قوّهٔ حیاتی شدیدتر و هرچه کمتر شود این قوّهٔ ضعیف‌تر می‌گردد از این‌رو در اوّل جوانی که حرارت و رطوبت غریزی بدن زیاد است طراوت و نشاط زندگانی نیز بیشتر است، ولی در موقع پیری برعکس است و چون این دو کیفیت رو به‌ضعف گذاشت آثار ضعف در بدن بیشتر می‌گردد تا آنکه بر اثر از بین رفتن این دو چیز مرگ پیدا می‌شود.

طبیعت تریاک چون مخدّر و مسکن است مخالف حرارت غریزی می‌باشد و رطوبت غریزی را هم از بین می‌برد و چون در موقع کشیدن زبده و صافی آن از راه دهن که مجرای تنفس است وارد شده و از آنجا به قلب می‌رود و حرارت غریزی را کم می‌کند و

هرچه زیادتر شود حرارت را کمتر می‌کند. و از بین رفتن حرارت غریزی قلب موجب فقدان حرارت بدن می‌گردد تا مرگ دست دهد. ریه نیز جسمی است متخلخل و دارای چشمه‌ها و مسامات زیاد و بخاراتی که از معده و قلب به سینه می‌آید ریه به تدریج آنها را به خود جلب می‌کند و در خود به تحلیل می‌برد و در کشیدن تریاک جسم متخلخل ریه متکاثف می‌شود و رطوبت ریه را به خود جذب می‌کند و مسامات آن را تنگ و بالاخره مسدود می‌نماید، به طوری که نمی‌تواند رطوبت را به خود جذب کند و در نتیجه ریه می‌خشکد و حرارت و رطوبت غریبه بر آن حکم فرما می‌گردد و امراض ریوی و صدری پیدا می‌شود.

و این امراض در تریاکی‌ها خیلی زیاد است و بسیاری از آنها به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و بر اثر این امراض می‌میرند. قوای هضم و تولید نیز بر اثر دود تریاک ضعیف می‌شوند، زیرا آنها هم در عمل خود به حرارت غریزی احتیاج دارند. ولی تریاک این حرارت را از بین می‌برد و نمی‌گذارد که دستگاه گوارش و تولید به خوبی مشغول کار باشد از این رو تریاکی‌ها غالباً کم‌خوراک و بی‌میل به غذا می‌باشند و میل مقاربت هم در آنها کم است و بر اثر ضعف هاضمه لاغری و سستی اعضا و پژمردگی و از کارافتادگی نیز پیدا می‌شود. و جوان‌های بیست و پنج ساله در قیافه هم چون اشخاص چهل و پنج ساله می‌شوند چنان‌که شاعر گفته:

رستم دستان اگر باشی شوی چون پیر زال

کمتر از روبه شوی باشی اگر چون شیر نر
بعلاوه تریاک به همه ضروریات شش گانه بدن خلل می رساند:
اما در خوردن و آشامیدن معلوم شد. حرکت و سکون بدنی نیز بر اثر
این امر از حد اعتدال خارج می شود، زیرا شخص تریاکی غالباً تنبل
و بی میل به ورزش و حرکت است و افراط در سکون موجب
حبس شدن رطوبت و پنهان شدن حرارت غریزی است؛ اما حرکت و
سکون نفسانی نیز به واسطه تریاک تغییر می کند، زیرا چنان که گفتیم
شهووت کم می شود و به واسطه جمود و کندی دوران دم قوه غضبیه
نیز کمتر از حد اعتدال می شود. هوا نیز از ضروریات است برای او
که بر اثر دود تریاک فاسد می شود و هوای کثیف به قلب او می رود.
استفراغ و امساک نیز بر اثر این عمل زشت حالت اعتدال خود را که
برای حفظ صحت بدن لازم است از دست می دهد، زیرا چنان که
تذکر دادم یبوست بر مزاج غالب می شود و نمی تواند مواد زائده و
کثافات را به خوبی دفع کند، همچنین از هضم غذا عاجز است. خواب
و بیداری نیز تغییر می یابد زیرا خواب بر اثر رطوبت است و هرچه
رطوبت بدن کمتر شود خواب نیز کمتر می گردد چنان که در پیران
ملاحظه می کنیم که خواب آنها از جوانان کمتر است زیرا رطوبت
غریزی بدن در آنها کمتر است و رطوبت غریبه به واسطه کم شدن
حرارت غریزیه زیاد می شود. در تریاکی چون این رطوبت کم
می شود خواب او رو به تقلیل می رود و بیداری هم چون ملازمه

حرکات بدنی و نفسانی می‌باشد و در تریاکی کم است از این‌رو بیداری او هم بیداری کامل نیست و غالباً حالت چرت و خمودت بر آنها غلبه دارد.

پس معلوم شد که استعمال دود تریاک به کلی مخالف با بهداشت است و انسان را به‌وادای فنا و زوال سوق می‌دهد و دوری از آن از لحاظ طبّی لازم و احتراز از آن واجب و عقل سالم حکم می‌کند که دوری از چیزهای مضرّ و خطرناک لازم است.

اثری که در مشروبات الکلی موجود است در تریاک نیز وجود دارد و حالتی ایجاد می‌کند که قوّه شعور و تمیز را از انسان می‌برد. فرقی که دارد این است که بروز این اثر در مشروب دفعی و در تریاک تدریجی است ولی این اثر در شخص مست از بین می‌رود و قوّه عاقله او مجدداً برمی‌گردد و در تریاکی بر نمی‌گردد و قوّه فکر و تدبّر را به تدریج از او سلب می‌کند و البته تمام کمالات مبتنی بر قوّه عاقله می‌باشد، و نقصان آن موجب زوال جمیع صفات است چنان‌که در دیوانه ملاحظه می‌کنیم. فرقی که هست آن است که از بین رفتن عقل بر اثر جنون اختیاری نیست از این‌رو مسؤولیت اخلاقی متوجه او نمی‌شود ولی فقدان قوّه عاقله در تریاکی بر اثر سوءاختیار و بی‌قیدی خود اوست. و البته مسؤولیت اخلاقی دارد و عقل و شرع به‌لزوم جلوگیری از آن حکم می‌کند. حواس و قوای باطنه نیز در کار سست می‌شود، مثلاً قوّه واهمه که معانی جزئی دنیوی یا اخروی را درک می‌کند در او کند می‌شود، و توجه به لذت‌های عقلانی دنیوی یا

اخروی نمی‌کند و قوه شوقیه از بین می‌رود مگر موقع کشیدن که گویا قوای وهم برای آماده شدن هلاکت مجتمع می‌شوند و خیال جمع می‌شود. متخيله نیز که در معانی و صور تصرف می‌کند و درحقیقت برای تدبیر معاش و توجه به معاد مهیا است تعطیل می‌شود و از کار می‌افتد.

زایل شدن این قوا موجب از بین رفتن صفات انسانیت و فقدان اخلاق پسندیده است. اینها محسوسات و مشهودات عمومی است که عقل و حس بدانها حاکم و نزد همه نیز مشهود است و اگر در ذکر مدارک علمی نقصی مشاهده شود بعداً دانشمندان تشریح می‌نمایند. شخص تریاکی مقید به وفای به عهد نیست و به قول خود اهمیت نمی‌دهد. غیرت در او یافت نمی‌شود مخصوصاً در اشخاصی که با چراغ به کشیدن تریاک عادت دارند، زیرا مضرات چراغ از وافور زیادتر است، از این رو مضرات و مفسد اخلاقی آن نیز خیلی زیاد است. صفت مناعت و بلندی طبع را هم از بین می‌برد، چنان‌که از چندین نفر از تریاکی‌ها شنیده‌ام که با دارایی زیاد در موقع کشیدن تریاک به حبه تریاک رفیق خودنظری دارند و حتی این قسمت گاهی منجر به دزدی نیز می‌شود و در هر جا تریاکی زیادتر است دزدی نیز بیشتر می‌شود و هر جا کمتر باشد دزدی نیز کم است. گشاده‌رویی و محبت را نیز از بین می‌برد و تریاکی‌ها غالباً عبوس و ترش‌رو می‌باشند. دوستی کار و کسب را نیز از انسان می‌برد و حالت تنبلی را که مبعوض بزرگان دین و تمام عقلا است ایجاد می‌کند و بر

فرض در حال عادی بتوانند مختصر به کار برسند، آن هم به تدریج از بین می‌رود.

و در موقع عادت رسیدنِ وقت کشیدن، هر قسم کار مهمی باشد چه برای شخص و چه جامعه و چه مملکت، خواه دینی و خواه دنیوی امکان ندارد به آن کار برسند، بلکه کشیدن را بر همه کارها ترجیح می‌دهند.

مخالف توجه به عبادات نیز هست مثلاً بیشتر بلکه تمام تریاکی‌ها نماز صبح آنها قضا می‌شود و در موقع سحر و بین‌الطلوعین مانند سگها خوابیده‌اند و نمی‌توانند بیدار شوند در صورتی که یکی از بزرگ‌ترین صفات مؤمن که در اخبار و آیات رسیده سحرخیزی است ولی تریاکی از این نعمت بزرگ محروم است، زیرا بیشتر تریاکی‌ها عادت دارند که اول شب تریاک می‌کشند و بعضی از اول شب تا نزدیک سحر مشغولند. پس از بروز کیفیت آن چون می‌خوابند صبح را نمی‌توانند بیدار شوند و کم است کسی که تریاکی بوده و صبح بیدار باشد. از عبادات دیگر نیز انسان را باز می‌دارد و این حالات روزبه‌روز در آنها رو به شدت است به طوری که آنها را تدریجاً نسبت به تمام عبادات بی‌قید می‌نماید. طلوعی گفته:

مجوی امید بهبودی ز حال این سیه‌روزان

که خود ز امروز بدتر می‌شود فردای وافوری

تریاک انسان را از جامعه خارج می‌کند، به طوری که نمی‌تواند

وظایف اجتماعی خود را به طور کامل انجام داده و از عهده خدماتی که وجدان اجتماعی و ملی به او محول نموده برآید، پس درحقیقت از تمدن دور و در زمره وحشیان داخل است.

انسان را از طراوت بدنی نیز محروم نموده و از نعمت جمال بی بهره می گرداند و رنگ را زرد نموده بدن را لاغر و نحیف و ضعیف می گرداند که به محض دیدن شناخته می شود. گرچه گاهی رنگ و شکل شخص مبتلا به بواسیر یا سیفلیس یا غریب گز و مالاریایی هم شبیه تریاکی می شود. و همچنین شخص تریاکی از درک لذت های دنیوی محروم می شود.

پس تریاک درحقیقت أم الخبائث است. طلوعی باز گفته:

فرقه اوباش و سردمدار و گلخن تاب را

رتبه کم گردد شوند از داخل وافوریان

بلکه مفسد آن به مراتب از مشروبات الکلی بیشتر است زیرا مشروبات دارای فایده مختصر و جزئی می باشند و موقتاً انسان را فربه و مزاج را تقویت می کند و استعمال مختصر در بعض امراض شاید مفید باشد ولی در تریاک هیچ اثر نیکی نیست و تمام اثرات آن بد و مضر است و چون صفات انسانیت را به کلی از بین می برد و همت را سلب می نماید؛ از این رو تریاکی هرچند خود مقرر به بدی آن می باشد و از آن منزجر است ولی کم است تریاکی ای که بتواند ترک آن را نماید و هرچه بخواهد ترک کند موقعش که رسید او را به خود می کشد و از تصمیم بر ترک منصرف می نماید، چون همت

نیست و هرچند این قسمت در سایر معاصی نیز هست ولی در تریاک بیشتر است و سایر معاصی اقلاً در مرض و احتمال مرگ عزم بر ترک پیدا می‌شود، ولی در تریاکی این حالت کمتر ظاهر می‌گردد مگر آنکه صاحبش دارای همتی بلند باشد که تصمیم بگیرد به هر قسم شده ولو آنکه خطر هلاکت برای او باشد گرد تریاک نگردد و از تصمیم خود هم صرف نظر ننماید، و البته صاحب این حالت خیلی کم است. نگارنده چند نفر را می‌شناسم که این حالت را دارا بوده و بر اثر همت و اراده به ترک تریاک موفق شده‌اند.

و چون تریاک صفات انسانیت را از بین می‌برد و اخلاق اجتماعی و فردی را فاسد می‌کند البته برای جامعه هم مضر است و موجب زوال جامعه می‌شود، و تا موقعی که تریاک در میان ملت‌های شایع است ترقی برای آن ملت میسر نیست، زیرا ترقی و تکامل بر اثر بروز فعالیت افراد است و تریاک این حس را از بین می‌برد. یکی از قدم‌های نخستین که دولت ژاپون برای ترقی ملت خود برداشت آن بود که تریاک را به کلی از بین برد و استعمال آن را قدغن نمود و در ظرف هفتاد سال خود را به دول متمدنه اروپا که تمدن آنها نتیجه زحمات چندین قرن است رسانید. ولی اگر تریاک از میان آنها نمی‌رفت به طور قطع این ترقی برای آنها پیدا نمی‌شد و می‌توان گفت یک علت عقب افتادگی چینی‌ها^۱ شیوع این بلای

۱. ولی چین کمونیست از این بلای خانمان‌سوز جلوگیری کرد و در این باره شدت عمل اظهار نمود.

خانمان سوز در میان آنها می‌باشد که آنها را به سوی فنا و زوال سوق می‌دهد و ممکن است به تدریج تمدن چندین هزارساله آنها را از بین برده تابع ملل دیگر قرار دهد مگر آنکه روش خود را تغییر دهند. جامعه ایرانی نیز بر اثر این عادت زشت و عمل قبیح انحطاط اخلاقی برای آنها پیدا شده روز به روز اخلاقشان فاسدتر و صفات عقلانی پست‌تر و قوای بدنی ضعیف‌تر می‌شود. حالت ترس و فرار از کار و رغبت نداشتن به علوم و امثال این صفات بر اثر این امر است و این صفات که در غیرت‌ریاکی هم فراوان است می‌توان باز اغلب آن را نتیجه تریاک و تریاکی دانست که این اخلاق از آنها به‌دیگران سرایت کرده و یا به ارث و کسب به فرزندان رسیده است، و چون اکثریت یافته قبح از انظار رفته است.

البته این چنین چیزی به حکم شرع و عقل مذموم و دوری از آن واجب است از این رو بزرگان سلسله ما که سلسله نعمت‌اللّٰهی گنابادی می‌باشیم کشیدن آن را حرام دانسته و آن را مانند مشروبات الکلی گفته‌اند و جدّامجد نگارنده جناب حاج ملا سلطان محمد در تفسیر بیان السعادة^۱ در ذیل آیه یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ در سوره بقره راجع به زیان‌های مشروبات الکلی و دود تریاک بحث مفصّلی نموده و بر تریاک و تریاکی لعن نموده است^۲ و فرزند آن جناب مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه نیز در این باب کتابی به نام ذوالفقار

۱. چاپ سنگی سال ۱۳۱۴ قمری، ص ۱۰۶، جلد اول و چاپ دوم، جلد اول، ص ۱۹۴.

۲. نگارنده آن قسمت را ترجمه نموده و ضمیمه این کتاب قرار دادم.

نوشته و حرمت آن را ذکر نموده و چند نفر از مراجع تقلید عصر بدان فتوی داده‌اند که در آخر آن کتاب چاپ شده است.^۱ بنابراین امیدوارم این بلای خانمان‌سوز و مایه‌شتر بر اثراندرزهای جامعه روحانیت و اقدامات و کوشش‌های دولت و تبلیغات دانشمندان مملکت، از میان مردم ایران رخت بربندد و البته این امر موقعی مؤثر است که گوینده و اقدام‌کننده اولاً خود همت نموده و دوری گزیند و بعد سایرین را عملاً و قولاً نهی نماید. والسلام علی من اتبع الهدی.

۱. نگارنده در زمستان سال هزار و سیصد و بیست و چهار خورشیدی به عتبات عالیات مشرف شده و در آنجا حضور حضرت آیت‌الله مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی رسیده و سؤالاتی نمودم از جمله راجع به تریاک کشیدن که در ایران معمول است سؤال نمودم. جوابی که دادند به این مضمون بود: تریاک به ترتیبی که امروز معمول شده و در ایران شیوع پیدا کرده حرام است چون مورث صفاتی است که مخالف دیانت و موجب از بین رفتن صحت بدن است ولی استعمال طیبی آن در دواجات یا خوردن برحسب دستور طبیب یا اعتیاد به خوردن آن به مقدار کمی برای پیرمردان گاهی مانعی ندارد.

چند دستور در ترک تریاک

چند دستور زیر را پدر بزرگووارم جناب آقای صالح علیشاه در سابق که وسایل ترک تریاک از طرف دولت و بهداری در دسترس عموم نبود، به بعض معتادین تریاک برای ترک آن داده‌اند و مفید اتفاق افتاده و اکنون هم در این جا برای کسانی که علاقه به ترک آن داشته باشند ذکر می‌شود، ولی البته در اختیار دستورات و اندازه و کمی و زیادی بعض دواهای آن به آقایان پزشکان مراجعه شود بهتر است؛ چون گاه هم ممکن است برای بعض امزجه دستورات دیگری از طرف اطبا داده شود که مفیدتر باشد، مع ذلک دستورات زیر مفید واقع شده است.

امروز بحمدالله دولت و وزارت بهداری در ترک دادن معتادین و مبارزه با این بلای خانمان سوز جدیت فراوان دارد و وسایل ترک در اختیار آنان می‌گذارد و این موضوع مورد تقدیر و تحسین فراوان است. البته اصل در ترک، همّت و غیرت است که با داشتن آن

می تواند ترک کند وگرنه ممکن نیست. و بسیار دیده شده که کسانی در حدود دوازده مثقال جوهر می کشیده اند بعداً همت نموده بدون دوا ترک کرده اند و دستورات زیر هم که ایشان فرموده اند پس از همت بر ترک خوب است و کمک می کند، و بعض معتادین بدان عمل نموده اند و از شر آن خلاص شده اند.

۱- به اندازه ای که بدانند رفع خمار می شود به جای کشیدن بخورند و به تدریج در ظرف چهل روز کم کنند تا ترک شود.

۲- به ترتیب زیر حب درست شود:

تریاک یک مثقال، ریوند چینی یک مثقال، فلفل یک مثقال با عسل مخلوط نموده حب نیم نخودی بسازند و دو حب آن را به جای یک حب تریاک بخورند و به تدریج کم کنند.

۳- طرز مطمئن و آسان تر این است که کشیدن را به خوردن تبدیل نموده و مقداری را که باید به جای کشیدن بخورند تعیین کنند که به طوری که از مبتلایان شنیده شده به جای نیم مثقال که می کشند نیم نخود می خورند. و اندازه خوراک ده روزه را در شیشه کرده و بیست قاشق آب جوشیده روی آن بریزند و بزنند که حل شود و روزی دو مرتبه هر مرتبه پس از تکان دادن شیشه یک قاشق بخورند و همان اندازه که خورده از آب شیشه دیگر که مطابق دستور زیر تهیه شود روی آن بریزند تا بیست روز یا چهل روز به اندازه اطمینان شخص پس از نهار یا شام. از نسخه های حب که نوشته می شود هر کدام که تهیه شد هر وعده یک حب بخورند و اگر در بین

اثر حرارت احساس شد یک وعده یا یک روز ترک حب کنند.
 آب که ذکر شد این طور تهیه کنند:

سنبل الطیب دو مثقال، زعفران نیم مثقال، بادیان دو مثقال
 دم کرده صاف نموده یک مثقال بی کربنات دوسود و شش نخود
 نمک طعام داخل کنند و در شیشه آب بریزند و هر اندازه آب از آن
 در شیشه تریاک ریختند آب خالص جوشیده به جای آن در آن
 ظرف بریزند.

حب که ذکر شد این طور تهیه شود:

زعفران نیم مثقال، رب سوس دو مثقال، هل نیم مثقال، کندر نیم
 مثقال، قرنفل یک مثقال، مقل ازرق نیم مثقال، با عسل مخلوط
 نموده، حب به قدر ماش تهیه نمایند.

حب دیگر: گنه گنه ده نخود، دارچین دو مثقال، ریوند چینی
 یک مثقال، صمغ عربی دو مثقال، جدوار^۱ دو نخود، رب سوس یک
 مثقال، مَصطکی^۲ نیم مثقال با عسل مخلوط نموده، حب به قدر ماش
 بسازند.

حب ارسنات دوسود میلی گرمی هم به جای حب های فوق
 ممکن است.

نسخه حب جدوار استنساخ از کتاب *بستان السیاحه*، مُبھی^۳ و

۱. جدوار: گیاهی معطر از تیره زنجبیل ها با گل های سنبله ای (و).

۲. مَصطکی: کندر رومی، درختچه ای از تیره سماقیان با شرابه ای شیرین و خوشبو و
 چسبناک که مثل آدامس می شوند (و).

۳. مُبھی: خالی و تُهی کننده (و).

هاضم و مقوی معده و بدن و ممسک منی: جدوار، عدد زرنباد، صندل، قرنفل، صمغ عربی، درونج^۱ عقربی، فلفل، دارچین، زعفران، مصطکی. از هر یک دو جزو و افیون یک جزو همگی را گرفته و بیخته با شیرۀ نبات ممزوج نموده به قدر یک ماش حب بسازند و به وقت حاجت یک حب بخورند.

۱. درونج: معرب درونگ، گیاهی است دارویی و مفید برای عقرب‌گزیدگی (و).

فهرست‌ها

آيات قرآنى

قُلْ مَنْ حَرَّمَ / ٨٧	إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا / ٥٧،	الشَّيَاطِينِ / ٥٧
١٣٣	إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ
لَا تُقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى /	خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ
٦١	قَامُوا كُسَالَى / ٦٢
لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ	إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ
غَيْرِ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ	الْعَدَاةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ / ٦٤	وَالْمَيْسِرِ وَيَصَدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ / ١٢٦	وَعَنِ الصَّلَاةِ / ٩٠، ٩٦
وَ اتُّوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا	اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ / ٤٩
تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ	خَافُوا عَلَى الصَّلَاةِ / ٦١
٥٧ /	رَبِّ إِنِّي لَمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ
وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا	فَقِيرٌ / ١٢٩

لِلنَّاسِ وَ إِنَّمَهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا / ٢، ٥، ١٨، ١٩، ٩٩، ١٥٦، ١٢٥	عَنْهُ / ٧٢ وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا / ٦٦
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ / ٧٢	وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا / ٥٥
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ / ٩٠	وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ / ٢٣
يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ / ١٢٩	وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى / ٦٢
يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ / ٤٠، ٦٨	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ
يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ / ٦٨	

اخبار، احاديث وعبارات عربى

و لا يلبس الشعَر والصُوف ...	أخوك دينك فاحتط لدينك /
٨٦ /	٥٢
أَلْتُوبُ النَّقَى يَكْبِتُ الْعَدُوَّ / ٨٧	إِذَا ارْتَفَعَتْ فِي غَيْرِ وَفْتِهَا رَجَعَتْ
أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِيمَانِ وَ مَا	إِلَى صَاحِبِهَا وَ هِيَ سَوْدَاءٌ وَ
كُنَّا لَنَهْتَدَى لَوْ لَا أَنَّ هَدَانَا / ١	مُظْلِمَةٌ / ٦٢
الْحَمْرُ جَمَاعُ الْإِثْمِ / ٩٥	إِذَا ظَهَرَ الْبِدْعَةُ فِي الْعَالَمِ فَلْيُظْهِرْ
الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى	الْعَالِمِ عِلْمَهُ / ٢٣
الْكِبَائِرِ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي	إِعْلَمَ يَزْحَمَكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَلِجْ
الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ / ٧٨	أَكْلًا وَ لَا شُرْبًا إِلَّا لِمَا فِيهِ
الصَّوْمُ لِي وَ أَنَا أُجْزَى بِهِ / ٩٣	الْمَنْفَعَةُ وَالصَّلَاحُ وَ لَمْ يُحَرِّمْ
التَّظَافَةَ مِنَ الْإِيمَانِ / ٣٤	إِلَّا لِمَا فِيهِ ... / ٦٩
إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكْثُرَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِكَ	أَلْبَسُوا ثِيَابَ الْقُطْنِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
فَإِيَّاكَ وَالزَّيْنَةَ / ٧٥	صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَلْبَسُهُ

أُولِيَّائِي تَحْتَ قُبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ عَيْرِي / ١٢٧ أَيْنَ عَزْمِ الْمُلُوكِ / ١١٨ تَارَكَ الْحَجَّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ / ٦٦	إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ فَأَتَجَمَّلُ لِرَبِّي / ٨٦ إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنْ الْفُسَادِ وَ بَطْلَانِ الْعُقُولِ فِي الْحَقَائِقِ وَ ذَهَابِ الْحَيَاءِ... / ٩٥،٩١
جَصَّصَ الدَّارَ وَ أَكْسَحَ الْأَفْنِيَةَ وَ نَطَّفَهَا وَ أَشْرَجَ السِّرَاجَ قَبْلَ مَغِيبِ الشَّمْسِ / ٨٧ دَعُ مَا يَرِيئُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيئُكَ / ٥٢	إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِهَا وَ لَكِنْ حَرَّمَهَا لِعَاقِبَتِهَا فَمَا كَانَ عَاقِبَتُهُ عَاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ حَرَامٌ / ٩١ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُحَرِّمِ لَبُوسًا وَ لَا مَطْعَمًا / ٨٧
سَلَامٌ عَلَى الْفَاسِقِ الْمُغْلَبِ بِفِسْقِهِ وَ قَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ فِسْقٌ / ١١١ فَارِجِهِ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ / ٥٢ فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ فَكَأَنَّمَا قَادَهَا إِلَى الرِّزَاءِ / ١٠٩ فَإِنَّهُ لَمْ يَنْلِ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا ضَعْفَ بَدَنِهِ وَ وَهَنَتْ قُوَّتُهُ وَ انْقَطَعَ نَسْلُهُ / ٦٧	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْعَبْدِ أَنْ يَتَزَيَّنَ لِإِخْوَانِهِ إِذَا خَرَجَ إِلَيْهِمْ / ٨٧ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالتَّيَاتِ / ١١٢ إِنَّهُ شَرٌّ مِنْ تَرْكِ الصَّلَاةِ لِأَنَّهُ يَصِيرُ فِي خَالٍ لَا يَعْرِفُ مَعَهَا رَبَّهُ / ٩٥ إِنَّهُ يَصِيرُ بِحَالٍ لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ / ٩٦
فَرَضَ اللَّهُ الزَّكَاةَ زِيَادَةً فِي الرِّزْقِ ٦٧ /	إِنِّي أَشْمُ نَفْسِ الرَّحْمَانِ مِنْ قِبَلِ

كلمة حق يراد بها الباطل / ٦٥	فَرَضَ اللهُ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا عَنِ الْكِبَرِ
لا تُجَالِسُوا مَعَ شَارِبِ الْخَمْرِ وَلَا	وَ الزَّكَاةَ تَسْبِيحًا لِلرِّزْقِ
تَعُودُوا مَرْضِيهِمْ وَلَا تَشِيعُوا	وَالصِّيَامَ ابْتِلَاءً لِلْخَلْقِ وَالْحَجَّ
لَهُمْ عَلَى جَنَائِزِهِمْ وَلَا تُصَلُّوا	تَقْوِيَةً لِلدِّينِ وَالْجِهَادَ عِزًّا
عَلَى أَمْوَاتِهِمْ / ١١٠	لِلْإِسْلَامِ ... / ٧٠
لا تَكُونَنَّ حَدِيدَ النَّظَرِ إِلَى مَا لَيْسَ	قَالَ مُحَمَّدُ الطَّيَّارُ تَكَارَيْتُ
لَكَ فَإِنَّهُ لَا يَزُنَى فَوْجُكَ مَا	بِالْمَدِينَةِ دَارًا فِيهَا بَيْتَانِ بَيْنَهُمَا
حَفِظْتَ عَيْنَيْكَ وَإِنْ اسْتَطَعْتَ	بَابٌ وَ فِيهِ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ
أَنْ لَا تَنْظُرَ ... / ٧٩	تَكَارَى ... / ٧٩
لا تَمَازِزْ بَيْنَ الْأَعْدَامِ وَالشُّرُورِ /	كَانَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يُسَلِّمُ عَلَى
٢٨	النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ
لَعَنَ اللهُ الْخَمْرَ وَ غَارِسَهَا وَ	عَلَى الشَّابَّةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ
عَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ	أَتَخَوَّفُ ... / ٧٨
مُشْتَرِيَهَا ... / ١١٢	كُلُّ حَرَامٍ مِنَ الرِّبَا وَ الشَّرَابِ وَ
لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ / ٨٢	الرِّبَا وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ جَمِيعِ
مَا زَنَى غَيْرُ قَطٍ / ٧٥	الْفُؤَاحِشِ فَحَرَامٌ ضَارٌّ لِلْجِسْمِ
مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ / ١٠٨	وَ فَسَادٌ لِلنَّفْسِ ... / ٩١
مَا جَعَلَ اللهُ فِي الْحَرَامِ شِفَاءً / ٩٩	كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ
مَا عَصَى اللهُ بِشَيْءٍ أَشَدُّ مِنْ شُرْبِ	أَنَّهُ حَرَامٌ مِنْهُ بَعِينَهُ / ٥٢
الْمُسْكِرِ / ٨٩	كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ قَلِيلُهُ وَ كَثِيرُهُ /
مَا فَاتَ مَضَى وَ مَا سَيَّأَتْكَ فَأَيْنَ	١٠٩

١١٠	قُمْ فَأَعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ / ٦٥
وَ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِ عَلَى اللَّهِ وَ إِنْ كَانَ حُكْمُ الْمُجْبِزِ الْمَجَازِ غَيْرَ مَا كَتَبْنَا فَهُوَ مَجَازٌ مُطْلَقٌ / ١١٥	مُجَاوِرَةَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى خَيْرٌ مِنْ مُجَاوِرَةِ شَارِبِ الْخَمْرِ وَ لَا تُصَادِقُوا شَارِبَ الْخَمْرِ فَإِنَّ مُصَادَقَتَهُ نِدَامَةٌ / ١١١
وَ كَلَّمَا ذُكِرَ مَوْجُودٌ فِي شَرَابِ الْأَفْيُونِ / ٩١	مَنْ بَاتَ سُكَرَانًا بَاتَ عَرُوسًا لِلشَّيْطَانِ / ٨٩
وَ لَا تُصَدِّقْهُ إِذَا حَدَّثَكَ وَ لَا تَقْبَلْ شَهَادَتَهُ وَ لَا تَأْمَنْهُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ فَإِنْ إِتَمَمْتَهُ... / ١١٣	مَنْ بَاعَ الْخَمْرَ فَلْيَشْقِصِ الْخَنَازِيرَ / ١٠٤ /
وَ لَكِنْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَلْبَسُوا هَذَا الْيَوْمَ وَ لَوْ فَعَلْنَا لَقَالُوا مَجْنُونٌ وَ لَقَالُوا... / ٨٧	مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فَلَا تَرَدِّدُوا جَوَابَهُ وَ إِنْ مَرَضَ فَلَا تَعُودُوهُ وَ سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَ لَا تُسَلِّمُوا عَلَى شَارِبِ... /
وَ مَنْ قَتَلْتَهُ فَأَنَا دِيَّتُهُ / ٩٣	
هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ / ١٢٩	

اشخاص

۸، ۲۰، ۱۲۵، ۱۳۹	ابن ابی الحدید / ۹۵
جذبی، هبة الله (سید) / ۳	ابن سینا / ۱۴۳
حساس، رضا / ۳	اصفہانی، ابوالحسن (آقا سید) /
خراسانی، محمد کاظم (حجّة	۱۵۷
الاسلام آخو ملاً) / ۱۲۰	امیر علیہ السلام (حضرت) ←
دوست محمد (ملاً) / ۹	علی علیہ السلام ← حضرت
رازی / ۱۴۳	علی (ع) / ۸۷، ۸۲، ۷۹
رسول صلی الله علیه و آله	باقر علیہ السلام (حضرت) / ۷۲،
(حضرت) ← رسول (ص) /	۹۵
۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۹،	بقراط / ۱۴۲
۱۱۰، ۱۱۲	بیدختی، علی (حاج ملاً) / ۹
رضا علیہ السلام (حضرت) / ۴،	تابندہ گنابادی، سلطان حسین
۷۷، ۱۰۹، ۱۱۳	(حاج) ← رضا علیشاہ / ۴،

عَلامه شهرستاني، هبة الدين (سيد) / ۱۹	سراج (دکتر سرهنگ) / ۶، ۷ سعادت عليشاه، محمد کاظم
علي بن الحسين ← سيد الشهداء عليه السلام / ۱۱، ۷۲	اصفهانى (حاج) / ۱۴ سعادتى (فخر الاطباء)، حسينعلى
عمر بن اذنيه / ۱۱۴	آقا (حاج) / ۱۵
قاسمعلی (حاج) / ۹	سلطان عليشاه، ملا سلطان محمد
کاظم زاده ايران شهر / ۱۷	گنابادی (حاج) / ۲، ۵، ۹، ۱۰، ۱۵۶، ۱۸
کاظم عليه السلام (حضرت) / ۷۴	شيرازى، محمدحسن (آيت الله حاج ميرزا) / ۲، ۱۰۹
گیلانی، ابوالقاسم (حجة الاسلام آقا سيد) / ۱۲۰	صادق عليه السلام (حضرت) / ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۹۵، ۱۱۴، ۱۰۹، ۱۰۸
ماشاء الله خان / ۱۴	صالح عليشاه، محمدحسن (حاج شيخ) / ۶، ۱۴، ۱۵، ۱۰۱، ۱۵۹
مامقانی، فاضل (حجة الاسلام) / ۱۱۹	صبوحي، شهریار / ۳ صدرالعلماء تربتی (حجة الاسلام) ۱۲ /
مامقانی، محمد / ۱۲۰	طلوعی / ۱۰۹
مصادقی، حسينعلى خان (حاج) / ۳	عایشه / ۷۷
ملا حيدر / ۹	عبدالرسولى، مرتضى / ۷
موسى عليه السلام (حضرت) / ۷۵، ۷۷، ۱۲۹	
ناصر خسرو / ۱۴۰	
نايب حسين / ۱۴	

نوری، محمد (سلطان) / ۱۵	نبهی کرمانی، عبدالرحیم / ۷
نهاوندی، محمدعلی (حجّة الاسلام آخوند) / ۱۲۰	نورعلیشاه، علی (حاج ملا) / ۲، ۱۵۶، ۱۲، ۶
یزدی، کاظم (آیت الله آقا سید) / ۱۲۱	نورمحمد (ملا) / ۹ نورنژاد، ابوالقاسم آقا (حاج میرزا) / ۱۵

اشعار

- از بس که فراوان شده ناموش فروشی / ۱۴۰
زین طایفه، در شهر خریدار نباشد /
دل ما را که زمار سر زلف تو بخست /
از لب خود به شفاخانه تریاک انداز / ۸۱
- به نام آن که جان را فکرت آموخت / ۱۴۱
چراغ دل به نور جان برافروخت / ۵
تریاق در دهان نبی آفرید حق
رستم دستان اگر باشی شوی چون پیر زال /
کمتر از رو به شوی باشی اگر چون شیر نر /
صدیق را چه غم بود از زهر جانگزا / ۴۰، ۱۵۰
- عشق کا مروزم چنین جان می فشارد در قمار / ۱۴۱
حوری جنت در آغوشت اگر خسبدشی
اولم در دل فریب نشئه تریاق شد /
نی تورا رغبت نه از جا جنبدت اصلاً ذکر / ۱۴۱
- غیر از زن این فرقه لامذهب بی دین / ۴۷
داد کن ار نام نیک خواهی ازیراک
یک قحبه کنون در همه بازار نباشد /
عقل تو را هزل دشمن است چو هیبون / ۸۱

که خود ز امروز بدتر می شود فدای و افوری /	غیر دشنام کی روا باشد
۱۵۳، ۹۴	در جواب سلام تریاکی / ۱۱۱
هر که بر و افوریان دختر دهد بی گفتگو	فرقه او باش و سردمدار و گلخن تاب را
دخترش با صد نفر یا راست گویی نیست هست	رتبه کم گردد شونند از داخل و افوریان /
۱۱۰ /	۱۵۴، ۹۴
یک زمان گر دیر گردد و عده ات، رسوا شدی	گرت یک دم نبینم می دهم جان
از و فور سرفه و خمیازه و چشمان تو / ۵۶	بلی افیونی ام تریا کم این است / ۱۴۱
	مجوی امید بهبودی ز حال این سیه روزان

اماکن

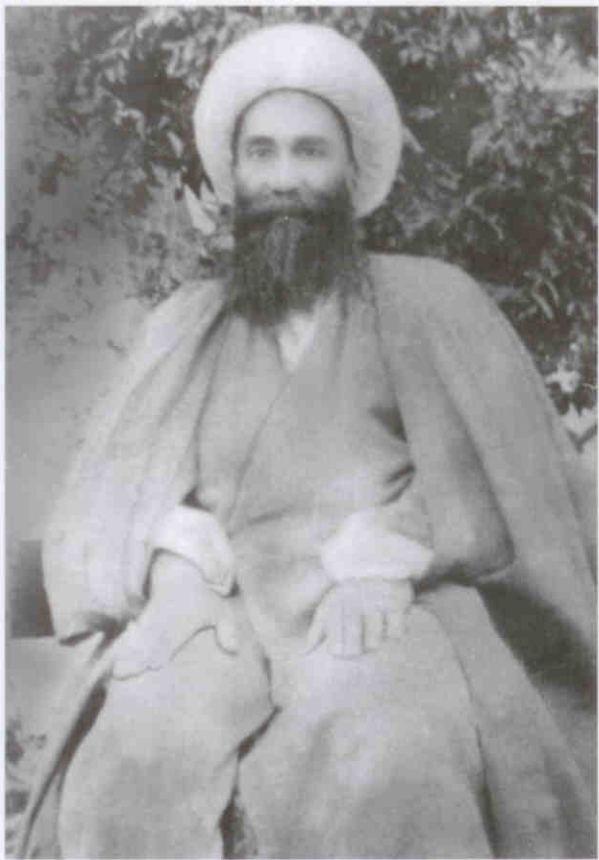
تریب / ۱۲، ۱۳، ۱۴	آسیای صغیر / ۱۴۴
ترکستان / ۱۰	آناتولی (شبه جزیره) / ۱۴۴
ترکیه / ۱۴۴	اراک / ۲۷، ۱۴
تهران / ۷، ۱۳، ۱۴، ۸۲، ۱۱۹	اروپا / ۱۴۴
جعفرآباد / ۸۳	اصفهان / ۲۷، ۸۳
چین / ۱۴۴، ۱۴۵	افغانستان / ۱۰
حجاز / ۱۰	انگلیس / ۱۱۷، ۱۴۵
خاف ← خواف ← خافی / ۸۳	ایران / ۱۱۷، ۱۴۴، ۱۴۶
خراسان / ۲۷، ۸۳، ۱۴۷	بخارا / ۱۱
روس ← روسیه / ۱۳، ۱۱۷	بلوچستان / ۱۴۷
ژاپن / ۱۴۵، ۱۴۶	بیدخت / ۱۰، ۱۴
سبزوار / ۱۴	پتروگراد ← لنینگراد / ۱۳
سمرقند / ۱۱۷	تبریز / ۵۸

کهریزک / ۱۴	سیستان / ۱۱۸
گرگاب / ۸۳	شهبندان ← سنگروف / ۱۱۸
گناباد / ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴،	عراق عرب / ۱۰
۵۸	فارس / ۲۷
مشهد / ۱۰، ۱۲، ۱۳	قانیات / ۲۷
مصر / ۱۴۴	کاشان / ۱۴
مکه / ۱۱، ۱۲	کاشمر / ۱۴
همدان / ۱۴	کربلای معلی / ۱۱
هندوستان ← هند / ۱۰، ۱۴۴،	کرمان / ۲۷، ۱۴۷
۱۴۵	کشمیر / ۱۰، ۱۱

کتابها

ذوالفقار / ٢، ٦، ٧، ١٧، ١٩، ٢٠،	اسرار القلوب / ٧٨
١٥٦، ١١٩، ٢٤	بستان السیاحه / ١٦
رافع الاحراض / ١٥	بیان السعادة / ٣، ٥، ١٦، ١٨، ١٩،
رجوم الشیاطین / ١٦	١٥٦، ١٢٥، ٩٦
رسالة اسطرلاب / ١٥	پند صالح / ٦
رساله در رمل / ١٥	تاریخ خمیس / ٨٩
رسالة رمزی در صنعت / ١٥	تذهیب التهذیب / ١٦
رسالة محمدیه / ١٧	تهذیب / ٧٢
ریاض الشهادة / ٧٨	حسبان حساب / ١٥
زاد الحجاج افغان / ١٥	حکوما / ١٦
سلطان فلک سعادت ← سلطان /	خصال / ٧٤
١٦	خوبی نامه / ١٦
سلطنة الحسین / ١٦	دم آدم / ١٥

كامل / ١٦	سهل و آسان / ١٥
مجالس / ١١١، ٨٩	شرح نهج البلاغه / ٩٥
مجمع التورين / ١٠٩، ١٠٤	صافى / ٧٨
مستدرک الوسائل / ٩٥	صالحیه / ١٦
معين ادراك / ١٥	صحيح بخارى / ٧٨
مناهج الوصول الى معالم الاصول	صحيفة مكاشفات / ١٥
١٦ /	علوية كلام / ١٥
من لا يحضره الفقيه / ٧٩، ٦٧	عيون / ٧٧، ١١١
نجد الهداية / ١٦	فتح مبين / ٨٧
نخبه / ١٥	فقه الرضا / ٧٤، ٧٥، ٨٨
نظيم / ١٥	قلزم / ١٦
نهج البلاغه / ٧٥، ٩٥	قرآن ← قرآن مجيد / ٦٤، ٧٢
	١٢٨، ٩٩



جناب حاج ملا علی نورعیشاه گنابادی